۱۹

مفارقة الحبیب عن الحبیب
ابعد من معالجة الطبیب

[illegible]

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

شمارهٔ دفتر ۲۲۳۶۷

نام کتاب

مؤلف

موضوع تألیف

۶۲۶۴

خطی - فهرست شده

۶۲۶۴

۱۹

مفارقة الحبیب عن الحبیب
ابعد من معالجة الطبیب

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳

کتابخانهٔ مجلس شورای

شمارهٔ دفتر ۲۲۳۶۷

نام کتاب

مؤلف

موضوع تألیف

خطی - فهرست شده

۶۲۶۴

شیء واکل ... [illegible] شرب الافاوي ... [illegible]

[illegible]

هر چه اندکی ... [illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

معجون برشعثا

فلفل ابیض است و بزر البنج | هر یکی پنج درم و ده افیون
سنبل و فرفیون و عاقرقرحا | یک یک و بیخ زعفران افزون
سه بقدر ادویه عسل است | شربتی دانگی و نیم ازین معجون
رفتن خون و درد ما ببرد
در زمانت بار کن فیکون

سفرجلی که بعد مسهل ای حکیم زمان | دهند راحت قولنجیان مهیا کن
به رسیده خوش بوی اصفهانی را | ببرکه با بمشاش به بزر مهیا کن
بکوب نرم و ز مغز برو کشش و آنگه | بجوش با عسل اما عسل مصفا کن
سه رطل از آن چو بگیری ز زعفران درم | بگیر محوق و فلفل هم مساوی کن
ز دارچینی و از زنجبیل هر یکی سه درم | بجوش مصطکی و زنجبیل اصغا کن
چو دار فلفل و از سر بد گوف جل | ده درم و کرد ستمرینا و اهیا کن
بنه بهر که دمی شربتی ازین معجون | سه رنج درم و تا هفت و از خود افتا کن

قال النوم اطول اربعة يهدم البدن ... [illegible]

قال ... [illegible] للبطن ... الادام والنوم ... [illegible]

قال افلاطون ... [illegible] كالشمس في العالم

[illegible]

۴۶

سطوحی وسی وافسنتین و بوزیدان
صبر سمونیا صنطل چو مازریون
ملوس کشرخت اکر سبت سم
چو ماهو داره ذقرنی چو اصل سوس
ذکر جون سعد وجون شتل اشنی
لسانه ه فرطس

سنامکی وحب النیل وماهیزه وریان
چو غار سعتر وجو ترنبد چو لبلاب
بلیلج بر سه سم ازدی بصره اروی
چو توبال وجو زوسنج چو
زرناوند چو اذرکنا وا کره زانشان
بنوع وفرز کاسی اسر

منازل القمر علی الترتیب
شرطین وبطین پس ثریا دبران   هقعه هنعه ذراع ونثره طرفه
جبهه زبره صرفه وعوا وسماک   پس غفر وزبانا وکلیل وکلفه
قلب وشوله پس نعایم بلده   ذابح بلع وسعود یاد افرده
پس اخبیه ومقدم ومؤخر   منهای بود ودرشا رابر فه

من المثنوی
خوبهای یک تو بعد ازنجات   مؤمنات صالحات قانتات

فاید دوستی از امداد مکدران چندانکه   که آفتاب سخاوت فرو تو
نیز دربی اساس کی بهاست نیست   چنانچه
کر اقتباد و سط راسته   بهترین الامور اوسطها

لازم بود کامد دوات رابایه   نقش ملکی میان چیان
شایه که تراچنانچه باید نایه   بایدکه ترا چنانچه آید

افسوس که ذوق کار از دست برفت
اسباب وصال یارواز دست برفت
درموسم کسیه نابانست
صد دولت یار از دست برفت

کار جو خوش خوش
تیهاتمه

دوقدم داه نیست
تو دراول قدم

اللهم صل وسلم وبارک علی عبدک ورسولک وحبیبک سیدنا محمد النبی الامی بحر انوارک ومعدن اسرارک ولسان حجتک
وعروس مملکتک وامام حضرتک وخزاین رحمتک وطریق شریعتک المتلذذ بتوحیدک انسان عین الوجود والسبب فی کل موجود عین اعیان خلقک المتقدم
من نور ضیائک صلوة ترضیک وترضیه وترضا بها عنا یا ارحم الراحمین مقیم الملک وحاء الرحمة ودال الدوام
السید الکامل الفاتح الخاتم عدد ما فی علمک کائن وقد کان صلوة دایمة بدوامک باقیة ببقائک لا منتهی
لها دون علمک انک علی کل شیء قدیر ● صیغه الاولیاء شیخ علم الدین ادریس یمنی قطب عالم را
دیده واین صلوات تعلیم وی شده وکفته که یکبار بدین عبارت ثواب ششصد هزار دارد ●

من تطبب ولم یعرف الطب فتلف بشیء ضمن ویعرف ذلک بقول طبیب عدلین ●
ولو سبق الطبیب او غیره دواء لا یقتل غالبا وقتل کثیرا وجب القصاص ●
ولو افطن الطبیب المعالج وحصل منه التلف وجبت الدیة علی عاقلته
وکذا من تطبب بغیر علم ● روضه

لطفه العربیه الکافیه
تبرز للبلد
برخود در دم درجهان
وللافاضل فیها العز والفکر
برخود دردم فرسه
برخود دردم بلیبی
وللاکرم فیها الاعلی حظ
وللاکرم فیها الاله فطر
برخود دردم
تبادیتمتعها لدی فضل بعینیها
وقد تصدر فیها الحر والبقر
لا خیر فی بلد قل الکرام بها
ولو تذهب فیها الارض والمدر

عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض
فنفسوا له فی اجله فان ذلک لا یرد شیئا ویطیب نفسه رواه الترمذی وابن ماجه ● من المشکوة
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة فواق ناقة وفی روایة سعید بن
المسیب مرسلا افضل العیادة سرعة القیام رواه البیهقی فی شعب الایمان ●
رواه ابن ماجه ●

شیخ علاء الدوله سمنانی
درویش کر میل دوست کنی   در دام هوی دست کوتاه کنی
اندر دهر بار شوو ومال کو   درجاه مر وطلب جاه کنی
است دو چهار کلمه

سلطان المشایخ شیخ سعد الملة والدین الحموی رحمه الله تعالی فرموده که هر که هر بامداد درین چهار کلمه نظر کند
حق سبحانه وتعالی او را بر همه خلایق غالب کرداند ومقبول القول کرداند وبهمه مرادات برسد وهر روز دولت
ونعمت وحشمت او در تزاید بود واین را خواص بسیار است تجربه معلوم کردد

بسم الله الرحمن الرحیم

همیهفولیش   نیترومانیقوش
فرنطوطنیش   شرورعمالیط

بر همه باد آن چهار حرف   که درسایه او توان بود رخت
که از همه آزار جهان نهد   که از سایه آسیا زحادث دهر
علام سیرت جویم به صورت   ذکر مر دو ابده نور علی نور

کوشش بکشا فشو کیفیت این معجون ای که داری هوس ساختن بر شعث
کین نوا بر کاتب نغایت موزون اختلاف در اقوال حکیمان اما
یاد کاری زارسطو خلف ز افلاطون انکه بود دست ببغداد حکیمی دانا
هر یکی ده درهم و پنج درهم از افیون راست چون علل اسیض بستان بزر البنج
قرنفل عود بلسان روغن خاص زیتون سنبل و عود و زرنباد جو عاقرقرحا
بکدام هر یک از نهانه کم و نی افزون بهمن سرخ و سفید است و بلیله ده جز
زعفران همه افیون جدا از وی برون فرفیون نیم درهم باید و خشخاش همان
راست کی زانکه کو ترکیب تمام است اکنون عسل صاف سه مثل همه اجزا است بوزن
از درون خاصیت خوش برار دگرون قرص شش ماه هو درظرف شود بر دله
کم و بیش بنقوت کند و نه کلگون علت از تن ببرد و تقویت ربع دهد
هر کرا از واسطه عیش یاد معجون نزرتی یکدرم است انکه حکیمانه خورد
قوت موسولنی باید و کنج قارون ور کسی عادت سی روزه کند چون فتح

شراب و روغن گل ... مسهل صفراء بود و تشنگی بنشاند بستانند ورق گل سرخ تا نه یک رطل و در ده من آب بجوشانند و بپالایند و دیگر یک رطل ورق گل سرخ بر سر آن کنند و به آب بجوشانند و بمالند و بپالایند تا هفت نوبت مکرر کنند بعد از آن دو من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند شربتی تا چهل درم شاید با قدری سکنجبین و آب برف

من نتایج فواید المولی السعید جواد کمال الدین عبد الهادی المرشدی
هر کرا برص مستولی شود سه روز هر روز ناشتا یک سیر دو موز سیاه یک سیر با یکدیگر بکوبد و بلع کند چندانکه دیر آب کرد بعد از آن بگیرد اطریلال چهار مثقال بزر الشقایق دو مثقال عاقرقرحا یک مثقال هر سه را با یکدیگر کوفته کنند و بعسل سرشته و بخورد و موضع معلول را برابر آفتاب بدارد چندانکه عرق بسیار بیرون آید شفا یابد انشاء الله تعالی و قوت

عمل انه مجرب للاطفال
هذه فقرة تنبيه وشفتها والتهاب في ذهني ورد وادهن به راسی حتی تشنت فانه ينام بعد ساعة ولو ترکت شهرا لا ينتبه ... اکلیل الملك واعلق في الزيت وادهن به راس النايم فانه ينتبه من ساعة
شعر الحجل اذا احرق ودق وذر على الدم السايل والرعاف حبسه في الوقت

خاکستر کاغذ مصری با بغدادی در بینی دمند خون باز ایستد اگر پاره کافور با آب غوره بیامیزند و بر سر نهند خون بینی قطع کند
آرد باقلا و آرد جو با سیسته و کثیرا و کم خوده انزروت شیر که بر روی مالند و با بیاض به آب گرم بشویند روی را صافی و تازه کند کم ترب کوفته و در شیر کرده چون بر روی مالند کلف ببرد

المفرح الذی یقوی القلب والدماغ
بادرنجبویه میانه ترنج قرنفل مصطکی جوزبوا زعفران قاقله دارچینی درونج زرنباد فرنجمشک همه اجزا متساوی بلیله کابلی ده عدد آمله پانزده عدد بلیله و آمله در آب بخوسانند و اجزا را بکوبند و بعسل سرشته خوردن بکمثقال تا به سه مثقال

پوست کدوی خشک ریش ذکر را نافع بود و خشک که باشد دیگهای ریشها که بر اعضا بود بر اعضا بپاشند نافع بود و سر تهل آتشی را نافع بود چون با روغن گاو سرشته
طبیخ تاکواه بر کونه کی غوره ریزند در حال درد ساکن کرداند چون تاکواه را سحق کنند و با عسل سرشته و طلا کنند ورمی که باشد در موضع ورم آن را تحلیل دهد

فی تشریح العین للمولی الفاضل المحقق نجیب الدین السمرقندی روح روحه
اعلم ان العین مرکبة من سبع طبقات وثلث رطوبات اما بیان الطبقات فان العصبة المجوفة اذا انحدرت الی العین مصاحبة لغشائی الدماغ فلبثه ایاما حفظا وصیانة لها ووافقت المحجر انبسطت واتسع الغشاآن معها حتی التقمت رطوبات العین التقام راس التمع نصف الکرة ای البیت فصارت جمیعا ثلث طبقات من طبقات العین بعد اختلاط شعب الاوردة والشراین وکانت العصبة مع غشائها کثلثة اقماع موضوعة بعضها فی بعض رؤسها الی قدام واذنابها الی خلف الطبقة الاولی متصلة بالغشاء الغلیظ من غشائی الدماغ المماس للقحف والثانیة بالغشاء الرقیق والثالثة هی راس العصبة المجوفة مما یلی رطوبات العین فالاولی مماسة لعظم المحجر وتسمی الطبقة الصلبة لانها نبتت من الغشاء الصلب الغلیظ والثانیة تسمی المشیمة لانها ذات عروق شرایین والثالثة المماسة للرطوبة الزجاجیة والجلیدیة وتسمی الشبکیة لتشبهها بالجلیدیة کالشبکة المحتوبة علی ما یصاد ثم ینشأ من کل طبقة من هذه

الطبقات الحلقیة ثلث طبقات آخر الی قدام کثلث فنجانات موضوعة بعضها فی بعض رؤس جمیعها الی روس تلک الاقماع متصلة دائرة راس کل واحد منها الی دائرة راس قمع من تلک الاقماع وهذه الطبقات الثلث القدامیة یسمی الاول منها الناشیة من الطبقة الصلبة طبقة قرنیة ووسطها حیث یحاذی الحدقة مرتفع مثقب شبیه بشکل الصنج الثانیة النابتة من الطبقة المشیمیة طبقة عنبیة الثالثة الناشیة من الشبکیة طبقة عنکبوتیة وانما جعلت الطبقة العنبیة مثقوبة الوسط یتسع ویضیق فی النور والظلمة لیصل الیه من النور زاید المقدار المعتدل فلا یؤذی النور الغالب فی العین ولا یعدم الظلمة الابصار وانما جعلت الجهة الداخلة منها ذات خمل وبر لیتعلق بها الرطوبة البیضیة ویتماسک فلا ینصب الی الثقبة التی بحذاء الجلیدیة فهذه هی الطبقات الست ومنشاها ووضعها والطبقة السابعة هی البیضاء المحیط بسواد العین احاطة الاجفان بالمقلة عند التحدیق یسمی ملتحمة ومنشاها خارج القحف من الغشاء المجلل علیه

البیضیة رطوبة بیضاء رقیقة شبیه ببیاض البیض جعلت لتندی الرطوبة الجلیدیة لئلا یجففها الهواء ولیمنعها من ملاقاة الطبقة العنبیة التی فوقها

للتجفيف واما الرطوبات فاولها من خلف التي تلي الطبقة
الشبكية ثم زجاجية وتتلوها الرطوبة الجليدية وقدام الجليدية
الرطوبة البيضية ومتوسطها الطبقة العنكبوتية حاملة بينهما اعني
بين الرطوبة الجليدية والرطوبة البيضة ومنفعة الرطوبة البيضة
ترطيب الجليدية لتبقى على صفائها تمت كتاب تشريح العين

للعلامة الطوسي

كرد آفريدگار تعالى بفضل خويش
چشمت زهفت پرده وسه آب منقسم
صلب ومشيمه شبكه زجاج آنگهي جليدي
پس عنكبوت وبيض وعنب قرن وملتحم

ترسيم صورة العين وطبقاتها ورطوباتها

للمولى حكيم الدين

اجناس دليلها كز ايشان — معلوم شود مزاج انسان
اي حضرت اي كه تو باشند — ده گير كه هيچ وكم نباشد
اول چه دليل حال ملمس — ثاني بحساب جسم هركس
سوم است دليل ثالث دلون — رابع شمر اي خلاصه كون
پنجم بت بدن دليل حاسي — چون نيز عدد افعال كس
سداري وخواب وخشم وگوها — چو سابع وثامنی اس اي ياد
تاسع فضلات قوه ونفس — عاشر بود اي حكيم با هر كس
اي يعفو دست مزاج است — اي حال عرب امزاج است

اگر سبوس با شراب بپزند وضماد كنند بر پستاني كه شير در وي ببندد
ورم آن ساكن گرداند وشير روانه كند ونخاله با ورق تره تيزه
بپزند وبر كونه كه عرق ضماد كنند درد ساكن گرداند واگر سبوس
در سركه جوشانند وبر آتش نهند ودود آن در بيني مزكوم دهد
شفا يابد انتهى

قال الفاضل مولانا لطف الدين الجيلي الطبيب رحمه الله تعالى من تركيبنا وليس له نظير
في تفريح القلب وتقويته وتسمين المعدة وتقويتها وتنشيط الروح وتعشيرها وتقوية الدماغ وتصعد الذهن
والمادة وتحليل الرياح وازالة عادة ... وبالجملة منافعه اكثر من منافع الشراب وليس له عوض ... ولم يتيقن
تمثل به المركب لاحد من الاولين ولا من الآخرين

عود غاريقون	بهمن	اشنه	...			
خمسة دراهم	درهمان	درهمان	درهمان			
اسارون	كندر	لك البيض	دارچيني	كبابه	قشر ... كابلي	آملج
ستة دراهم	اربعة دراهم	عشرة دراهم	اربعة دراهم	درهمان	اوقية	اوقية
ورد	زرنب	زعفران	...	...	...	مصطكى
درهم	درهمان	درهمان	درهمان	خمسة دراهم	ثلثة دراهم	ثلثة دراهم
...	...	...	اسطوخودوس	...	ورد ...	...
درهم	درهمان	درهمان	اوقية	درهمان	درهمان	اربعة دراهم
كهربا	...	قشور ...	...	...	...	ساذج
درهم		اوقية		اوقية		اوقية

... يطبخ الدواء في ... الرطل ... ثم يصفى ويخلط بالعسل ... الزعفران ...
... الأدوية ...

اجزاء حب ايارج

از ايارج فيقرا يك درهم — يكدرم تربد افتيمون نصف آن
پس زغاريقون وحب النيل هرب — سه درم هر يكي او ابرا ن

اجزاء حب صبر

صبر يكمثقال وتربد يكدرم دانگي زمقل — شحم حنظل بلح بسفايج هر يكي دانگي وشم
از افتيمون وزغاريقون وحب النيل هرب — سه درهم هر يكي دانگي كثيرا اي حليم

حب نافع من الامراض السوداوية المحرقة في الدماغ
وافتيمون ... اهليلج ... واسطوخودوس
... منصوب كبار ويشرب
بعد الاستفراغ الكلي ... متفرقة كل ليلة درهم

كاوزبان ... شاهتره ... دوياه ... ٤ دانگ

قال بعض الحكماء الدنيا لذات معدودة
فمنها لذة ساعة ومنها لذة يوم ومنها
لذة شهر ومنها لذة سنة ومنها لذة دهر
فاما لذة ساعة فالجماع ولذة اليوم مجلس النبيذ
ولذة ثلاثة ايام لبس البدن ثياب النظيف
بعد الحمام ولذة الشهر عرس ولذة السنة المولود
ولذة الدهر لقاء اخوان مع الجنة صدق الحكيم

معجون لابی علی بن سینا

هر که او را قوت از شهوت بود | یا ز پیری و کرده ای قوت شود
تخم اسفند و قرنفل قاقله | دار چینی سعد هندی آمله
پس زعفران و حاو میویزج درد | تا دماغت تازه گرداند بهو
مغز کنجد ترو تخم پیاز | بیخ خولنجان سنان با تخم راز
بهمن سرخ و سفید و زعفران | هر اگر یابد ازان گهر جوان
قوت شهوت ترا پیدا شود | درد پشت و کمر ناپیدا شود
نام این معجون جاویدان بود
زانچه خود دردی و را درمان بود

٥

قال الشيخ ابو علي المدعي العليل والمدعى عليه المرض
والوكيل الطبيعة والقاضي الطبيب والشاهدان
النبض والقارورة ويوم انفصال الحكم يوم بحران

كتبه [redacted] في جمادي الثاني
سنه ست وسبعين وثمانمايه
الهجرية

٥

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين
محمد افضل المخلوقين وعلى آله وصحبه اجمعين **وبعد**
قال الشيخ الامام العالم الحبر الكامل قدوة العلماء رئيس الحكماء ابو الحسن
علاء الدين علي بن ابي الحزم القرشي المتطبب المعروف
بابن النفيس قدس الله روحه قد رتبت هذا الكتاب على اربعة
فنون **الفن الاول** في قواعد جزئي الطب اعني علميه وعمليه
بقول كلي **الفن الثاني** في الادوية والاغذية المفردة والمركبة
الفن الثالث في الامراض المختصة بعضو عضو واسبابها وعلاماتها
ومعالجاتها **الفن الرابع** في الامراض التي لا تختص بعضو دون عضو
واسبابها وعلاماتها ومعالجاتها والتزمت فيه مراعاة المشهور
من المعالجات من الادوية والاغذية وقوانين الاستفراغات
وغيرها وانا اسال الله تعالى التوفيق والعصمة والتمس من الاصدقاء
ان يعفو الزلل ويسدّ الخلل **الفن الاول** يشتمل على جملتين

الجملة الاولى في قواعد الجزء النظري من الطب وتشتمل على اربعة اجزاء
الجزء الاول من اجزاء الجزء النظري في الامور الطبيعية بقول كلي
فنقول الطب ينقسم الى جزء نظري والى جزء عملي وكلاهما علم ونظر
والنظري اجزاؤه اربعة العلم بالامور الطبيعية والعلم باحوال
بدن الانسان والعلم بالاسباب والعلم بالدلائل والامور
الطبيعية سبعة احدها الاركان وهي اربعة النار وهي حارة
يابسة والهواء وهو حار رطب والماء وهو بارد رطب
والارض وهي باردة يابسة وثانيها المزاج واقسامه تسعة معتدل
ليس مشتقا من التعادل الذي هو التكافؤ فذلك لا وجود له
بل من العدل في القسمة وغير معتدل اما مفرد وهو اربعة حار
وبارد ورطب ويابس واما مركب وهو اربعة حار يابس
وحار رطب وبارد رطب وبارد يابس واعدل الامزجة مزاج
الانسان واعدل اصنافه سكان خط الاستواء ثم سكان الاقليم
الرابع والشبان اعدل والصبيان يساوونهم في الحرارة لكنهم
ارطب فلذلك حرارتهم الين وحرارة الشبان اشد والكهل والشيخ

باردان يابسان والشيخ ارطب بالرطوبة الغريبة البالة واعدل
الاعضاء جلدة انملة السبابة ثم جلد الانملة الباقية ثم جلد الاصابع
ثم جلد الكف ثم جلد اليد ثم الجلد مطلقا واحرها القلب ثم
الكبد ثم اللحم وابردها العظم ثم الغضروف ثم الرباط ثم العصب وثالثها
الاخلاط وهي اربعة افضلها الدم وهو حار رطب فايدته تغذية
البدن والطبيعي منه احمر لا نتن له حلو وغير الطبيعي ما خالف ذلك
لونا او رائحة او قواما ثم البلغم وهو بارد رطب فايدته ان يستحيل
دما اذا فقد البدن غذاء وان يرطب الاعضاء فلا تجففها الحركة وان
يدخل في تغذية مثل الدماغ والطبيعي منه ما قارب الاستحالة الى
الدموية وغير الطبيعي اما من جهة الطعم كالمالح ويميل الى الحرارة
واليبس والحامض يميل الى البرودة واليبس واما من جهة القوام كالرقيق
جدا المائي والغليظ جدا الجصي والمختلف القوام الخام والمخي
ثم الصفراء وهي حارة يابسة فايدتها تلطيف الدم وتنفيذه في
المجاري الضيقة وان يدخل في تغذية مثل الرئة وان ينصب جزء منها
الى الامعاء فيغسلها من الثفل والبلغم اللزج والطبيعي منها احمر

ناصع خفيف حاد وغير الطبيعي اما لاختلاط بالبلغم الغليظ وهو المحي او
الرقيق وهو المرة الصفراء او بالسوداء الاحتراقية او لاحتراق في نفسه
وهو الكراثي والزنجاري والاحتراق في الزنجاري اقوى فلذلك
يشبه السموم ثم السوداء وهي باردة يابسة فايدتها افادة الدم غلظا
ومتانة وان تدخل في تغذية مثل العظام وان ينصب جزء منها الى فم المعدة
فينبه على الجوع ويحرك الشهوة على الطعام والطبيعي منها دردي الدم وغير
الطبيعي ما يحدث عن احتراق اي خلط كان حتى السوداء نفسها ورابعها
الاعضاء فمنها مفردة كالعظم والغضروف والرباط والعصب
والوتر والغشاء واللحم والسمين والشرايين والاوردة وكلها تحدث
عن المني الا اللحم فانه يتولد من متين الدم ويعقده الحر الا السمين والشحم فانهما
يتولدان من مائية الدم ويعقدهما البرد ولذلك يحللهما الحر ومنها مركبة
تركيبا اوليا كالعضل او ثانيا كالعين او ثالثا كالوجه او رابعا
كالراس مثلا ومن الاعضاء المركبة اعضاء رئيسة اي مبدأ واصل لقوى
ضرورية اما لبقاء الشخص وهي ثلثة القلب ويخدمها الشرايين والدماغ ويخدمه
العصب والكبد ويخدمه الاوردة واما لبقاء النوع وهي هذه الثلثة والا

ويكذ فيها مجرى المني الى مستقره وخامسها الارواح ولا نعني بها النفس كما يراد بها في
الكتب الالهية بل نعني بها جسما لطيفا بخاريا يتكون من لطافة الاخلاط
كتكون الاعضاء من كثيفها والارواح هي الحاملة للقوى فلذلك اصنافها
كاصنافها وسادسها القوى وهي ثلثة اجناس احدها القوى الطبيعية فمنها
متصرفة لاجل الشخص وذلك اما الغاذية وهي العادية او لزيادة في اقطاره
على نسبة يقتضيها نوعه وهي النامية ومنها متصرفة لاجل النوع وهي قوتان
احديهما تفصل من امشاج البدن جوهر المني وتهيئ كل جزء منها لعضو مخصوص
وهي المولدة وثانيتهما تشكل كل جزء منه الشكل الذي يقتضيه نوع المنفصل
عنه او ما يقاربه من التخطيط والتجويف وغيرهما وهي المصورة والغاذية
تخدمها قوى اربع الجاذبة للنافع والماسكة له مدة طبخ الهاضمة والهاضمة
للاحالة والدافعة للفضلة وهذه الاربع تخدمها كيفيات اربع اعني الحرارة
والبرودة واليبوسة والرطوبة والغاذية تخدم النامية وهما تخدمان
المولدة الجنس الثاني من القوى هو القوى النفسانية فمنها محركة ومنها
مدركة والمحركة منها باعثة على الحركة وهي الشوقية وتخدمها الشهوانية
والغضبية ومنها فاعلة للحركة بان تشنج العضل فيجذب الوتر فينقبض

العضو او ترخي العضل فيمتد الوتر فينبسط العضو فيتباعد الى الغير
واما المدركة فاما مدركة في الظاهر او مدركة في الباطن اما المدركة في الظاهر
وهي خمس قوى كالجواسيس للمدركة في الباطن قوة البصر وموضعها التقاطع
الصليبي من العصبتين الاتيتين الى العينين من شانها ادراك الالوان
والاضواء وقوة السمع وموضعها العصب المفروش على الصماخ من
شانها ادراك الاصوات وقوة الشم وموضعها العصبتان الزائدتان
الشبيهتان بحلمتي الثدي من شانها ادراك الرائحة المتصعدة مع
الهواء المستنشق وقوة الذوق وموضعها العصب الذي في جرم اللسان
من شانها ادراك الطعوم وقوة اللمس وموضعها الجلد واكثر اللحم من شانها
ادراك الملموسات في حرها وبردها ورطوبتها ويبوستها وخشونتها وملاستها
وصلابتها ولينها واما المدركة في الباطن فمنها مدركة للصور المحسوسة
بادراك الظاهرة وهو الحس المشترك وموضعه مقدم البطن المقدم من
الدماغ وخزانته الخيال وموضعه مؤخر البطن المقدم من الدماغ ومنها مدركة
للمعاني القائمة بتلك الصور وهي الوهم وموضعها البطن الاوسط
وخزانته الحافظة وموضعها البطن المؤخر ومنها المتصرفة وتسمى باعتبار

استخدام النفس الناطقة لها مفكرة وباعتبار استخدام الوهم لها في
الصور والمعاني الجزئية متخيلة الجنس الثالث من القوى هي
القوة الحيوانية التي تعد الاعضاء لقبول القوى النفسانية وسابعها
الافعال فمنها مفردة يتم بقوة واحدة كالجذب والدفع ومنها مركبة
يتم بقوتين فصاعدا كالازدراد الجزء الثاني من اجزاء الجزء النظري
في احوال بدن الانسان احوال ابدانا ثلثة الصحة وهي هيئة بدنية
يكون الافعال بها لذاتها سليمة والمرض هيئة مضادة لها
وحالة لا صحة ولا مرض اما لانتفاء كونهما في الغاية كحال الشيخ والطفل
والناقه او لاجتماعهما في عضوين كحال الاعمى والاعرج او في عضو اما في
حينين متباعدين كصحيح المزاج ومريض التركيب او متقاربين كصحيح
الخلقة مريض المقدار او في وقتين كمن يمرض شتاء او شتاء ويصح
صيفا او شابا وكل مرض اما مفرد او مركب والمفرد اما ان يكون
عروضه اولا للاعضاء المفردة وهو امراض سوء المزاج او للاعضاء
المركبة وهو امراض التركيب او يكون عروضه لكل واحد منهما اولا
وهو امراض تفرق الاتصال وامراض سوء المزاج هي الثمانية

الخارجة عن الاعتدال ويكون ساذجا او مادية والمادية يكون مجاورة
او مداخلة موزمة او غير موزمة وامراض التركيب اربعة امراض الخلقة
وامراض المقدار وامراض العدد وامراض الوضع وامراض الخلقة
اربعة امراض الشكل كالراس المسفط ورياح الازمنة وامراض
المجاري بان يتسع كالانتشار او تضيق كضيق مجاري النفس
او تنسد كانسداد مجرى المراق وامراض التجاويف اما بان يكبر
ويتسع كاتساع كيس الانثيين او تصغير وتضيق كصغر المعدة
او بستوع ويخلو كخلو القلب عن الدم عند الفرح المهلك او
تمتلى كالسكتة وامراض سطوح الاعضاء كملاسة المعدة
والرحم وخشونة قصبة الرية واما امراض المقدار فاما بالزيادة او بالنقصان
وكل واحد منهما اما عام او خاص كالسمن المفرط وعظم اللسان
وكالهزال المفرط وضمور الحدقة واما امراض العدد فاما بالزيادة
او بالنقصان وكل واحد منهما اما طبيعي او غير طبيعي كالاصبع
الزائدة والدود والظفرة ونقصان اصبع خلقة او لتاكل واما امراض
الوضع فهي ما تنقص الموضع والمشاركة كزوال عضو عن موضعه

بخلع او بغير خلع او حركته عنه حيث تجب سكونه كالرعشة او سكونه حيث
تجب حركته كتحجر المفاصل وكامتناع حركة العضو الى جادة او عنها او تغيرها
واما امراض تفرق الاتصال فتختلف اسماؤها باختلاف محالها
فالواقع في الجلدة يسمى خدشا وسحجا وفي اللحم جراحة فان تقادم فقرحة
والعظم والغضروف في العرض اما كاسرا او فاسخا وفي الطول صادعا
او مفتتا والعصبي والعروقي في العرض بترا والطولي شقا
والمنفتح لفوهات العروق انبثاقا والقلب لا يحتمل الجراحة ويصحبها
الموت **واما الامراض المركبة** فهي التي تحدث من اجتماع امراض كالسل
فانه يحدث من حمى دقيه وقرحة في الرئة والامراض التي تلحقها التسمية
اما من جهة التشبيه كداء الاسد وداء الفيل او من جهة محلها كذات
الجنب والرئة او من سببها كقولنا مرض سوداوي او من عرضها
كالصرع وكل مرض اما ان يكون اصليا وهو ان لا يكون حصوله
في العضو تابعا لحصوله في عضو آخر او بالشركة فيختلف
حاله باختلاف حال الاصلي ويتقدم الضرر في الاصلي
والشركة قد يكون لتجاور العضوين او لاحدهما طريق الى

الاخر كما يرم الحالب لجراحة في الرجل او لان احدهما يخدم الاخر
كالعصب للدماغ او مبدأ الفعل او لان احدهما على
سمت الاخر فيتبع اليه كالنخاع او لان احدهما مصب
للاخر كالابط للقلب والاربية للكبد وخلف الاذنين للدماغ
وكل مرض متغير اما ان يظهر اشتداده او انتقاصه او لا يظهر
واحد منهما والاول هو وقت التزيد والثاني هو وقت
الانحطاط والثالث ان كان قبل التزيد فهو وقت الابتداء
وان كان بعده فهو وقت الانتهاء **الجزء الثالث**
من اجزاء الجزء النظري في الاسباب السبب ما يكون اولا فيجب
عنه حالة من احوال بدن الانسان او ثباتها ولكل واحد من الاقوال
الثلثة اسباب ثلثة لان السبب اما ان لا يكون بدنيا كحرارة
الشمس وبرودة الهواء والغضب والفزع ويسمى باديا
او يكون بدنيا فان اوجب الحالة بغير واسطة كالجاذب العفونة
للحمى فيسمى واصلا وان اوجبها بواسطة كايجاب الامتلاء
للحمى العفنية فيسمى سابقا وفعل السبب اما بالذات كبرد الماء

البارد او بالعرض كتسخينه بحقن الحرارة وكل سبب اما ان يكون
ضروريا او لا يكون وغير الضروري اما ان يكون مضادا للطبيعة
او لا يكون والاسباب الضرورية ستة **احدها**
الهواء المحيط ويضطر اليه لتعديل الروح بالاستنشاق واخراج
فضلاته برد النفس وما دام صافيا معتدلا لا يخالطه بخار
آجام او بطائح او اسن الماء او نتن الجيف او الجرة مبلل
ردية او اشجار خبيثة كالشوحط والتين او غبار متراد
او دخان كان حافظا للصحة محدثا لها فان تغير تغيرا
حكمه وتغيرات اما طبيعية او غير طبيعية وغير الطبيعية اما ان يكون
مضادة للطبيعة او لا يكون مضادة لها والتغيرات
الطبيعية هي التغيرات الفصلية وكل فصل فانه يورث الامراض
المناسبة له ويزيل المضادة لها فان الصيف يورث الصفراء
ويوجب امراضها كالغب والحمى والعطش والكرب
والشتاء يورث الزكام والنزلة والسعال ويكثر فيه البلغم وامراضه
والخريف يكثر فيه الامراض لتغير الهواء فيه من برد الليل والغدوات

الى حر الظهاير ولتقدم الصيف المنحل للبدن المحلل للقوى
المثير للصفراء والمحرق للاخلاط ولكثرة الفاكهة فيه ويكثر السوداء
ويقل لمضادته لمزاجه وكانه كافل للصيف بقايا امراضه
والربيع يتحرك فيه الاخلاط المحتبسة شتاء وتسيل الى
الاعضاء الضعيفة فيحدث فيه الخراجات واورام الحلق
ويتحرك فيه كل مرض ذو مادة كانت مادته ساكنة شتاء
وذلك لا لرداءته بل لحرارته اللطيفة فانه اصح الفصول وانسبها
للحيوة والصحة واما التغيرات الغير الطبيعية ولا المضادة
لها فيكون اما من اسباب سماوية او من اسباب ارضية اما
السماوية فكما يجتمع مع الشمس كثرة من الدراري فيوجب
تسخينا حتى في الشتاء وكما يحصل عند كسوف الشمس
من برد دفعة حتى في الصيف واما الارضية فكما يكون
بسبب اختلاف المساكن ويختلف المساكن اما لاجل عرضها
او لميل او قرب الجبال او البحار لها او لوضعها او لتربتها والعرض
هو مقدار البعد عن خط الاستواء الذي هو في غاية الاعتدال

والاقليم الثاني والثالث مفرط الحرارة والسادس والسابع
مفرط البرودة ولذلك قرب الرابع من الاعتدال ومجاورة البحر
ترطب والبلد الحجري يعتدل برده وحره لعصيان جواهره
على المؤثر والجبل الشمالي يسخن لمنعه هبوب رياح الشمال
الباردة اليابسة وهبوب الرياح الجنوبية الحارة الرطبة وعكسه
شعاع الشمس على البلد والجنوبي بالعكس والمغربي
يبرد المشرقي لستر المغربي الشمس مدة فيستقبل اهل البلد من
الليل الى الشمس قوية دفعة ولسد ريح المشرق و
هبوب المغربية وان فارقتا الاعتدال لهبوب المشرقية
اول النهار مصاحبة لحركة الشمس وهبوب المغربية آخر النهار
مضادة لحركتها والبلد المرتفع ابرد واصح والمستوي الوضع اصح
والتربة الكبريتية تجفف وتسخن والنزيزة ترطب وتعفن
والجبلية تصلب الابدان والهواء البارد يشد البدن
ويقويه ويجود الهضم ويحسن اللون واعراضه الزكام والصرع
والنزلة والفالج والرعشة والهواء الحار مرخ مضعف

يبطئ الهضم ويكدر الحواس مثقل للدماغ واعراضه الخفقان
والحميات والرمد واما المتغيرات المضادة للمجرى
الطبيعي فكالوباء وثانيها المأكول والمشروب وهو
يؤثر في البدن بالكيفية فقط وهو الدواء او بالمادة فقط
وهو الغذاء او بالصورة فقط وهو ذو الخاصية الموافقة
كالزمرد او المخالف كالسم او بمادته وكيفيته وهو الغذاء
الدوائي او بكيفيته وصورته وهو الدواء الذي له خاصية
او بمادته وصورته وهو الغذاء الذي له خاصية
او بمادته وصورته وكيفيته وهو الغذاء الدوائي الذي
له خاصية والغذاء قد يكون غليظا ولطيفا
ومتوسطا وكل واحد منها قد يكون صالح الكيموس او
صالح الخلط وقد يكون فاسده وكل واحد منها قد يكون كثير
الغذاء وقد يكون قليله والماء لا يغذو لبساطته
وانما يستعمل لترقيق الغذاء وطبخه وبذرقته لنفوذه
في المجاري الضيقة وثالثها الحركة والسكون البدنيان

ويختلف بالشدة والضعف والكثرة والقلة والسرعة
والبطوء فالسريعة القليلة القوية تسخن اكثر مما تحلل لان
التحليل يحتاج الى زمان يتوقف فيه قوام المادة فيحتاج
الى طول المدة والبطيئة الكثيرة الضعيفة بالعكس
وافراط الحركة والسكون يبرد والسكون يعين على
الهضم والحركة على الادرار ورابعها الحركة
والسكون النفسانيان والحركة النفسانية يلزمها
حركة الروح اما الى خارج البدن دفعة كما عند الغضب
او قليلا قليلا كما عند الفرح والتلذذ او الى داخل
دفعة كما عند الفزع او قليلا كما عند الغم او الى داخل وخارج كما عند
الخجالة اما الى الداخل فلان الانسان يتوقع ان ينال مكروه من
الامر المخجل فينقبض في الحال من الغم فتحرك الروح الى الداخل واما الى
الخارج فلان العقل يشجع النفس ويحقر ذلك الامر فيعود الروح
الى الخارج ويلزم ذلك سخونة ما تحركت اليه وبرودة ما تحركت عنه والمفرط
من ذلك قاتل وافراط السكون النفسي يبلد ويبرد وخامسها

النوم واليقظة والنوم بالسكون اشبه واليقظة بالحركة والنوم يغور
الروح الى داخل فيبرد الظاهر ولذلك يحتاج الى دثار كثير وافراط
النوم يرطب وافراط اليقظة يبرد واذا وجد النوم خلاء فيبرد الخلال
الروح وان وجد غذاء اشتغل بهضمه فيسخن وان وجد
خلطا او غذاء عاصيا على الهضم نشره فبرد والسهر المفرط يضعف
الدماغ ويبس البدن ويحلل القوة ويوجب تحلل المادة ونوم النهار
رديء يفسد اللون ويورث الطحال ويرخي العصب ويرخي القوى
النفسانية كلها فيبلد الذهن واذا اعتيد فلا يجوز تركه الا
بالتدريج والتعلم بين النوم والسهر رديء وسادسها الاستفراغ
والاحتباس والمعتدل منهما يحفظ الصحة وافراط
الاستفراغ يجفف البدن ويبرده الا ان يكون المستفرغ مادة
باليابس ويرطب بالرطب وافراط الاحتباس يزيد في السدد
والعفونة ويسقط الشهوة ويثقل البدن واما الاسباب
الغير الضرورية والمضادة لها فكالادهان في الدلك والتمرغ في
فيحفظ الرطوبة الغريزية ويمنع الاستسقاء والترهل ودلك

الحقنة واصلح الاستفراغ وكذلك الادهان بالزيت والا…
المحللة ومن ذلك رش الماء البارد على الوجه فانه ينعش الحرارة
الغريزية ويقويها ويمنع الغشي الحادث عن الكرب …
وغيره واما الاسباب المضادة للقوى الطبيعية فكالغرق
وقطع السيف وحرق النار واستعمال السموم ونفوذ السهام …
المسخنات ككثرة الحركة واستعمال المسخنات اغذية
او ادوية واطلاء وغير ذلك … والعقود
والكمادات المبردات كل ما … او الاغذية والتي …
واستعمال المبردات اغذية او ادوية واطلاء وغيرها المرطبات
استعمال المرطبات اغذية وادوية من داخل وخارج والحمام
والدعة وكثرة الغذاء واجتناب المحللات واستفراغ المجففات
المجففات كل ما … واطلاء وخارجا وحبس الغذاء
… العضو واستعمال المجففات فهذه اسباب امراض سوء المزاج
المفردة وعن تركيبها يعرف اسباب امراض الامزجة المركبة
مفسدات الشكل قد يكون من اصل الخلقة لخلل …

القوة المصورة او عصيان المادة او عند الانفصال من الرحم
… الانفصال او … او عند التقميط
او للمرض … او لاسباب بادية او … كالهدم
واسباب باقي الامراض التركيبية الاولى بها الكلام …
… من اجزاء … النظر في العلامات العلامات
قد يكون على … فيتبع الطبيب وحده او قد يستدل بادراكها
على فضيلة وقد يكون على … فيتبع المريض وحده …
… ذلك الوقوف على … وقد يكون على مستقبل
فيستفيد … والعلامات منها ما يدل على الامزجة ومنها
ما يدل على التركيب وعلامات الامزجة عشرة اجناس
الملمس فالمساوي للمعتدل معتدل والمخالف …
التي … وثانيها اللحم والسمين والشحم فكثرة ذلك
للرطوبة وعدمه لليبوسة وكثرة اللحم للرطوبة والحرارة وكثرة
السمين والشحم للرطوبة والبرودة وثالثها الشعر فكثرته وغلظه …
… للحرارة واليبس واضداد ذلك للرطوبة والبرودة

ورابعها لون البدن فالبياض للبرودة وغلبة البلغم وكثرة …
وغلبة الدم وتركيبهما للاعتدال والسمرة للحرارة والصفرة للحرارة
وغلبة الصفراء او لقلة الدم كما في الناقهين والكمودة …
البرد وغلبة السوداء وخامسها هيئة الاعضاء فسعة الصدر
والعروق وظهورها وعظم البطن والنبض والاطراف وظهور …
المفاصل للحرارة واضداد ذلك للبرودة وسادسها كيفية
الانفعال فسرعة الانفعال عن اي كيفية كانت دليل غلبتها
وسابعها الافعال الطبيعية فالكاملة للاعتدال والناقصة …
… الباطئة للبرودة والمشوشة … فسرعتها للحرارة وبطؤها
للبرودة وثامنها النوم واليقظة فكثرة النوم للبرودة و…
وكثرة اليقظة للحرارة واليبس والمعتدل منهما للاعتدال وتاسعها
الفضول المندفعة … قوي الصبغ للحرارة واليبس واضداد
ذلك للبرودة وعاشرها الانفعالات النفسانية فقوتها
وسرعتها وكثرتها للحرارة وبلادتها للبرودة وثباتها لليبوسة
وسرعة زوالها للرطوبة والجبن دليل البرد وضعف القلب

… والطيش والرداءة والحدة وكثرة الكلام وسرعة الانفعال
للحرارة وكثرة الحياء والوقار … للبرودة واما علامات
الامزجة المركبة فمن تركيب العلامات المفردة فهذه علامات
الامزجة الجبلية واما علامات الامزجة العارضية بان يكون …
العلامة عارضة ويكون تلك الامزجة عارضة وان كان المزاج
ماديا دل على الصفراء … الوجه والجس … الثقل وعلى
الدموي الثقل والكرة والتمدد وانتفاخ البدن وعلى البلغم
البياض وقلة العطش وكثرة الريق والنعاس والكسل
… وعلى السوداء … والسهر وقلة … والاحلام
شواهد تدل على نوع المادة لان رؤية الخيالات الصفر والنيران
والشعل تدل على الصفراء ورؤية الاشياء الحمر تدل على الدم
ورؤية المياه والبرد والرعد تدل على البلغم ورؤية الاشياء
السود والادخنة والمخاوف تدل على السوداء وقد يدل
على كل ذلك … والبلد والفصل والتدبير المتقدم واما علامات
امراض التركيب فمنها … كالاستدلال من الخلقة ومنها …

وضيقه كالاستدلال من الحال وعيبا تامة كالاستدلال من الافعال

والافعال ان كانت سليمة فالقوة تامة وان ضعفت وبطلت

دلت على الرداءة وان تشوشت فالمرض او رداءة التركيب

والعلامات اما ان تدل على نفس الحالة كالعلامات على الورم او على سببها

كالعلامات الدالة على كون الورم دمويا او على انها كالدالة

مشاركة السبب ذات الجنب على ان الورم حجابي او على وقتها

كالعلامات الدالة على البحران او على تشخيص تلك الحالة كالعلامات

الدالة على ان البحران امتلائي ولان النبض والبول والبراز

من العلامات الكلية الدالة على تلك الاحوال فلنتكلم فيها

في النبض النبض وهو حركة وعية الشراين قبضا وبسطا

لتعديل الروح بالنسيم واجناسه فصولا عشرة اولها الجنس المقدار

اعني المقدار واقسامه تسعة طويل

منخفض معتدل فاذا تركبت هذه كانت سبعة وعشرين لكن الزائد

في الاقطار الثلثة هو العظيم والناقص فيها هو الصغير وثانيها

كيفية قرع الحركة وهو اما قوي او ضعيف او متوسط وثالثها

زمان الحركة وهو اما سريع او بطيء او متوسط ورابعها قوام الآلة

اما صلب او لين او متوسط وخامسها زمان السكون وهو اما

متواتر او متفاوت او متوسط وسادسها ملمس الآلة وهو اما

حار او بارد او متوسط وسابعها مقدار ما فيها من الرطوبة

وهو اما ممتلئ او خال او متوسط وثامنها الاستواء والاختلاف

وهو اما مستو او مختلف وتاسعها الانتظام

وعدم الانتظام فيه وهو اما مختلف منتظم او غير منتظم

فقد يتفق ان يكون الاختلاف

وعاشرها الوزن وهو اما جيد الوزن او غير جيد الوزن

الوزن كما ينبغي ان يكون له وزن نبض الشبان

الوزن كما ينبغي ان يكون له وزن نبض الشيوخ وخارج عن الوزن

وهو ان لا يشبه البتة وهو ردي والنقل في اسباب

النبض والحاجة الى النبض في ترويح الحار الغريزي فان زاد

الحاجة لزيادة في الحرارة وكانت الآلة مطاوعة لينا والقوة

قوية كان النبض عظيما وان كان الحاجة ازيد من ذلك اسرع

...

عظما او وجب تواترا فاما ان كان الآلة عاصية لصلابتها اسرع صغر

التواتر وان كانت القوة ضعيفة تواتر مع صغر اذا كان من ضعف

الصلابة وقد يصغر النبض لانضغاط القوة تحت المادة

والاخلاط كما في اول النوب وان كانت القوة في اصلها قوية

ولين النبض للرطوبة وصلابته لليبوسة وقد يحسب في البحران

للتمدد لسبب اندفاع المواد الى جهة واحدة والتمدد والثقل

ضعف والمنتظم من ذلك مثل المنتظم وحسن الوزن

من النبض ذات اسماء يجب ان تشير اليها فقد ذكرنا العظيم والصغير

النبض المتفاوت نبض صغير سريع متواتر صلب مختلف الا الوسط

في الشريق والغزال والمتقدم والتاقر والصلابة والموجي

يشبه الانبساط والدودي الموجي لكنه ضعيف

الدودي لكنه اصغر واشد تواترا وضعفا ذنب الفار

نبض يأخذ من مقدار الى اعظم او اصغر ثم يرجع الى مقداره الاول

وقد ينقطع وذلك ذو القرعتين نبض يرجع الانبساط

يكمل ثم يأخذ اخرى ذو الفترة هو الذي يقع فيه الحركة فيكون سكون

... في الوسط وهو الذي يقع فيه سكون فيتبع حركة في البول

واجناس ادلته سبعة احدها اللون واصوله خمسة احدها الابيض

البرد والرقيق ... والاشقر والناري والاحمر الناصع والقاني

الحرارة على مراتبها وتاسعها الاحمر الاصهب والوردي

وقد لا يعلو الدم والحرارة وقد يكون بول احمر مع البرد كما في العلل

العتيقة لغلبة الدم على المثانة او الباطن ... معا

والتقرح والباري ادل على الحرارة من الاحمر لان الصفرة

اشد حرارة من الدم ... الاخضر كالفستقي والسلقي وشمامي ... والكراثي

الجيد وقد ... في الصبيان ... وكالزنجاري والكراثي

وهي الافراط الحرارة المحرقة ورابعها الاسود وقد يكون اما لفرط

الاحتراق ان كان مع صفرة وتقدمه قوة رائحة ... ان

كان مع كدورة وعدم رائحة ادركه مادة سوداوية كما في البحران

اولنتاول ... كالشراب الاسود وخامسها الابيض

... كلون اللبن ويدل على بلغم وبرد او ذوبان

شحم او اعضاء اصلية كما في آخر الدق ...

[illegible] ... المعتدل القوام النضج ... [illegible]

... سقوط القوة ... [illegible]

... الغليظ ... [illegible]

... القوام المعتدل النضج ... [illegible]

[illegible]

في الحرد احد من المتعلق الذي يرى حسنة وسط القارورة في الغمام وهو

الا الخالي واما الرسوب ... كالاشقر والاسود والكدر والذي

... والقشوري ... والصفائحي ... الراسب في المتعلق

... الغمام الا ان يكون ... وعدم الرسوب اما العدم النضج

... على ان الرسوب ... الاحشاء و ...

... خصوصا المراقيين ... في المرضى والشبان ...

... النضج ... والرسوب ...

... الورم ... الاختناق والعرق ...

... البول ... او ذوبان ... او استفراغ الفضول

... في البول ان كان مع قوة واعتدال ... البول الردي ...

... او حدة على ... او سدة او اشتغال ...

[illegible]

... وكثيرا ما يطلب المتدع التارك للرياضة شيئا شبيها بالنضج فيستعد

... او بول ... من فرط الدعة والبراز الاسود كالبول الا

... الاعضاء ... من الاحتراق كالزنجاري والكراثي والبول ...

... بل ... لعدم الفضول ... الغذاء ... ولا فساد ...

... الفولنج ... لضعف ... الاعضاء او كثرة ...

... اما لضعف الاعضاء او لسدد في ...

[illegible]

... القوة ... او غلبان ...

... او حرارة وخصوصا في ...

... او كثرة ... بول ...

... اعتدال القوام و ...

[illegible]

... والصحة والطبيعة لا يلزمه ابقاء الشباب والقوة ولا ان يبلغ

كل شخص الاجل الاطول فضلا ان يمنع الموت وذلك لان البدن

لا يمكن تكونه الا من رطوبة ... حرارة ... وتعد ...

فضلا ... وادوام ... الموت ... لو احتشدت ... في

كل وقت ... واذكر التحلل ... للحرارة ... وضعف ...

وقل ... البدل الذي لولاه لم يبق البدن ... فضلا عن

... لا يزال كذلك ... رطوبة ... الحرارة ...

هو الموت الطبيعي المقدر ... لكل شخص حسب مزاجه وقوته ...

الطبيب ان يبلغ كل شخص حسب مزاجه منتهى اجله ان لم ...

خارجي وان يحفظ ... عليه ... وذلك غاية ...

... على النفس ... التحلل الزائد على الجرى الطبيعي

... الاسباب الضرورية ...

... الافضل من الاجوبة تدبير الماكول كل صحيح ...

على حالها او ... الكيفية فان اردنا ... الى الافضل

او ... الضد ... من الغذاء ... من الشراب ...

والاغذية من الضأن ... والاجدية والدجاج والطيهوج ...

[illegible marginal notes]

والحلواء المطاعم ومن الفواكه التين والعنب والرطب في البلاد [illegible]
ضبا الاكل واما الاغذية الجيدة فكلها فلا تلتفت اليها الا للقدر [illegible]
او مأكول ولا يؤكل ما تهيج ولا يدافع الشهوة الباردة ولم يؤكل
العنب البارد بالنقل وفي الشتاء الحار بالعسل والحار [illegible]
طعام الحار ما يهضم الاول [illegible] في الزوادة [illegible]
الاكل يخفف الهضوم وكثير الالوان يحير الطبيعة والغذاء [illegible]
العدل لولا الاكثار منه وطارحة التخمة تسقط الشهوة وكسر [illegible]
[illegible] الاديم وتحف ويهزل العضلة ويزيد في الشهوة وفي البدن [illegible]
يخف البدن ويهزل فليدفع مضرة الحلو بالحامض والحامض بالحلو
والتمر بالماء او [illegible] وليترك الغداء [illegible]
وطارد الرياضة تخفف البدن ويهزل [illegible] في الصيف كما [illegible]
ومراعاة العادة في الواجبات وغيرها والجنب ومن اعتاد [illegible]
[illegible] الرديء فلا يغيرها بغتة بل على طول الايام او اضيافا [illegible]
بتدريج والصيف اولى بغذاء مبرد رطب والشتاء [illegible] حار قامع
والربيع معتدل لطيف والخريف دافئ مع رطب وقد نهى الجوع

عن الجمع بين اغذية تعرف لها اشياء كثيرة من ذلك الخبائث قالوا
لا تجمع بين السمك واللبن فيتولد ان امراضا مزمنة كالجذام والفالج
ولا البيض مع السمك فانه يورث [illegible] من المعدة ولا الحامضة ولا الحلو
مع الارز ولا الرمان على الهريسة ولا الخل مع الارز فانها تورث
امراضا كافية تذكر في المشروبات قالوا لا تجمع بين ماء البئر والنهر
ولا تجمع ماءين [illegible] وافضل المياه مياه الانهار وخصوصا الجارية
على تربة نقية [illegible] من الشوائب وعلى حجارة فيكون ابعد
من قبول [illegible] وخصوصا الجارية الى الشمال او المشرق وخصوصا الممتدة
الى السفل وخصوصا اذا بعد المنبع فان كان مع هذا خفيف الوزن
[illegible] من الاطباء فذلك هو البالغ
وخصوصا اذا كان [illegible] وماء النيل قد جمع اكثر هذه المحامد
وماء العيون لا تخلو عن غلظ واردء المياه البطيحة ثم البير وماء
النز ردئ وانما ينبغي ان يستعمل الماء بعد خروج الغذاء في الهضم
واما عقيبه فيتبع وفي خلاف ذلك مع ان من الناس من يتبع ذلك
[illegible] المعدة ومن الناس من يقول شهوة للعطش ضعيفة [illegible]

شرب الماء وقت شهوة وذلك لتعديل حرارة المعدة ويجوز تقوية المعدة
واما الشراب على الريق فعقيبه كر وخصوصا عقيب [illegible] وعلى الحلو
وخصوصا البطيخ [illegible] كان المشروب او شرابا فان لم يكن
بد فقليل من كوز ضيق الراس استنشاقا وكثيرا ما يكون العطش عن ريح
تزيح او حامض وكلما روي بالشرب ازداد فان صبر عليه انخدعت الطبيعة
الماء وانطفت فاذا احسها فيسكن من ذاته وفي مثل هذا كثيرا واذا
كثيرا ما يسكن بالاشياء الحارة كالعسل [illegible] الشراب وخير الشرب
ما طاب طعمه ورائحته واحمر وحسن لونه واعتدل قوامه [illegible]
الجيدة للشراب الجيد الخالي عن الغش اذا ان ترك [illegible] مدة
طويلة لم يفسد وقد يطول المدة توقف جودته والرقيق الضعيف
اسكارا وثقلا والغليظ ابطا اسكارا وثقلا وادوم [illegible]
يسيرا وخصوصا الحلو [illegible] غلظ ويكثر [illegible]
والكثير من الاشربة [illegible] الماء [illegible]
القوي القليل المزج فان اراد الاغذية والشمس فالاخر [illegible]
الشيخ وما اصلح وقليلا للصبيان وقد يعتدل الشبان واما الكهل

الشرب عند انحدار الغذاء من المعدة وانا في حل الاكل وعقيبه ضار
لتغييره الغذاء [illegible] وقد ينتفع باستعمال ان يعين
على الهضم لا بعد ازما لتقوى على التصعيد وما دام السرور تزايد والالوان
تحسن والبشر تزيد [illegible] والحركات نشيطة والذهن سليما فلا
تخف من افراطها اذا اخذ النعاس يغلب والغثيان يقوى والبدن [illegible]
والتدافع يثقل والذهن يتشوش والكثير في عقد وجب الترك وخصوصا
يجب القيء والقيء على القليل منه رديء لانه يعقب من البدن ما يضعفه
والشرب بالاقداح الصغار خير من الكبار والتبعيد بين الاقداح
الاول قبل ورود الثاني افضل وينبغي ان تحف مجلس الشراب المنظر
اللذيذ من الازهار والمحبوبين من الناس والارايح اللذيذة والسماع
المطرب وقد [illegible] وتعيش النفس [illegible] والشبان [illegible]
القدر والكد وبعد غسل البدن والاطراف ولبس المترقق من الثياب
وتسريح الراس واللحية وتقليم الاظفار ويكون المجلس مشرفا فيه نحو
المياه الجارية ومع الظرفاء من الاصدقاء على الشرب وذلك لان الشراب
يحرك قوى الروح والنفس ويثير كل الشهوات فاذا لم يحد كل قوة مطلوبها

تاذت وانقبضت فلا يميل النفس الى الشراب كل الاقبال ولا يعرف
فيه القرب الواجب فيتقلل منه وربما فسد فكان شربه اكثر من نفعه
ومنافع الشراب منها نفسية ومنها بدنية واما النفسية فلا يخفى ان
ليسا ويفيها غيره وذلك كالسرور وبسط النفس وتقويتها وتفريح القلب
وتشجيعها وازالة الحزن والهم والفكر الفاسدة ويحرك الى اشياء على
بتريد المضادة لاثار السوداء وتحسين الظن والخلق ويقوي
قوى الدماغ لا يسكر بسرعة ويبرعه السكر وبطوه يعلم قوة الدماغ
واما البدنية فاعلم ان الكل ان يستفاد من المعادن والمركبات
وذلك تحسين اللون واثارته وترقيقه واشراقه وتقوية الحرارة الغريزية
وانعاشها وانضاج الرطوبات وازالتها وتفتيح المجاري وازالة سدد
وتفتيح المسام وتقوية الهضم وتكثير الروح وتلطيفها وانارتها واثارة الدم
وتنقيته وانضاجه البلغم وتلطيفه وادرار الصفراء وترطيبها وتعديل
السوداء ودفع عاديتها واخراجها وبعضه يتعلق بالقوى الطبيعية
والحيوانية اكثر من القوى النفسانية وادامته يجلد الذهن ويورث في العصب
ويورث الرعشة والفتح وكثيرا ما يموت السكران بالسكتة والصرع

محرق للدم مفسد لمزاج الدماغ والكبد والمشط ذي ان منه وسيطاريا
لقوى واسهاله والسكر المتواتر يوهن قوى الدماغ والعصب ولا باس
في الشهر مرتين لاراحة قوى الدماغ والعضل وابل البارد ان يحتمل كثرة
الشراب وقوته واما الكل ترك التنقل فهو اولى لكن الجيد ان يتنقل بالشغل
مثل السفرجل والرمان المز والتفاح والكمثرى والزعرور واقراص
الليمون وحماض الاترج وشرابه وقد ينتفع باقراص الكافور كما يفعل
بالمحمومين والمبرود بجوارش التفاح والسفرجل والجلنجبين والتمر والفستق
والرطب والعناب وزيتون الماء والفستق والبندق والجلوز والمشمش والا
التي يبطي السكر التنقل باللوز وخصوصا المر خمسين لوزة يستعمل
الشراب يمنع السكر وكذلك التنقل بزر القنبيط والحب واكل القنبيط
والكرنب قبل الشراب وكذلك استعمال المدرات وكذا بعد الرياضة الى
الحلاوة كالسكر لكنها يمنع كثرة الشراب والمسكرات بسرعة يستعمل
لذلك الطيب ويقيء من الشراب وكذلك العود والشاه وورق الغرب
والزعفران وكل هذه اسكر منه واما الحيد والتفاح والشوكران والافيون
فرطه وانما يستعمل لمن يريد ان يعالج بما لا يحس في العضو وما يحب

الشراب الكثيرة اليابسة والراسن ودر صيني القشور وافضل ما مزج
بالشراب الماء وقد يمزج بماء لسان الثور ليزداد تقوية ويحد ذلك ليس مرقرا
غليظا وقد يمزج بماء الورد فيقوي المعدة والقلب وقد يمزج بما ورد فيه
او القيء لمن غشي عليه او ضعف ويضعف ان لا يطول المدة الى حيث يعطى
المرة مفروقة ولكل الحركة والسكون المتدبة العاء البدن بدل الغذاء
محال وليس غذاء يصير بكليته جزء عضو بل لابد ان يبقى منه فضل بعضهم اثر
نظيرها فاذا تركت وكثرت على طول الايام اجتمع شيء له قدر يضر بكميته
بان يتخم ويفسد العصب او يرد بعضه او باطفاء الحرارة او بكيفيته بان يفسد
ويثقل البدن ويوقف امراض الافساس وان استرخت تاذى البدن
بالادوية لان نفعه اكثرها سمية ولانها لا تخلو عن اخراج الصالح المنتفع
فهذه ضارة تركت او استرخت والحركة اقوى الاسباب في منع تولدها
ما يحمي الاعضاء فيحلل فضلاتها فلا يجتمع على طول الزمان وبقي تقوي
البدن الخفة والنشاط وقبوله قابلا للغذاء وتصلب المفاصل وتقوي
الاوتار والرباطات وتؤمن من جميع الامراض المادية واكثر المزاجية
اذا استعملت المعتدلة منها في وقتها وكان في التدبير صوابا

الرياضة بعد انحدار الغذاء وكمال الهضم والرياضة المعتدلة هي التي تحمر
فيها البشرة وتربو ويبتدئ العرق واما التي يكثر فيها سيلان العرق
فمفرطة واي عضو كثرت رياضته قوي وخصوصا على نوع تلك الرياضة
بل كل قوة بل اشباهها فان من استكثر من الحفظ قويت حافظته وكذلك
المستكثر من الفكر والتخيل ولكل عضو رياضة تخصه فللصدر القراءة
ولسند فيها من الخفية الى الجهرية بالتدريج والسمع يرتاض بسماع الانغام
اللذيذة والبصر بمزاولة الدقيق احيانا وبالنظر الى الاشياء الجميلة
وركوب الخيل باعتدال رياضة البدن كله فيحلل اكثر مما يسخن وقد ينتفع
الناقهين بتحليل بقايا امراضهم وكذلك الترجح بالرفق واما ما يحلل
بتحلل اكثر اذ يسخن واللعب بالصولجان رياضة للبدن والنفس
بما يلزمه من الفرح بالغلبة والغضب بالانقهار وكذلك المسابقة بالخيل
وركوب السفن محرك للاخلاط مثور لها فالنافع للامراض المزمنة كالجذام
والاستسقاء لما يخلف على النفس من فرح وفزع ويقوي المعدة والهضم
فاذا امتنع منه غثيان وقيء نفع باخراج الفضول فلا تنافي تركيبه ومن جملة
الرياضة الدلك فمنه خشن اي باليدي فيشد ويحمر اللون ويكثف

البدن مالم يمنع منه افراط قوى التحليل ومن صلب عصبه ويقوى الاعضا
الضعيفة ومن لين فيرق ومن كثر فيهزل ومن معتدل يحبب ويبقى الى
عند على الرياضة وكذلك الاستعداد لها وبعد ذلك الاستراد
للاسترواد او القوة وتقليل الحقنة الرياضية في العضل وترب من الحلد
ولكن ما يؤدى كثرة لتجفيف من افعها على البدن بالتدبير النوم واليقظة
افضل النوم هو الغرق المستقل المعتدل المقدار الكائن بعد الهضم
العذاء وتروحه في الاكباد وسكون ما يتبعه من بحي ومن استعان النوم
على الهضم ينبغى ان يبتدئ اولا على اليمين قليلا ليتحدر الغذاء الى قعر
المعدة لميلها الى اليمنى لسهولة جذب الكبد منها لكن الهضم اقوى ثم على اليسار
طويلا ليشتمل الكبد على المعدة ويسخنها فاذا تم الهضم عاد الى اليمين
على الانحدار الى جهة الكبد والنوم اكثر نفعا من اليقظة على سبيل الاستيلاء
من الطبيعة على المادة واليقظة اكثر نفعا على سبيل الاسالة ومن عرق
كثيرا في النوم ولا سبب له ظاهر فبدنه قبل من غذاء او فضلة
الاستفراغ و يجب ان يعتني بالطبيعة فيلين ان احتبست بمثل الزيت
الدسمة استفيد ما حبه كثرة التلق او الاستفراغ اوالغوصية بالقوم

واما اليبس بالقوطم ينفع الملينين وخصوصا للمشايخ وبمثل البقل المسهلة
والحقن الملينة والاكتفاء بالدهن ينفع المشايخ الملينين ويرطب
الامعاء ويسخنها وتحبس الطبيعة اذا افرط لينها بمثل السماقية والحصرمية
والحماضية والزرشكية والتفاحية وليقلل الدهن والتسلق ومن المشروبات
المعتادة في حال الصحة الحمام والجماع **الحمام** افضله ما كان قديم البنا
عذب الماء واسع الفضاء معتدل الحرارة والبرودة والبيت الاول
مبرد مرطب والثاني مسخن مرطب والثالث مسخن مجفف ولا يدخل البيت
الحار الا بالتدريج فكيف الخروج منه وطول المقام فيه يوجب الغشي والكرب
والخفقان ويابس المزاج يستعمل الماء اكثر من الهواء وقد يضطر الى رش
البيت بالماء وصبه على ارض الحمام ليكثر تبخره كما يفعل بالمدقوقين ورطب
المزاج تستعمل الهواء اكثر من الماء وقد يضطر الى افراط العرق قبل استعمال
الماء كما يفعل المستسقين وما دام الجلد يزيد افلا افراط فاذا اخذ البدن
في الصعود والكرب في الزايد فقد وقع في افراط وليرد الدثار بعد الحمام
وخصوصا في الشتاء لان البدن ينتقل من هواء الحمام الى برد شديد ولان
ما يتشربه البدن من ماء الحمام يزول عنه حرارته العرضية فيبرد ويبرد البدن ولا

يدخل الحمام من به ورم او تفرق اتصال او حمى عفنية لم تنضج وقد يستعمل
الحمام عقيب الغذاء فيسمن ولكن يخاف منه السدد فليحترز عنها بالجبن
السادج او البزوري بعد الاجرة وقد يغتذى عقيب الحمام فيسمن
باعتدال مع امن من السدد وكذلك الاستعمال بعد الهضم وقد يستعمل
على الخلاء فيهزل ويجفف وقليل الرياضة ينبغى له ان يستكثر في
الحمام العرق والاغتسال بالماء البارد يقوى البدن وينشطه ويجمع
القوى ويقويها وانما يستعمل وقت الظهيرة في وقت الصيف
لمن هو حار المزاج معتدل اللحم شاب ويمنع منه الصبي والشيخ ومن به
اسهال او تخمة او نزلة والاغتسال بمياه الحمامات الكبريتية يحلل
الفضول ويمنع الفالج والرعشة والتشنج ويزيل الحكة والجرب
ويمنع من عرق النسا واوجاع الورك ووجع المفاصل في
الجماع افضله ما وقع بعد الهضم وعند انحدار الغذاء واعتدال البدن
في حره وبرده ويبوسته ورطوبته وخلائه وامتلائه فان وقع خطا
فضرره عند امتلاء البدن وحرارته ورطوبته اسهل من خلائه وبرده
ويبوسته وانما ينبغى ان يجامع اذا اقترنت الشهوة وحصل الانتشار

التام الذى ليس عن تكلف ولا فكر عن مستحسن ولا نظر اليه وانما تحرك
كثرة المنى وشدة الشبق وان يحصل عقيبه الخفة والنشاط والنوم والجماع
المعتدل ينعش الحرارة الغريزية ويهيئ البدن للاغتذاء والنمو ويروح
ويحط الغضب ويزيل الفكر الردى والوسواس من السوداوى
ويمنع اكثر الامراض السوداوية والبلغمية وربما وقع تارك الجماع في
امراض مثل الدوار وظلمة البصر وثقل البدن وورم الخصية والحالب
فاذا عاد اليه برا بسرعة والافراط في الجماع يسقط القوة ويضر العصب
ويوقع في الرعشة والفالج والتشنج ويضعف البصر جدا وجماع الغلمان
اقل استفراغا للمنى فيكون اضعافه وضرره اقل لكن يحوج الى حركات
متعبة لكونه استفراغا غير طبيعي وليجتنب جماع العجوز والصغيرة
والحائض واللتى لم تجامع من مدة طويلة والمريضة والقبيحة المنظر
والبكر وكل ذلك يضعف بالخاصية وجماع المحبوب يسر ويقل اضعافه
مع كثرة استفراغ المنى واردا الاشكال له ان تعلو المراة الرجل فهو يسبب
لتعسر خروج المنى وربما بقى في الذكر بقية فيتعفن بل ربما سال الى الذكر
رطوبات من الفرج وافضل اشكاله ان يعلو الرجل المراة رافعا فخذيها

بعد الملاعبة التامة ودغدغة الثدي والى لب ثم تحكك الفرج بالذكر
فاذا تحركت هيأة العيون وعظم نفسها وطلبت الزام الرجل اولج
الذكر وصب الماء ليتعاضد المنيال وذلك هو الحبل ومما يعين على
الجماع رؤية المجامعة والنظر الى سفاد الحيوانات وقراءة الكتب
المصنفة في الباه وحكايات الاقوياء من المجامعين واستماع
من اصوات النساء وطول العانة يهيج الشهوة واطالة العهد بالجماع
منعش للنفس والاستمناء باليد يوجب الغم وضعف الابصار
والشهوة في الفصول ويبطئ الرشح الفصد والاستفراغ والمسهلات
المطفيات ومسكنات المواد ويجب المسهلات كلها كالحركة المفرطة
والحمام والشراب القوي ويقلل الغذاء ويكثر الشراب المروح ويجب
السمان والمضربات الخفيفة ويلزم في الصيف الهدو والدعة
والاغذية الباردة القامعة للصفراء اللطيفة كالرياضة ويقللها ويحق
وتخفيف وينقص الاغذية ويكثر من الفاكهة الرطبة كالاجاص والخيار
والبطيخ الرقي ويشرب فيه الكأس العتيق ويجتنب في الربيع كما يكثف
وكثرة الجماع والاغتسال بالماء البارد وشربه وكشف الرأس

بالفاكهة واما التي قد تجلب الحمى وتكثر من برد الغدوات وحر الظهائر
وتستعمل الشتاء بالدثار ولبس الفرو والسنجاب واما الحواصل
والدلق فحارّان لا يحتملهما الا المبرود والمرطوب ويلزم الاغذية
الغليظة كالهريسة والاستكثار من اللحوم واستعمال الملطفات كالرشاد
والاجزاء الحار والشراب القوي والقيء فيه يضعف والحركات القوية
العنيفة فيها نافعة

الجزء الثاني من جزئي العلم العملي من الطب في معالجات المرض

يقول العلاج يتم باشياء ثلثة التدبير والادوية واعمال اليد
والتدبير هو التصرف في الاسباب الضرورية وحكمه من جهة الكيفية فحكم
الادوية لكن للغذاء من قبلها احكام تخصها فانه قد يمنع كما في البحران وعند
المنتهى لئلا يشتغل الطبيعة بهضمه عن دفع المرض وعند النوب كذلك
وللسالكين الكرب ولان الطبع وقد ينقص اما في كميته اي تغذيته والي
كان لمية كثيرة كما يفعل بمن شهوته ويهضمه قويان وفي بدنه اخلاط كثيرة
رديئة فكثرة كميته تسد الشهوة ويشغل المعدة وقلة تغذيته لا يزيد
الاخلاط ويؤاتي البقول والفواكه وقد ينعكس هذا اعني ينقص كميته
دون كيفيته كما يفعل بمن شهوته وهضمه ضعيفان وبدنه محتاج الى التغذية

... فيقيد مقداره لكن هضمه واستمرائه ويكثره تغذيته يقوى ويغذي وقد
ينقص كما وكيفا كما اذا اجتمع مع ضعف الشهوة والهضم امتلاء
وقد يكثر الغذاء كما وكيفا لمن يراد تقويته للرياضة القوية والغذاء
الغذاء اللطيف السريع النفوذ اذا ضعفت القوة لا المدة يهضم قبل
النفوذ ويتوقاه بعد غذاء غليظ لئلا يهضم فلا تجد المسالك منفذه
وتفسده وقد يؤثر الغذاء الغليظ كما يفعل بمن يراد تقليله يقتضي
تحرقها ولنقب ويتوقاه عند خوف السدد والغذاء والكان يصدر
القوة بهو عدوها لضد قد اقوالمرض الذي هو عدو وما فتا يستعمل منه في
المرض الا ما لابد منه في التقوية وكلما كان منتهى المرض ابعدا كانت
الحاجة الى قوة تحتمل المصارعات الكثيرة اكثر فلهذا كانت عنايتنا
بالقوة في الامراض المزمنة اكثر وكلما كانت قرب المنتهى نقص
الغذاء كما سلف تقته تكيفنا على القوة وقت مقاومتها والامراض
التي منتهاها الى الرابع بادية الظاهر بقاء القوة بهذه المدة اللطيف
فلا حاجة فيها الى التغذية جدا اذا قطعت القوة وان ضعفت
ولو في البحران وجب الغذاء وأما العلاج بالدواء فقوانين

ثلثة احدها اختيار كيفيته بعد معرفة نوع المرض ليعالج بالضد وثانيها
اختيار وزنه ودرجته وكيفيته وذلك يحصل بالحدس من طبيعة العضو
ومقدار المرض ومن الجنس والسن والعادة والفصل والصناعة
والبلد والسحنة والقوة اما طبيعة العضو فتعلم بقضل اموا اربعة
مزاجه وخلقته ووضعه وقوته اما مزاج العضو فانا اذا حققنا مزاج
العضو الصحي والمرضي عرفنا كمية الخروج عن المزاج الصحي فاخترنا من
الدواء ما يقابله واما الخلقة فمن الاعضاء ما يمنع من الدواء اللطيف
اما التحلل اولان لكونها من جانبين اوجانب ومنها ما ليس كذلك
فيفتقر الى الدواء القوي واما الوضع فالعضو الذي يكون قريبا
ما يقابل عليه والبعيد يحتاج الى الاقوى واما القوة فالعضو الذي
شريف والرئيس لا يحمل عليه بدواء قوي ولا بمفرط قبل تحليل
دفعة بغير فالص خطر قوة ولا يورد عليه دواء الكيفية كالعدة لو لم
ولا يستفرغ مواده دفعة واما من مقدار المرض فالضعيف من المرض
يكفيه لا محالة الدواء الضعيف والقوي يفتقر الى الاقوى وما
العشرة ظاهرة الثها قانون وقته وهو ان يعرف ان المرض في

اي وقت من الاوقات خلا الورم فان كان في الابتداء يستعمل [illegible]
[illegible] وان كان في الانتهاء [illegible] وفيما بين ذلك يجمع بينهما
ومن المعالجات الجيدة المشتركة لاكثر الامراض [illegible] من [illegible]
وملازمة من [illegible] حتى [illegible] من [illegible]
[illegible] وكذلك [illegible] واما [illegible]
[illegible] الاشتغال [illegible] من [illegible]
وقد [illegible] الاعصاب من [illegible]
[illegible] من [illegible] المركب وتوقى الاغتسال الا [illegible]
الكلام [illegible] في علاج امراض سوء المزاج وسوء المزاج [illegible]
المعالجة بالفصد [illegible]
[illegible] بالفصد [illegible] من الرطب [illegible]
[illegible] المتقدم [illegible] وتدبيره بما [illegible]
وسوء المزاج ان كان [illegible] التبديل وان كان [illegible] استفرغ
فان [illegible] والاشياء التي [illegible] في كل استفراغ [illegible]
[illegible] بالامتلاء [illegible] مانع [illegible] القوة فضعف مانع

ان يكون ضعيف قوة [illegible] كثيرا من ترك الاستفراغ فيستعمل [illegible]
[illegible] المزاج فافراط الحرارة واليبس والبرد وقلة الدم مانع
ورابعها [illegible] فافراط [illegible] والتحلل وافراط [illegible] مانع [illegible]
الاعراض اللازمة [illegible] وقروح الامعاء مانع وسادسها
السن [illegible] الهرم والطفولة مانع وسابعها الوقت [illegible]
مانع وثامنها البلد [illegible] والبارد [illegible] مانع وتاسعها [illegible]
[illegible] كالنيم بالحمام مانع وعاشرها العادة فمن لم يعتد الاستفراغ
[illegible] على استفراغ [illegible] وينبغي ان يقصد في كل استفراغ
[illegible] واولها اخراج ما يؤذي البدن [illegible] وكيفية وثانيها ان
يكون ذلك [illegible] ولا [illegible] كثرة [illegible] بل ما دام الاستفراغ [illegible]
[illegible] ان يستفرغ والمريض يحتمل [illegible] من افراط [illegible]
[illegible] الصفراء [illegible] البلغم [illegible] السوداء [illegible] الدم
[illegible] العطش والغاشي [illegible] الاسهال [illegible]
[illegible] ان يكون ذلك من جهة المادة [illegible]
[illegible] بالاسهال ورابعها ان يكون [illegible] والعضو

[illegible] المادة [illegible] ومشاركة [illegible]
[illegible] ان يكون ذلك بعد الانضاج
[illegible] الامراض [illegible] المادة الا ان يكون [illegible] المادة
[illegible] يكون [illegible] استفراغها [illegible] وقد [illegible]
من [illegible] المادة وان لم يستفرغ [illegible]
[illegible] الى الجانب [illegible] وقد يكون [illegible]
[illegible] ان يكون المادة [illegible] فيكون [illegible]
استفراغها غير [illegible] المادة من [illegible] الى [illegible]
[illegible] وان لم يستفرغ [illegible] وقد يكون [illegible]
[illegible] الاطول [illegible] البدن [illegible]
[illegible] الرجل [illegible] وان [illegible]
[illegible] ان [illegible] الى العضو [illegible]
[illegible] اولا [illegible]
[illegible] الفصد والاستفراغ وكانت [illegible] على [illegible]
فاذا الفصد فان غلب خلط فاستفرغ وكانت الاخلاط [illegible]

[illegible] الفصد فان غلب خلط فاستفرغ وان لم يكن كذلك فاستفرغ
الغالب [illegible] الفصد [illegible] وكثيرا ما وقع [illegible] الدواء [illegible]
[illegible] الفصد [illegible] واضطراب [illegible] الاستفراغ الزيادة في الاخلاط
[illegible] او [illegible] المتقدم [illegible]
في الربيع وقد [illegible] الاستفراغ [illegible] وبالنوم [illegible]
[illegible] وقد يستفرغ بالمجففات [illegible]
[illegible] النوم على [illegible] وقد يحتاج في الاستفراغ الى ادوية [illegible]
المستفرغ في كيفية [illegible] الاسهال [illegible]
[illegible] الصفراء وقد [illegible] المسهل
[illegible] الضعف المعدة او [illegible] المستفرغ [illegible]
[illegible] الدواء وقد [illegible] المقيئ [illegible]
كان المقيئ من الادوية [illegible] الى الامعاء [illegible]
[illegible] بعض [illegible] الاخلاط او يكون [illegible]
[illegible] الى [illegible] الصفراء [illegible]
السوداء واما البلغم [illegible] الدواء [illegible]

الا انه يجذب الارق اولا ولا للمشاكلة والا لجذب ...
بالكثرة وجالينوس يقول ذلك وزعم ان غير ... من الدواء ... المسهل
ولد الاخلاط الذي يجذبه لاجل المشاكلة قال ولذلك يكثر ذلك
الخلط والحق انه ليس كذلك وان تلك الكثرة لتولد ذلك الخلط وا...
في البدن واستحالة غيره اليه ... والحمام قبل الدواء ... عليه
وبعده بيوم ... وبعده قاطع ... والاكل يقطع اكثر الادوية
لاشتغال الطبيعة بهضم الغذاء عن الدفع او لاختلاط الدواء ...
ومن لم يصبر على الاستفراغ على الريق اخذ قبل شرب الدواء شيئا قليلا
مثل ماء الشعير او الرمان وان اخذ استعمال الدواء مثل الرمان فانه
... والنوم على الدواء الضعيف ... او ضعيف
وعلى القوي يقوي فعله وبعد عملهما قاطع ومن خاف الدواء ...
... وقد يكثر الدوق بالثلج ومن
... ومن خاف ... عند اطرافه ويتناول ...
... مقويا للمعدة كالرمان ... التفاح والماء ...
بشرب ... وما يشبهه واما عند قطع الدواء ... ومن

وجد تشنجا فليتوقع ماء حارا ويحتمى ... وعند قطع الدواء ...
... بشراب تفاح او كما ... بارد وسكر والمعتدل
المزاج فيستعمل ذلك مع بزر ... والبرود وقد يجبر عليه دون بزرقطونا
ويكون الغذاء بعد الاسهال ... كالفروج ويتقى
... الاكل لان الاعضاء الخالية تجذب بقوة فان ... المعدة المستقبلة
... الغذاء بالدواء حدث ... ضعف ... ومن شرب الدواء ...
والمكان المسكن ... والاكل القوابض او ... الخل والتفاح
المسهل واما جمع مسهلين في يوم واحد فخطر وربما ... الى الفصد ...
تضعف ... وقالت المدة الى ... وممن ... عليه
الدواء ... اطرافه ... القوابض ...
... البارد واعلم ان الفيء ينقي المعدة ويقويها ...
ويزيل ثقل الرأس وينفع ... والكلى والمثانة والامراض المزمنة كالجذام
والاستسقاء والفالج والرعشة وينفع ... وينبغي ان يستعمل ...
في الشهر ... من غير حفظ دور ليتدارك الثاني ما قصر الاول
ويتقى ... على سبيل ... الاكثار ... المعدة ويجعلها قابلة للفضول

ويضر الاسنان وخصوصا الحامض وكذلك يضر ...
عنها وكذلك ... او ضعف في الصدر ...
الرقبة او مستعد لنفث الدم او ... ومن الناس من ...
ان ...
... والاسهال ... مع الشتاء ...
او ضعف الاحشاء ... ويزال المزاج ...
والربيع دون الشتاء والخريف والاسهال في الصيف ...
ويعين ... الدواء ... وفي الشتاء ...
والربيع ... الضعيف ...
فهو الوقت ... ان ...
... طبيعي ... قليل ...
... شراب التفاح مع قليل مصطكى وماء ورد ...
... والاسهال ... فصل الكلام ...
... والاكل ...
... الكبد ... الطحال ... عرق ...

... وجاع ... الدواء والنزف ...
... النساء ... على الساق ... الفصد ...
... ويبقى الدم وعلى الغشاء ... والصداع ...
... في مقدم الرأس ... النسيان ...
... في مقدم الرأس لانها تضعف ...
...
... الرئة ... في ... ومعالجة ... الفضول ...
من الاعالي ...
العالجات ... ان لا يعود الطبيعة ...
عن الشيء ولا ان يجعل ... المسهل ...
باسهل الوجوه فلا يعدل ... ويتدرج من الاضعف الى الاقوى
... الاضعف الا ان ...
بالاقوى ولا ... المعالجة ... الطبيعة ...
... الصواب ...
... والفضول ... ويكون ... الغذاء ...

ممكنا فلا يعدل الى الادوية واذا اشكل المرض الحار بورام بارد فلا كزين بشرط
واحد من يخلط المابين الموضع واذا اجتمعت مراض فابدا بما يخصه احدى
خواص ثلث احديها ان يكون برء الاخر موقوفا على برءه كالحمى مع الورم
فابدا بالورم والثانية ان يكون احدهما سببا للاخر كالسدة مع الحمى فابدا
بازالة السبب فانه لم يعرض التكثير فلا عليك باستعمال المسخنات
فتنفع فيهما لان التدبير اعظم من ضرر تسخينها والثالث ان يكون احدهما اهم
من الاخر كالحاد والمزمن فابدا بالحاد ومع هذا لا تغفل عن الاخر واذا اجتمع
مرض وعرض فابدا بالمرض الا ان يكون العرض اقوى كالقولنج فسكن
الوجع اولا ثم عالج السدة

الفن الثاني مشتمل على جملتين

الجملة الاولى في احكام الادوية والاغذية المفردة وتشتمل على ثلثة ابواب

الباب الاول كلام كلي في الادوية المفردة كل ما يكون تاثيره في البدن
بكيفيته فانه اذا ورد على البدن وانفعل عن حرارته الغريزية فاما ان لا يؤثر
فيه كيفية زائدة على ما للانسان فهو الدواء المعتدل او يؤثر فيه كيفية زائدة
وهو الخارج عن الاعتدال الى طرف الكيفية وذلك التاثير ان لم يكن محسوسا
فهو في الدرجة الاولى وان احس ولم يضر فهو في الدرجة الثانية وان اضر ولم يبلغ

فهو في الثالثة وان بلغ ذلك فهو في الدرجة الرابعة ويسمى الدواء المسمى ومن
الادوية ما قوته مركبة وهو الذي تركب من اشياء ممتزجة تحصل لمزاج ثان وذلك
اما تركيب طبيعي كاللبن فانه مركب من مائية وجبنية ودسمية واما تركيب
صناعي كالترياق فيتوزع كل واحد من تلك الممتزجات اثره فقد يجمع ضد الاثار
كالحرارة والبرودة كما في الورد ثم المزاج الحاصل قد يكون قويا مستحكما لا يحله النار
فضلا عن الطبع كما في الذهب وقد يكون اضعف بحيث يحله النار دون الطبع كما
فان فيه قوة قابضة قوية محللة لا يغيرها الطبع وقد يكون اضعف بحيث يغيره الطبع
دون الغسل كالعدس فان فيه قوة محللة يخرجها الطبع ويبقى القوة القابضة
في جرمه وقد يكون اضعف بحيث يحله الغسل كالهندباء فان جزءه اللطيف المفتح
يزول بالغسل ويبقى الجزء القابض البارد ثم تاثير الدواء اما ان يكون حارا فقط كما
الملوخ ضماد امع السلامة عنه تاكولا وذلك انما لا يختلط مع جزء من الكون
او رطوبة بدنه او لان الحرارة الغريزية تنضجه وتفرقه وتنشره فلا يبقى في مكان
واحد الا قليلا او لانه يتحلل منه ما يؤثر ذلك واما ان يكون تاثيره داخلا فقط
كالاسفيداج فانه لا يتحلل ضمادا ويقتل مشروبا وذلك لما لا يخلط فلا يجد
ما يؤثر او لان حرارتنا لا تحدث منه ما ينفذ فيؤثر واما ان يكون تاثيره داخلا

فقط كالا وخارجا كالثوم بعد الماء ويكون تاثيره الخارج مضادا للتاثير الداخل
الداخلي كالكرنب فانه يحلل من خارج ويحبس البخار منه واذا استعملت من داخل
غليظة وبردت والادوية يعرف قواها بطريقين احدهما التجربة والاخر
القياس واما التجربة فتصدق اذا كانت على بدن الانسان وكان
الدواء خاليا عن كل كيفية عرضية واستعمل في علل متضادة وبسيطة والا
يكون ما قوته مساوية لقوة العلة وان يكون تاثيره اوليا ابدا او اكثريا
والحا واما القياس فيدل على قوة اضعفها اللون ووجه الاستدلال ان
البرد يبيض الرطب ويسود اليابس والحر بالعكس ثم الرائحة فانها تدل
على القوة بعد الحرارة والمتغير بعدم الرائحة البرودة ثم الطعم ويختلف باختلاف
المادة والفاعل فالمادة اما كثيفة او لطيفة او متوسطة والفاعل اما الحرارة
والبرودة او الاعتدال فالكثيف الحار مر والبارد عفص والمعتدل
حلو واللطيف الحار حريف والبارد حامض والمعتدل دسم والمتوسط
الحار مالح والبارد قابض والمعتدل تفه وقد يجتمع الروائح واللون
والطعم فالطعم المركب من طعمين مثل ان يكون لواحد منها طعم او لون او رائحة
ويكون ذلك خفيا غالبا ويكون حرارة او برودة ضعيفة مغلوبة

فيغلب على ذلك المتزج طعم ذلك المفرد او لونه او رائحته ويكون كيفيته التي
هي الحرارة او البرودة تابعة لمفرده الاخر ومثال ذلك لو خلط رطل من اللبن
مثقالان من الافربيون لكان المجموع حارا مع بياضه ويكون مع ذلك
البياض البرد لا للبياض ومما يدل على كيفية الدواء سرعة الاشتعال وبطوءه
ووجه ذلك ان جرمين اذا تساويا في اللطافة والكثافة والتخلخل فاسرعهما
قبولا للاشتعال اسرع ويدل على ان الجزء الناري فيه اكثر فاسرعهما قبول الحرارة والبرد
اسرع فلذلك الكيفية فيه اقوى من الاخر بشرط ان يكون المؤثر والوقت متساويا
وقد يستعمل في باب الثاني الفاظ غير مشهورة فيذان يفردها **الدواء اللطيف**
ما من شانه ان يصير عند فعل الحرارة فيه كالدارصيني **والكثيف** ما يقابله
والمفتح ما لا ينقطع عند الامتداد كالعسل **والهش** ما يتفتت او يسحق
كالصبر **والجامد** ما من شانه ان يسيل وهو في الحال جامد **والسائل** ما من شانه
ان ينبسط اجزاؤه الى اسفل **واللزج** ما ينفصل عنه او يتبع اجزاؤه
بعضها كالخطمي **والناري** ما في جوهره دهنية كالثوب **والنفاخ** ما اذا
لاقته مائية غاصت في مسامه فلا يظهر فيه اثره كالجوزة **والبسيط** ما يجعل
المادة ارق من ذلك كالزوفا **والمنقل** ما يمنع المادة ان تتحرك فيبقى كالقيصوم

والجاذب ما يجذب الرطوبة اللزجة عن مسام العضو كالعسل والمحلل
ما يحلل اجزاء سطح العضو محللة لوضع بعد ملاسته طبيعية او عارضة
عن مادة لزجة والمفتح ما يخرج المادة السادة عن المجرى الى خارجه كالكرسنة
والمرخي ما يلين العضو لحرارته ورطوبته كالماء الحار والمنضج ما يعدل
قوام الخلط ويهيئه للدفع والهاضم ما يعين الغذاء ويرققه الصالح والملطف
للدماغ ما يرقق الريح لسدع كالسداب والمقطع ما يتخلل المادة الى اجزاء
صغار وان يعتث على غلظ والجاذب ما يحرك المادة الى موضعه والمفتح
ما يخرق بقوة نفاذه اتصال العضو في مواضع لا يحتمل انفصاله كالمنطف
كالخردل والمحمر ما يجذب الدم بقوة الى الجلد مع تسخين حتى يحمر لونه كالخردل
والحاك ما يحك ضغطه لذاعا حادا والمنوم ما ينفي الرطوبة الاصلية
ويجفف مادة ردية نوعه كالبلادر والمبرد ما ينفي بحرارة لطيف الاخلاط
ويبقى رمادها كالفربيون والآكال ما يطلع من تحركه ويحلل ان يتحلل
عدد من اللحم كالزنجار والمعفن ما يفسد اجزاء الخلط الحي كالجو [illegible]
والمعفن ما يفسد مزاج الروح والرطوبة الاصلية حتى لا يصلح لما اعدت
له كالزرنيخ والكاوي ما يحرق الجلد ويجعله كالحمة كالقلقطار والباشر

ما يمنع من صلابة قوامه اخراج الاجزاء الناسية كالقسط والمقوي
ما يعدل مزاج العضو حتى لا يقبل الفضول كدهن الورد والرادع ضد الجاذب
والمغلظ مضادة للملطف والمنضج مضادا للهاضم والمخدر
ما يجعل الروح الحاس والمحرك للعضو غير قابل للتاثير النفساني فتولا
نا ما كالافيون والمزلق ما فيه رطوبة فضلية لا تقوى على تحليلها
بل يستحيل ريحا كاللوبيا والغسال ما يحرك المادة برطوبته وسيلانه الجلا
كالماء والمفرح للفرح [illegible] برطوبته والمدمل ما يلحم سطح العضو المجتمع
الى بطل فيه [illegible] كالاقاقيا والملحم ما يبسط على سطح العضو
فينبت فيه [illegible] والمجفف ما ينفي الرطوبة بتلطيفه وتحليله [illegible]
والعاصر ما يطلع [illegible] الى اخراج ما في تجويف العضو والمسدد ما يحتبس
في المجاري لكثافته او لزوجته [illegible] والمزلق ما يابس [illegible] رطوبة
لزجة ليلتصق الغبرات [illegible] والدامل [illegible] يحلل الرطوبة التي
على شئ فيحتج لزجة فيلتصق احدهما بالآخر كدم الاخوين والمنبت
للحم ما يعقد الدم الوارد الى الجراحة لحما والخاتم ما يجعل على سطح الجراحة
[illegible] يمنعها من الآفات والترياق الفادزهر ما يحفظ صحة الروح

وقوة ليتمكن من دفع السموم

الباب الثاني في احكام الادوية والاغذية المفردة

وقد رتبناه على حروف المعجم
ابريسم حار يوجع خاصة ابحاه ويمنع لينة الثقل اجاص بارد رطب
في الثانية المرتبة يسكن التهاب القلب ويمنع الصفراء وكلما صغر قل اسهاله
والحلو يرخي المعدة وانما يوكل قبل الطعام وغذاؤه قليل والمشرب
المرطب بعده ماء العسل وصمغه ملطف قطاع والخل يقطع [illegible]
السعير ويفتت الحصاة وبلم القروح والمضمضة بماء ورقه يمنع النوازل
الى اللهاة واللوزتين اذخر حار في الثانية يقطع ملطف يفتح ويدر
البول والعرق والطمث شربا واصلها لا يوكل الدم الجامد في المعدة
والمثانة وشميمه ينوم وطبيخه اذا جلس فيه يلين صلابة الارحام ويمنع
السوداء ويحرق المعدة ودهنه يمنع افواه البواسير ويمنع اوجاع
الاذن والصمان ودهنه يحل [illegible] بارد رطب في الاول جيد الغذاء
نافع للصدر والرية [illegible] ولا وجاع الظهر الدموية [illegible] البطن
[illegible] حار في الاول يابس في الثانية [illegible] قابض ويدر البول
والطمث ويسهل الصفراء وعصارته ردية للمعدة نافع لليرقان [illegible]

يقوي المعدة والكبد ويمنع البواسير ويقتل الحيات وطبيخه نافع لوجع
ويقتل الديدان اشق حار في الثانية يابس في الاول يحلل يفتح
يجفف ياكل اللحم الخبيث وينبت اللحم الجيد واذا لعق بالعسل ينفع من
الربو وعسر النفس والخوانيق البلغمية وصلابة الطحال والمفاصل
ووجع عرق النساء ويدر البول والحيض ويسل الجنين [illegible]
ويمنع [illegible] المفاصل وضماده يفتح افواه البواسير [illegible]
حار في الثالثة وقيل في الثانية يفتح سدد الكبد ويحلل صلابة الطحال
ويمنع وجع الورك المزمن والعلل الباردة في العصب ويدر البول
والطمث اذخر حار في الثانية يابس في الاول لطيف يفتح السدد
وافواه العروق ويدر البول والطمث ويفتت الحصاة ويحلل الاورام
الصلبة في المعدة والكبد والكليتين شربا وضمادا ودهنه يمنع الحكة
والجرب ويذهب الاعياء والكلف واصله يقوي [illegible] الاسنان
والمعدة ويسكن الغثيان البلغمي ويعقل البطن اترج حامضه بارد
يابس يسكن الصفراء [illegible] ويذهب الكلف ويمنع من الوباء
ويسكن القئ الصفراوي والخفقان الحار وقشره دابغ للمعدة [illegible]

الطعام ويعز الصدر والعصب وقشره حار في الاولى يابس في الثانية [illegible]
ينفع استرخاء العصب والفالج وراىحته يصلح الوباء وفساد الهواء والمربا
بالعسل اجود ودقاقه وقشره طلاء جيد للبرص والبهق ويزرع بالكراث مع ادام
ثم الحرب شربا وطلاء وعصارة قشره ينفع لنهش الافاعي شربا وضمادا
يحبس البطن وينفع الاسهال الصفراوي ولحمه بارد رطب في الاولى وقيل حار
فيها نفاخ وورقه يحلل للشح ويقال قوي والطف [illegible] بارد يابس
في آخر الثانية قامع للصفراء جدا نافع للمعدة والكبد ويقطع العطش جدا [illegible]
البطن وينفع من البيح وسيلان الدم من اسفل [illegible] حار في الاولى
يابس في الثانية يحلل ويقطع ويلطف ويجلو وفيه قبض يسير يقوي البدن [illegible]
والاحشاء ويمنع العفونة ويوافق العصب البارد ويقويه ودهنه يسكن اوجاع
العصب والمفاصل وينفع من الصرع والماليخوليا ويسهل البلغم والسوداء
لكنه يكرب ويعطش [illegible] حار في الثالثة يابس في الاولى يسكن النفخ
ويوافق الكهول والمشايخ ويذهب امراض السوداء والبلغم ويسهل البلغم
وينفع الصرع والماليخوليا ويعطش الشبان والمحرورين [illegible]
يابس قليل البرد ويقطع رعاف الدم ويقوي القلب ويذكيه ويزيد في الفهم

بالزبيب ٣
[illegible]
في الثانية [illegible]

ويقوي الشعر والعين وينفع العصب جدا والنهش ويدبغ المعدة ويهيج الباه
ويقوي المعدة وينفع من البواسير [illegible] معتدل بارد يجفف في الثانية
وغير المغسول برده في الاولى ويبسه في الثالثة يسود الشعر وينفع شقاق البرد
والبواسير والاورام والقروح في الفم وينفع استرخاء المفاصل ويقوي البصر
ويلطف ويسكن الرمد ويدخل في ادوية الطفرة ويعقل شربا وحقنة وضمادا
وينفع السحج والاسهال الدموي ويقطع النزف ويبرد ويقوي المعدة وينفع
[illegible] بارد في الاولى يابس في الثانية وقبضه اكثر من [illegible]
الاسهال والعرق وكل سيلان واذا دلك به في الحمام قوى البدن ونشف
الرطوبات المفرطة من الجلد وورقه اليابس ينفع صنان الابط وخاصية [illegible]
ويقوي الشعر ويسوده وينفع السحج ويسكن الاورام والحرة والشرى وحرق النار
واذا طبخ بالشراب وضمد به نفع الصداع الشديد وينفع السعال والخفقان
ويقوي القلب شرابه ويشد اللثة واذا شرب قبل الشراب يمنع الخمار وعصارة
ثمرته تدر وينفع حرقة البول [illegible] حار يابس في الاولى وقيل معتدل
في الحرارة والبرودة وفيه قبض يسير ويحلل وينضج ويسكن الوجع ويقوي الاعضاء
ويسكن اورام العين والاذنين واوجاعها بالمضغ ويمنع اورام المعدة

الشرب منه [illegible]
والانف محمد
ورقه [illegible]
الشرب منه [illegible]
ملطف [illegible]

والانثيين وينفع الوجع المزمن والشديد ضمادا مع بعض القوابض كالآس
والطين الارمني ويجيء منه نطول لتسكين الصداع [illegible] يبس في
الثالثة وحر في الثانية او الثالثة على اختلاف قولها ليتوس يفتح سدد
الكبد والطحال والمثانة والرحم والطحال ويعش الرياح وخاصة [illegible]
يهيج الوجه والاطراف وينفع البلل المزمن ويسكن الصداع والدوار [illegible]
واسقاطا وسحوقه بدهن الورد يقطر في الاذن فيبرئ ما يعرض لها من ضربة
او صدمة او سقطة ولا وجاعها وهو مدر للبول والطمث والرطوبات
ويسكن العطش البلغمي ويكثر اللبن والمني ويدفع ضرر السموم وربما عقل
البطن [illegible] حار يابس في الاولى يا صلح طبيعة النحو الذي [illegible]
عليه ويقوي المعدة وينفع اوجاع الكبد [illegible] حار يابس يجفف طالبتح
ولذلك يدمل القروح ويلصق الجراحات وينفع الرمد ويسهل الاخلاط الغليظة
من المفاصل [illegible] بارد في الاولى يابس في الثانية يقبض ويجفف
بلا لذع ويدمل القروح ويذهب اللحم الزائد ويقوي العين ويقطع الرعاف
والنزف [illegible] في الحرق المغسول ينفع نفث الدم وقروح الامعاء
وسيلان الرطوبات الى الرحم والبخور به يجفف البواسير ويسقطها ودخانه

الشرب منه [illegible]
[illegible]
سعوطا [illegible]

البهرام [illegible] كل الالوان حارة يابسة حادة ملطفة محللة مجففة محللة الدم واللبن
الجامدين في المعدة ويحلل كل ذات وجمعها بعد الطهر معين على الحبل
وشربها يمنع الحبل ويعقل البطن [illegible] حار في الاولى يابس في الثانية
يجلو الوجع ويدبغ المعدة ويعقل البطن [illegible] حار في الاولى
رطب في الثانية ويغذي المعدة ويلين الصلابة والعصب الجاسي [illegible]
[illegible] بابونج حار يابس في الاولى ينفع ملطف
ملين مرخي محلل بلا جذب وذلك خاصيته ويقوي الدماغ والاعضاء العصبية
نافع من الصداع واسترخاء مواد الرأس ويسهل النفث ويبرئ القروح
المنتن ضمادا ويذهب اليرقان ويدر البول والحيض شربا وجلوسا
في طبيخه ويخرج الجنين والمشيمة وينفع من ايلاوس [illegible] بارد رطب
في الاولى وقيل حار بلوده معتدلا ويسكن الصداع الدموي شما
وضمادا وينفع من السعال والرمد الحارين ويلين الصدر وينفع التهاب
المعدة وشرابه ينفع من ذات الجنب والرئة ومن وجع الكلى ويدر ويسهل
الصفراء وشرابه يلين الطبيعة وينفع من ضعف المعدة [illegible]
حار يابس في آخر الثانية يجلو بقوة ويغسل وينقي ويقطع الاخلاط الغليظة

احتمالها [illegible]
[illegible]

ويرق الشعر نزاعليه وتحمر اللون وتذيب الدم ضمادا وطلية وتلين الطبيعة
اضمادا بصل حار في الثالثة يابس يحلل منقطع ما ليتنع وجنس العنصل
في ذلك كله اقوى وتحمر الوجه وتذيب الدم طلاء وتلين الطبيعة ويزيد في
البهق ويهيج الباه ويقلع الثاليل ويصدع والاكثار منه يسبب ويظلم البصر
ويقوي المعدة ويشهي الطعام والمطبوخ منه كثير الغذاء معطش ينفع اليرقان
ويفتح افواه البواسير ويهيج الباه ويدر وطمث ويمنع من نهش السموم وخل
العنصل يقوي البدن ويحسن اللون ويقوي اللثة ويزيل البخر ويشد
الاسنان ويفيد العصب العليل ويسرع نفعه من اوجاع المفاصل
وعرق النسا خاصة الفالج وخل يمنع الصرع والماليخوليا والربو والسعال
العتيق ويمنع خشونة الصوت ويقوي المعدة ويهضم ويمنع طفو الطعام
ومن الاستسقاء واليرقان واختناق الرحم وعسر البول ويدر وحرب
خل وسلاقته للطلي الرقيق للعارض حمص حار يابس في الثانية يقوي
القلب جدا ويزيد في المني زيادة بينة ويسمن بافلا ... من الاغذية
والرطب منه رطب وفيه رطوبة فضلية وهو كثير نفخ وثقيل الهضم ولد
الحمام وخلطا غليظا جيد الغذاء عسر الهضم اذا قشر وخل ...

ا
الدم قطعه وخاصيته قطع بيض الدجاج اذ قلعت منه واصابه الشعر
رقعوا اذا اصبغ عانة صبي منع نبات الشعر فيها ويحسن اللون ويصفي
على ودم الخصيتين بعد الفصد وينفع من السعال ويصدع ويزيل ...
ربوسيع بارد الى الثانية يقبض ويعقل البطن وهو بدل العبور
والقشور يابس للصدر والرئة يبطئ الهضم ويهيج في المعدة ويكون السدد
في الامعاء طبيخ بارد في اول الثانية رطب في اخرها والظاهر ان
الاصفر ليس كذلك وبرده اليابس واصل تحفظه في الاول في النضيج
لطيف والنيء كثيف في طبع الفقا وهو منفخ حال مدر ويمنع من حصاة
الكلى والمثانة ويبيض الجلد ويمنع من الكلف والنمش والبرص والبهق
والحمار وينفع الجرب ويفتح الطعام الاعشى ويقي درهمان من اصله
باعيف وسخن الحمى لي خلط وحدة في المعدة وهو الى البلغم اميل منه الى
الصفراء ويكثف الى السوداء والظاهر انه يستحيل الاصفر الى الصفراء
اكثر واذا اخذ قشر بيضاه صحا ان قشره فانه قد يستحيل سما وليتبعه الجوارش
السكنجبين والرطب كقشره او مربى زنجبيل بطيخ هندي افضل ...
... بيض الدجاج والصلب منه ... يستحيل الى الدخانية وهو ...

ا
الاعتدال لكن بين اميل الى الحرارة وبياضه الى البرودة وحار صغاره ومشوي
النيء بالعسل طلاء للكلف وبياضه على الوجه ينفع تأثير الشمس وحرق النار
ويسكن اوجاع العين وهو ينفع من السعال وخشونة الحلق وبحوحة الصوت
ومن السل والشوصة وضيق النفس ونفث الدم وحار المحار ...
صورة منفردة وهو سريع النفوذ جيد الكيموس كثير الغذاء اللطيف وفيه بعض
ويدخل في حقن قروح الامعاء وفي ادوية الزحير بليلج بارد
في الاول يابس في الثانية ينفع من جميع الامراض الحارة يقوي المعدة الدماغ
والمخ ويمنع من استرخائها ورطوبتها بادرنجبوية حار يابس في الثانية
ينفع من جميع الامراض واوجاع البلغمية والسوداوية وخصوصا الجرب
والامراض الجسمية ويطيب النكهة ويذهب البخر وينفع من سدد الدماغ
بادكالي قيل بارد وقيل حار يابس في الثانية وهو نافع يولد السوداء
والسرطان والبواسير والصلابة والجذام ويفسد اللون وبسوداء وبسره
ويثير الغم بقلة يهودية من غلظ الاسفاناخ الا انها قرابة وحار الحاد به
ينفع مرة بدرنجوك حار في الاول يابس في الثانية يسكن الاورام الحارة ويمنع
من اوجاع المفاصل والنقرس ويزيد في الباه بقلة يمانية بارد رطب في الاول

رطب في الثانية يسكن الاورام الحارة والعطش وينفع السعال والصدر والصداع
الحار بزرقطونا بارد في الاول رطب في الثانية يسكن منها بذلك
الورقتان بعض نافع للسعج وبالخل على الجرة والاورام الحارة ويسكن الاوجاع
ويضمد به الراس يسكن الصداع والعطش ولهيب الحميات ويغير المعتقل
لين الطبيعة بلاليقا بارد في الثالثة رطب في الثانية يقلع الثاليل
كما هي فيهما ويسكن الصداع الحار والتهاب المعدة شربا وضمادا او
ينفع من الرعاف ونفث الدم ويذهب الخمار بندق يميل الى الحرارة
واليبوسة وهو بطيء الهضم يتولد منه الزادو ويهيج القيء ويصدع ويولد
الرياح والنفخ ويزيد في الدماغ وينفع السعال ويعين على النفث
بسفايج حار في الثانية يابس في الثالثة يحلل النفخ ويسهل السوداء والبلغم
والمائية والشربة الى درهمين ومطبوخه الى اربعة دراهم بلوط بارد في
الاولى يابس في الثانية ردي الغذاء ينفع من نفث الدم ورطوبة المعدة
ويعقل البطن ويمنع قروح الامعاء والسحج بسر فيه الحرق المفسول
بيزيت يحبس نفث الدم والرعاف واذا كان باضافة البزر الرحم النابتة
... رطوبة البق من البيت ويطلى على بطن المستسقي ويقام في الشمس فينفع

باذاورد بارد يابس في الاولى ينفع الاسهال المعدي ونفث الدم
شوك ابيض
ويحلل الاورام الرخوة ضمادا وطبيخه ينفع وجع الاسنان والحميات
المتقادمة وبزره لطيف محلل ينفع التشنج وينفع ويشفي لدغ العقرب
ضمادا

[illegible] جوز

حار في الثالثة يابس في الاولى جيد الفم وثقيل اللسان ويهيج الصداع وعسر
الهضم ردي للمعدة وبالعسل ينفع المعدة الباردة وقشره ينفع
ورم الحلق والخوانيق جوزبوا حار يابس في الثانية يقوي العين وينفع
السبل ويطيب النكهة ويسخن الهضم وفيه قبض يقوي المعدة والكبد والطحال
ويدر جلنار بارد في الاولى يابس في الثانية فيشد اللثة ويقوي
الاسنان ويمنع نفث الدم ومن السحج ويدمل الجراحات والقروح العفنة
جبن الرطب منه بارد رطب والعتيق يابس وافضله المتوسط
والطري غاذ مسمن والمالح العتيق يهزل وهو ردي للمعدة لكنه يزيد الشهوة
وخلطه بالملطفات ردي بسبب تغذيته ويولد حصاة الكلى والمثانة
جرجير اصله حار رطب في الاولى يهيج الباه وبزره خصوصا البري
لطيف يدر البول والطمث حرف الدال المهملة

حار في الثالثة غاية في اللطافة ذو جلاء ينفع مصلح لكل عفونة وصديدة ذو
جلاء ونضج محلل يجيب للرعشة وجيد ينفع من الكلف والنمش وينفع
الرأس وماء الصدر ويفرح ويفتح سدد الكبد ويقوي المعدة وينفع من
اوجاع الكلى والارحام وينفع من الغشاوة والظلمة اكلا دجاج
افضل الدجاج ما لم يبيض والديك ما لم يصبح ونيم الفروج احسن من لحم الدجاج
وخصي الديوك محمودة الغذاء سريعة الهضم ومرقة الديك توافق
الرعشة ووجع المفاصل والمعدة والربو والقولنج ولحم الدجاج دماغ
بارد رطب يولد البلغم والخلط الغليظ ويغثي ويسقط الشهوة
وانما ينبغي ان يؤكل بالابازير وملح الطبع دم الاخوين بارد في الثانية
يلحم الجراحات الطرية ويحبس البطن ويمنع النزف ويقوي المعدة ويثبت
اللحم ويمنع السحج وشقاق المقعدة [illegible]
[illegible] بارد في الاولى ويابسه في الاولى ورطبه رطب في الاولى والفاسد
رطب ويميل في الصيف الى الحرارة وينفع سدد الاحشاء والعروق
وفيه قبض صالح يقوي المعدة والكبد اما الحلو فشديد الموافقة لها
واما البارد فخاصيته ... ينفع السوق للخفقان الحار ويقوي القلب

وينفع مع الخيار شنبر لاورام الحلق وينفع الرمد كحلا وبياض العين هليلج
بارد في الاولى يابس في الثانية الكابلي يطفئ الصفراء وينفع من الغثيان والجذام
والوحشة والطحال ويقوي خمل المعدة والاسود يحسن اللون والكابلي
ينفع الحواس والحفظ والعقل ومن الاستسقاء ويسهل السوداء والبلغم
والاصفر يسهل الصفراء مع قليل بلغم والاسود يسهل السوداء وينفع
البواسير هليون يميل الى الحرارة وفيه جلاء وتفتيح لسدد الكبد
والاحشاء والكلية وفيه تحليل وينفع الخفقان واليرقان وفيه غثيانية
وينفع وجع الظهر ويدر البول والحيض ويسهل الولادة ويزيد في المني
هزارجشان حار يابس في الثانية يدر البول ويذيب صلابة
الطحال ويلطف الاخلاط الغليظة وينفع الجرب وقشر الجلد وينفع
من الصرع ولسع الهوام ويخرج فضول الرحم حقنة بطبيخه حرف الواو
وج حار يابس في الثانية ملطف للاخلاط الغليظة
ويدر البول ويذيب صلابة الطحال واكله ما يحدث في الطبقة القرنية
وينفع اوجاع الجنب والصدر والمغص ويجلس في طبيخه لاوجاع الرحم
ورد بارد في الاولى يابس في الثانية وبزره اقوى وفيه قبض ويابسه

القبض وهو مفتح يسكن حركة الصفراء ويقوي الاعضاء الباطنة وماؤه ينفع
من الغشي ومن الصداع الحار ويسكن الصفراء ولكن شم الورد يعطس المحرور
الدماغ ويطيب رائحة البدن وينفع السحج والمربا منه حار يقوي المعدة والكبد
ويعين على الهضم والاكثار منه يضعف الباه وهو يسكن وجع المعدة
وعشرة دراهم من جرمه يسهل عشرة مجالس حرف الزاي زعفران
حار في الثانية يابس في الاولى مفتح محلل قابض منضج يحسن اللون ويسكر
الشراب جدا حتى يرعن ويصدع وينوم ويجلو البصر ويسهل الولادة
والنفس ويدر البول ويقوي القلب ويسقط الشهوة زعرور
فيه قبض من البلغم يقطع الصفراء ويمنع السيلان زبيب حار رطب في
الاولى منضج محلل مرخ غليظ في البدن فيغذي ويسمن وينفع السعال
والصدر ويسهل النفث ويحلل النفس وينفع جراحات العصب ويلين
الطبع والاكثار منه يسهل زنجبيل حار في الثالثة يابس في الثانية وفيه
رطوبة فضلية يهيج الباه ويهضم ويوافق برد الكبد والمعدة ويزيل البلغم
نافع من اكل الفاكهة ويزيد في الحفظ ويلين الطبيعة زيت
الانفاق اي المتخذ من زيتون الفج بارد يابس في الاولى والمتخذ من

حار باعتدال والى رطوبة والعتيق اقوى حرارة والزيت يقوي الشعر
ويجلي البدن والانفاق اوفق للاصحاء ودهنه وماء الزيتون الملح
ينفع من القلاع ويمنع تنفط وحرق النار ويشد اللثة وورق الزيتون
ينفع من الحمرة والنملة والقروح الوسخة والشرى ويمنع العرق وهو جيد
للداحس حرف الضاد ضفص[?] يابس في الثانية
معتدل في الحرارة والبرودة وتحليله اقوى من قبضه يقوي الشعر ويزيل
الكلف وينفع الداحس ويشد المفاصل وينفع كل نزف ويمنع الرشح
ويجلو الوجه وينفع اليرقان الاسود والطحال والاورام الرخوة والنملة
والقروح الخبيثة وقروح اللثة والاسهال المعدي ضب[?] بارد يابس في
الثانية وقيل حار فيه تحليل وقبض وتجفيف يفتح افواه العروق نافع
من الاورام الحارة والقلاع وخاصيته لاوجاع العصب والفالج
والنقرس ودهنه يحلل الاعياء ويلين العصب ضغابيس[?] حار في العصب
الثالثة يابس في الثانية يكتب حبه وقشره والمردة على النخرة فتاكله
ونحو يحلل ويقطع قابض جاذب من بعيد وورقه البخس يقطع نزف
الدم ويحلل الاورام ويخضب وهو نافع من اوجاع العصب والنقرس

والمفاصل وعرق النسا ويدلك به الجذام وداء الفيل فينفع ويخفف
لوجع الاسنان ويسهل قلعها والاسهال نافع من نفض الاعصاب ويسهل
البلغم الغليظ من العصب والمفاصل والسوداء والشربة منه نصف مثقال
قيراطا وينفع الكلى والمثانة واصلاحه بالكثيرا ودهن اللوز حضض
حار يابس في الاول والاسود اقوى ينفع ويقطع اعذى من ابطاطا ويجع
وجع الطحال واورام اللثة الحارة والصلبة والاورام تحت الاذنين ويصفي
الصوت ويغذو الرئة اكثر من غيره وطبيخه نافع للاستسقاء واليرقان
ويفتت الحصاة في الكلى والمثانة ويدر الحيض ويدر البول ويزيد الباه جدا
حنطة حارة في الاول معتدلة في الرطوبة واليبوسة والمقلوة
الهضم بطيء وتولد الدود والحنطة الكبيرة والحمراء اغذى حب الزلم به حار
في الثانية رطب يسمن ويزيد في المني جدا حب النيل حار يابس في الثالثة
ينفع من البهق والبرص ويكرب ويسهل ويغثي ويسهل الاخلاط الغليظة
والسوداء والبلغم بقوة والديدان وحب النوع حب الصنوبر حار رطب
والصغار وهو قضم قريش وقيل حار يابس في الثانية فيه انضاج وتليين وتحليل
ولذع يذهب ينفع في الماء كثير الغذاء قوية وهو عسر الهضم جيد للسعال

وتنفيذ رطوبات الرئة وقيحها اذا طبخ بشراب حلو ويزيد في المني زيادة كثيرة
وينقص من زيادة الريان المر حب الخضراء حارة يابسة جيدها في الثانية
تسخن وتلين وتنضج وتفتق وفيها قبض وجلاء قوي وينفع جدا وتجذب من
عمق البدن وتهيج الباه وصمغه ينضج للاورام ويدخل في المراهم ويلين الطبع
وينفع شقاق الوجه وهو يجلو الجرب ودهنه ينفع الاعياء والفالج واللقوة
حماما النواصير الطف واعذب من الفراخ واجود خلطا ويكل الى ورد
بالحصرم والكزبرة ولب الخيار حب [illegible] حار رطب يزيد في الباه ويسمن
حجر اللازورد والارمني كلاهما يسهلان السوداء بقوة والارمني احرق
وغير المغسول منهما يغثي حي العالم الصغير منه ينفع نفث الدم ويبرئ الصدر
والرئة ويدخل في ادوية العين واذا طبخ في شراب ينفع من وجع الامعاء
والكبير منه يضعف عن ذلك كلاهما حلبة حارة في الثانية يابسة في الاولى
تحلل الاورام الصلبة الحارة وتهيج الاورام الكثيرة الحرارة وطبيخها بالعسل
يخرج ما في الصدر من الاخلاط الغليظة وينفع الباه وينفع الطرق ويجلو الخراز
والنخالة وينفع اوجاع الرحم وصلابتها واعضائها حجر اليهود ينفع من
عسر البول ويفتت حصاة الكلى حب الآس يقوي المعدة ولو علقا

عليه وينفع جميع عللها وعلل المراق حرف الطاء طباشير
بارد يابس في الثالثة يقوي القلب والخفقان الحار والتوحش والغم والغشي
الكائن من انصباب الصفراء ويسكن العطش والتهاب المعدة والكرب
ويمنع انصباب الصفراء الى المعدة ويقطع الحلقة وينفع من الحميات الحارة
طين ارمني بارد في الاول يابس في الثانية يحبس الدم [illegible]
في الغاية وينفع البثور والطواعين شربا وطلاء ويمنع عفونة الاعضاء
وينفع القلاع والسل ويمنع النزلة طرفا ينفع طبيخه والماء المحصول في ايدي
من الطحال وطبيخه ينفع وجع الاسنان مضمضة والسيلان المزمن من الرحم
منه والمعدة ينفع من ذلك وينفع في ادوية الفم ونفث الدم والاسهال المزمن
والحادث ينفع في كل [illegible] طرثوث يحبس الدم والبطن ويمنع سيلان
ويقوي الاعضاء حرف الياء ياسمين حار يابس في
الثانية ملطف للرطوبات ينفع المشايخ وكثرة شمه يصفر اللون ودهنه ينفع
للامراض الباردة في العصب حرف الكاف كافور
بارد يابس في الثالثة يقطع الرعاف وينفع الاورام الحارة والصداع الحار
وينفع القلاع جدا ويسهر حتى شمه ويقوي الحواس من المحرورين ويبرع بالنبت

ويقطع الماء وما يوضع منه في خلل خشبة اقوى **كهربا** حار غليظا يابس في
الثانية يحبس نفث الدم وبرزه ويقوي القلب ويمنع الخفقان والكلفة
والزحير **كثيرا** بارد يابس يدخل في ادوية الاكحال واصله والمادة
المسهلة **كمون** حار يابس في الثالثة وقيل يبس في الثالثة يطرد الرياح
ويحلل وفيه تقطيع وتجفيف وقبض ويمنع من عسر البول ومن الاستسقاء
ويلزق الجراحات ويفتت الحصاة ويطرد الرياح والنفخ **كراويا**
حار يابس في الثانية وقيل يبس في الثالثة يطرد الرياح ويحلل وليس في
لطف الكمون ويمنع الخفقان ويقتل الديدان **كما** غليظ جدا تغذو
غذاء غليظا سوداويا لا يداومها فيها غش وكما في فيها المسكر والفالج
والقولنج ومائها يجلو العين وترياقها الشراب الصرف والمولد
كبر حار يابس في الثانية يحلل ويقطع ويلطف جلاء وغذاؤه نزر قليل ورطبه
اعدل من اليابس ينفع الطحال والكبد وهو انفع شيء للطحال والربو ويسهل
خلطا غليظا جاما ويقتل الديدان وحب القرع والحيات ويتمضمض
بالخل والشراب ويمنع الاسنان الوجع **كرفس** حار في الاولى يابس
في الثانية يحلل النفخ ويفتح ويدر ويسكن الوجع ويطيب النكهة جدا وقيل

للصرع ويهيج الطمث وعرق ويمنع السعال والكبد والطحال والكلى والمثانة
ويمنع الاستسقاء وعسر البول ويفتت الحصاة وبزر الجبلي لا دار وهو مهيج
الباه **كليب** معتدل مائل الى اليبس خلطها ردي عسر الهضم واحمد ما
كلية الجدي والحمل **كرش** قليل الغذاء ردي الكيموس **كبد** اجودها
للدجاج والبط المسمن وكبد الوزغ يسكن وجع الاسنان المأكولة وكبد
التيس اذا اكلها صاحب الصرع صرع وكبد الكلب الكلب يشفي المعضوض
كزبرة باردة في الاولى يابسة في الثانية ذات قبض وتخدير وتحلل
الوجع وتنفع الاورام الحارة ويمنع الخفقان ويحلل الخنازير ضمادا بالسويق
ويقوي المعدة الحارة ويحمض الطعام وكثرة الكثير في طعام المصروعين
وصاحب الدوار والسدر واليابسة يكسر قوة الباه ويكثف المني ومن
من اكثر منه يولد ظلمة البصر **كرنب** بارد في الاولى يابس في الثانية
مجود قليل الفضول ينفع السعال الحار قابض يحبس المواد ويسكن العطش
والعطش ويقوي المعدة **كروان** يولد غذاء لطيفا رطبا محمودا
قليل الفضول ينفع السعال صالح للهضم

باب اللام

لسان الثور معتدل مائل الى الحرارة اليسيرة رطب في الاولى وقيل باردة

رطب في اول الثانية ينفع قلاع الصبيان ولهيب الفم وخاصة
ويقوي القلب ويمنع الخفقان والتوحش والعلل السوداوية والسعال
وخصوصا بالسكر **لسان الحمل** بارد يابس قابض يقطع سيلان الدم ويمنع
حرق النار والنزف والحمرة جيد للقروح والنار الفارسية ويضمد به
الفتيل فيمنع تزيده ويمنع الرمد والنفث الدموي وبزره وورقه نافع
لسدة الكبد **لوبيا** يابس وفيه رطوبة فضلية وخلط رطب بلغمي وهو
نفاخ يري احلاما ردية جدا للصدر والرئة ويدر الطمث واصلاحه
بالملح والسعتر والخل والخردل **لوز** حلوه معتدل والى الرطوبة
والمر منه الطف حار في الثانية وغذاؤه قليل وفيه تفتيح وجلاء وتنقية
والحلو فيه ذلك كله اضعف والمر يقتل الفالج ويمنع الكلف
والنمش بالشراب جيد للنزف واذا استعمل قبل الشراب
منع السكر والحلو سمين ينفع السعال وينفع سدد الكبد والطحال وخصوصا
المر وهو عسر الهضم جيد الخلط والمر ينقي الكلى والمثانة ويفتت الحصاة
لبن افضل لبن النساء باب الضرع وكلما بعد عهده عن
ذا البعد عهده وكل حيوان اطول مدة حملا على مدة حمل الانسان

كتابخانه مجلس شوراى ملى

قلبه ردي والمناسب فاصل كالبقري وماخذه اللون صالح ملطف غسالة
اللبن منها يسهل الصفراء المحترقة ومع الافتيمون يسهل السوداء المحترقة واللبن
الحامض بارد يابس والحليب بارد رطب وقيل حار رطب وقيل معتدل واللبن
معتدل الكيموسات ويقوي البدن ويسمن الموضع الباطن بالغسل ويزيد في الدماغ
مثل المني وكله يهيج الباه حتى الحامض وهو قريب الى الهضم مع الاغذية الحادة
اليابسة اذا لم يكن في معدتهم صفراء وبخر المبلغمين لان حرارتهم تقصر عن هضمه
الى الدموية ويمنع المشايخ لترطيبه طبيعتهم اعلى حضه بالعسل وكثيرا ما يحدث
اللبن بالاطلاق واخراج ما في الامعاء من الفضول ثم يترك في البدن
فيقبض ويحبس الدم وهو نفاخ الحلق والملتهب يطلي الهضم ويزيد في الخلط
والعسل يصلحه وكل اللبن ردي للاحشاء وليسد وخاصة في الكبد الا لبن
اللقاح واللبن علاج الخبال والوسواس ويخبز الاسنان واللثة
والعصب واصحاب الصداع والدوار والطمث ويورث ظلمة البصر
والغشاوة ويمنع السعال ونفث الدم والسل ولبن اللقاح نافع من
الاستسقاء وصلابة الطحال والاكثار من اللبن يولد القمل وبالسكر يحمر
اللون ويسمن البدن واللبن مركب من مائية وجبنية وسمنية والسمنية يكثر

والبري ولبن اللقاح والمورقيان لكثرة المائية لحم افضل اللحم
من الضان والصغار من العجول والجدي اقل فضولا والاسود من كل
حيوان اجود والذ وكذلك الذكر والاسمن والنحيف والاحمر رديان
والاحمر المرضع من الحيوان السمين اجود واخف والجمع يطفو على المعدة
ولحم البقر ايبس من لحم المعز وهو ايبس من الضان واعسر هضما ولحم الجدي
غليظ الغذاء عسر الهضم شديد الاسخان ولحم الارنب حار يابس والا
حارة رطبة واللحم غذاء مقوي للبدن قريب الى الاستحالة بالدم وغذاء
مشوية ايبس ومسلوقة ارطب والسمين والنيم رديان والسمين
يلين البطن وغذاؤه قليل وسريع الاستحالة الى الدخانية والهزال سريع الهضم
ولحم الجوز يهزل بسرعة اذا طبخ مع قشور البطيخ واما يصلح الا بالاكل
الجوز في الربيع واوائل الصيف ولحم البط كثير الغذاء وليس في
جودة لحم الدجاج ولحم البقر يولد الجرب والقوباء والجذام وداء الفيل
والطحال وكذلك اللحوم الغليظة ولحم الابل مع غلظه سريع الانحدار
ولحم الخنزير سريع الهضم كثير الغذاء لرطوبته لادن حار في الثانية يابس
في الاولى لطيف محلل منضج ينفع علل الارحام ويمنع تساقط الشعر

ويدمل القروح العسرة الاندمال مرو [illegible] مصطكي
حار يابس في الثانية اقل منهما من الكندر ومحلل قابض وفيه تكثيف وجوهر
لطيف جدا يذيب البلغم الرقيق ويصعده تحت البلغم من الراس وينفث
وينفع السعال ونفث الدم ويقوي المعدة ويطيبها والكبد ويشهي ويلين
الشهوة ويحرك الجشاء ويذيب البلغم [illegible] حار في الثالثة يابس
في الثانية مقوي للاعضاء يسمن بلين لصلابات البلغم محلل والريح
محرك للباه ملح حار يابس في الثانية جلاء محلل مجفف يكسر
الرياح ويذيب الاخلاط الجامدة والمحرق منه ينقي الاسنان من الحفر
واستعمال الملح بالعدل يحسن اللون وهو يسهل اخراج الفضول
وانحدار الطعام ويعين الادوية المسهلة على قلع السوداء بقوة
والهندي يسهل البلغم الخام بقوة والسوداء والمر يسهل السوداء بقوة
والاسود يسهل السوداء والبلغم [illegible] بارد في الاولى رطب في
ينفع سدد الكبد مشمش بارد رطب في الثانية ونوعه نواه حار يابس
في الثانية ينفع البواسير وخلط المشمش سريع العفونة وينفعه يسكن العطش
ويبرد ويقوي المعدة من الخروج ويولد الحيات بسرعة موز يعد وليس الا
كنار

١٥٩

يورث السدد ويثقل في المعدة ويولد الصفراء والبلغم بحسب المزاج
لذيذ للصدر والحلق ويزيد في المني ويوافق الكلى ويدر البول [illegible]
غير المقشر منه الى يبوسة والمقشر معتدل مائل الى رطوبة ويبوسة ونفخ
نموه وخصوصا المقشر ويحبس ويطلق الادرار الباقلاء ولا نموه للاطلاق وان
كان من جوهره فيه مع [illegible] واصلاحه الكحل معه قليل قرطم وينفع وجع الاعضاء
[illegible] الحلف والرض والمسح ويقلل بطر الباه جدا مرزنجوش
المرزنجوش اصلح يجذب من الفم [illegible] ويجلو ويغسل [illegible]
الياسمين لكنه اضعف وهو يجلو الكلف والنمش وينفع اصلا داء الفيل
وداء الثعلب وهو ينفع سدد الدماغ وينفع الصرع ويصدع الرؤوس
الحارة واصله يهيج القيء [illegible] حار في الاول يابس في الثانية قابض
ينفع الرعشة ويجلو الكلف والبهق وينفع الجراحات الطرية ودرقه خضاب
خضاب صالح نيلوفر حار يابس في الثانية كالياسمين في افعاله ودهنه
كدهنه يقتل الديدان وينفع الدوى والطنين ووجع الاسنان واورام
الحلق واللوزتين ويمنع سده والمفتوح نمام حار في الثانية يابس في الاولى
يقتل القمل ويمنع الاورام الباردة والغشي والغواق شراب او اورام

ول

الكبد الباردة نيلوفر بارد رطب في الثانية منوم مسكن للصداع الحار الصفرا
لكنه يضعف وينقص الاحتلام ويكسر شهوة الباه ويجمد المني بخاصية وشرابه
شديد التطفية لا يتخلل صفراء مطلقا ينفع السعال والشوصة نارجيل
حار يابس في الثانية وفيه رطوبة فضلية وهو الطف الجوز وهو [illegible] يقوي
المعدة ويسخنها ويسكن المراق ويهضم ويمنع القيء البلغمي والدهن يعين
على الباه [illegible] يمنع [illegible] نبات حارة يابسة في
الاولى فيها جلاء قوي وتليين وتنقية وخصوصا بالمعز والسكر ينفع الخشونة
والسعال بالشراب ينفع الاورام الدموية نشا بارد يابس في الاولى
فيه تليين وتقوية وبالزعفران يذهب الكلف وحسوه ينفع النوازل الى
الصدر وتليث يمنع سيلان المواد الى العين ويدمل قروحها [illegible]
القوة بالزعرور [illegible] ورقه يذهب الحرارة
اعشاب الاجرد وحابه شديد القبض [illegible] حار يابس في الثانية وفيه رطوبة
فضلية ترند في المني وهو ترياق المفاصل ويسكن وجع النقرس في الوقت
[illegible] ويسهل وفيه قبض يمنع الفضول ان تنصب الى العضو المستوجع
[illegible] حار يابس في الثالثة يفتح سدد الكبد ويقوي القلب والاعضاء

ويكرب ويقئ ويغثي ويعطش ويسهل الصفراء بقوة والشربة منه الكثيرة ثلثا
اصطار ... والطاء واصلاحه ان يشوى في سفرجلة او تفاحة ويخلط برب
السوس والكثيرا او السفرجلة والتفاحة التي يشوى فيها السقمونيا يسهل اسهالا
ولا يضر مضرتها سماق بارد في الثانية يابس في الثالثة قابض ... ذلك
البطن ويمنع الرفة ... الصفراء الى الامعاء ويمنع ... ويمنع تزيد
الاورام ويمنع ... ويسكن وجع الاسنان ... ويسكن العطش
ويمنع المعدة ... الطعام ويسكن ... القلب ... ويسكن ...
... البطن ... سليخة حار يابس في الاول وفيه رطوبة
... لطيف ... ويحلل ... للمعدة قليل الغذاء ...
عصارته ويحتمل ... ويغسل بها الراس فيذهب النخالة سبستان
معتدل يلين الحلق والصدر والبطن سكر حار رطب في الاول ... العتيق
الى اليبس ... في طبعه واشد تليينا وكلما ... حرارته ويلين
الحلق والصدر ويزيل خشونته ويفتح السدد وفيه تعطيش يوافق المعدة
الا الصفراوية ... البلغم ويلين البطن والاحمر منه اشد تليينا سمن
حار رطب في الاول نضيج يحلل ويلين الحلق والصدر ويسمن ... وهو

الجيد منه

بالعسل والجوز وهو ترياق السموم المشروبة سفرجل بارد في الاولى
يابس في الثانية جوهره ... قابض وهو ... يقوي الشهوة ويسكن
العطش والسعال ... على الشراب يمنع الخمار ويمنع القئ ... البلغم ... ويلين
البطن ... ويمنع السعال ويلين قصبة الرئة والاكثار منه يولد القولنج
سمك جيده الصغار ... الطعم الذي ...
الماخوذ من ماء عذب شديد الجرية او كثير التموج وماواه الحصى او
الرمل او الصخور وما ... من البحار الى الانهار ...
الماء هو افضل من غيره وهو بطبعه بارد رطب لكن بعضه افضل في ذلك
من بعض وافضل المالح ... وهو حار يابس ...
من السمك يولد ... بالعصب ... المعدة
الا ... حرف الشين
شب حار في الثانية يابس في الاول يقوي القلب ويمنع الحواس والدماغ
شونيز حار يابس في الثانية لطيف يقوي المعدة والكبد والقلب والحواس
ويمنع الدماغ ... ويفتح السدد ومضغه يطيب النكهة ويكسر الرياح شعير
بارد في الاول معتدل في الرطوبة واليبوسة والى قليل رطوبة عسر الهضم ...

ل

الغذاء ... للمعدة ... والمثانة والصدر ملطف للدم ...
يميل الى الحرارة واليبس ... من قوة قابضة ... بالطبخ
والتقشير ويولد السوداء ... واصلاحه ان يطبخ مع ... وهو ...
البول والطمث ويضر البصر ويمنع ... ضمادا ...
... حار يابس ... يمنع العفونة ... ويسقي ...
... البصر ويقوي البصر ويقوي المعدة ... ويسهل البطن ...
... بارد يابس ... حار رطب ... بارد يابس ... الغذاء ...
والنضيج ... والمعتق ... الطف ... المثانة ...
حرف الصاد ... يمنع الخفقان ويقوي القلب
ويقوي ... ويمنع الجرب والحكة ... حار يابس في الثانية وفيه
رطوبة فضلية يقوي القلب ويفتح سدد الكبد ... صندل
... لطيف وبزره اشد تلطيفا وتحليلا وبزره ينفع
النمش والكلف واثار الضرب ... ويفتح سدد الكبد
ويمنع اليرقان ... ويعين على الهضم ...
... للمعدة والعصب والدماغ ...

طلق حار في الرابعة ... وحدة ...
... العليظة في المعدة والامعاء ويقطع
... الديدان شربا وضمادا ... العصب والدماغ
والعصب ... حار في الثانية يحلل ... الديدان شربا وضمادا
... والاعصاب واليرقان ويمنع ويمنع ضمادا
ويمنع نهش الهوام ويدر العرق ويمنع الجذام ويقطع الماء ... البلغم و
الرياح حرف الضاد ... بارد يابس في الثانية يمنع النزف
ويمنع الاورام الحارة والصداع والخفقان ... ضمادا او مشروبا
... ضعف المعدة ... حار يابس في الثالثة لطيف يحلل ويطرد
الرياح والنفخ ويهضم الطعام الغليظ ويكشف المعدة ويدر البول والطمث
... البصر الضعيف ويمنع وجع الوركين شربا وضمادا ... المعدة
والتجفيف ... يلين خشونة الصدر ويسهل البطن ...
الامعاء حرف ... بارد رطب في الثانية
... ويسكن الحرارة والصفراء ... للعفونة ...
والنضيج ... ويمنع الغشي ... ويسكن العطش

منه

براقوم قوّ المثانة وفيه ادرار وتفتيح [ترنج] بارد رطب في الثانية سريع الانحدار
سريعا وخلط صالح الا ان يكون فيفسد قبل الهضم لبعده الا ان يعقب عليه
شيء يخالطه ان خلط يجعل خلطه حريفا والحصرم والريباس والسماق يمنع نفزدلهم
للصفراء ويكسر صفرته بالقولنج بتضاعف وبالملح يحيل خلطه مائيا ويسكن
العطش بكل انواعه [ترنجبين] اللبن المطبوخ كثير الغذاء والتي
للدجاج يطري العصب والطبقة الداخلة من قوانص الديكة والدجاج يوافق
فم المعدة ووجعها [ثوم] حار يابس في الثالثة لطيف ينفع من الجلد المتساقط
والفالج واللقوة وكل مرض بارد فيه سلاح جذب من العمق كعرق النسا ويدر
البول والطمث بقوة يعمل الدمدام ويخرج الدود ويحرك الباه ويمنع القولنج
والصفرة والتشنج في العضل ودهنه جيد لاسترخاء العصب ويدر مله قنطوريون
[قنطوريون] حار يابس في الثالثة فيه جلاء وقبض ويكثف بالنزع ويقال
اذا طبخ مع اللحم المتقطع جمعه ويدر البول والطمث ويخرج الاجنة
ويخرج الميتة ويدمل الجراحات وينفع نفث الدم والتهتك والنسج الكائن
في العضل ومن ضيق النفس والسعال المزمن وكمثل يطبخ لعرق النسا
فيخرج خلطا غليظا ويفتح سدد الكبد وينفع صلابة الطحال شربا وضمادا

ويذهب الغشاوة ويحد البصر [قرنفل] حار يابس في الثانية ينفع
والكبد والدماغ [قرع] الحلو منه حار رطب في الثانية يحدر عن المعدة
سريعا ويثير الغثيان ويرخي المعدة ويستحيل الى كل خلط غالب فيها والمر قريب من
الاعتدال والحامض بارد يابس ينفع المعدة البلغمية ويحبس القيء مع تسكين العطش
كثيف يطفئ الاكباد ويقمعه ويزيل خشونة العصب واذا شرب يسكن العطش
حرف الراء [ريحان] حار يابس يقوي القلب ويمنع الغواشي
وشم المرشوش منه بالماء ينوم [رازيانج] فيه حار وفيه بارد ينفع الكلف والنمش
والاثار العارضة على الجلد طلاء بالخل واستفراغا وينفع السقط جلوا
والقوباء والقروح والقرنة والمشق والربو ونفث الدم والمعدة والكبد
واوجاعهما ومن الفواق والبرقان واوجاع الكلى والمثانة والحميات
المزمنة [راوند] البري منه حرارة ويبس في الثالثة والبستاني في الثانية يمنع
السدد ويحد البصر ويدر اللبن ويدر البول والطمث وينفع من الغشاوة
والتهاب المعدة ... بارد وخلط ردئ [ريباس] بارد يابس في الثانية يمنع
الدم ويقمع الصفراء ويسكن الحرارة ويحد البصر وينفع الطواعين والاسهال
الصفراوي [رب] ... سريع سهل وغذاؤه قليل [رمان] الحلو منه

براقوم قوّ المثانة ... من الاول والحامض بارد يابس في الثانية ينفع الصفراء ويمنع سيلان
الفضول الى الاحشاء وخصوصا قرابين جميع اصنافه وخصوصا الحامض جلاء
مع قبض وحبه مع العسل طلاء لوجع الاذن والداحس والقلاع وقروح
المعدة والقروح الخبيثة واكلة الجراحات وخصوصا محرقا والحلو
اكثر ادرارا والمر ينفع التهاب المعدة والحامض يخشن الصدر والحلق
والحلو يلينهما ويقوي الصدر وينفع السعال والافضل الامليسي وحبه
ينفع الخفقان حرف الشين [شعير] بارد يابس في الاولى
اقل غذاء من الحنطة وماء الشعير اغذى من سويقه ولا يخلو من نفخ ويمنع
السويق اكثر وماء الشعير ينفع الصدر والسعال والجرب والكلف طلاء
وضمادا والدقيقة ردئ للمعدة [شبث] حار يابس في الثانية ينفع
يحلل الرياح وادمان اكله يضعف البصر [شونيز] حار يابس في
الثالثة طلاء يحلل الرياح ويقطع الثاليل المنكوسة والبهق والبرص ويقتل
الديدان ويخرج القرع ويمنع ... في الغذاء فيطيب ... الغذاء ويمنع
الزكام مخصوصا مصرورا في خرقة كتان ... [شيطرج] حار يابس في
الثالثة يحلل الرياح ويجفف المني وورقه يسكن [شلجم] حار لين وخلطه
...

وادامة اكله يقوي البصر وطبيخه يصب على النقرس والشقاق العارض
من البرد ويمنع مبادئ الغرايا ... جلاء منه [شاهترج]
بارد في الاولى يابس في الثانية يقوي المعدة وينقي الدم وينفع الحكة
والجرب ويلين الطبيعة [شكاعي] ينفع المعدة والاورام واورام اللهاة
والحميات العتيقة والجلوس في مائه ينفع من نزف الدم [حرف الصاد]
[صندل] بارد يابس في الثانية يسهل الصفراء ويقوي المعدة
ويسكن العطش والخفقان [تفاح] فيه رطوبة فضلية ... بها ينفع والحامض
ابرد واجف واقل رطوبة والحلو اقل بردا والتفه اكثر رطوبة يقوي القلب
والمعدة وخصوصا العتيق وخلطه وخصوصا الحامض خام مستعد للحميات
والعفونة [ترمس] حار في الثانية يجفف البدن ويسهل بلغما رقيقا الا انه
يقوى بالزنجبيل فانه يسهل الغليظ وينفع اوجاع العصب واصلاحه
بدهن اللوز [تمر] الرطب منه حار قليلا رطب كثير المائية وينفع
سريع الانحدار والنضج جلاء الى البرد ما هو واليابس حار لطيف وهو
اغذى من جميع الفواكه والمطبخ جيد اغرب من ان لا يضر والمجمع اكثر
... فيه يلين بالمخ ويعرق تكرارا فيسكن الحرارة ويثقل وليه

يحمد الذائب من الدماء والالبان ويذيب الجامد منها وهو يصلح اللون
الفاسد لسبب الامراض ويمنع الرعاف ضمادا ويعطش المحرورين
ويسكن العطش الكائن من البلغم المالح ويمنع السعال اليابس ويدر
ويدر البول والطمث ويفتح سدد الكبد والطحال ويعين على عسر
البول ويوافق الكلى والمثانة والاكل على الريق منفعة عجيبة في تفتيح
مجاري البول خصوصا بالجوز واللوز وبالجوز اكثر تغذية لكنه مع ما فيه
الغليظ ردي جدا والجبن ردي للمعدة قبل الغذاء ترنج اما الترنج
فهو قريب من الليمون لكنه اقل غذاء واردى للمعدة واما المنتاني فهو
بارد رطب وقد قيل يمنع سيلان المواد الى الاعضاء خصوصا
النجو والبح كالسماق في افعاله وهو نافع ضد الاورام الحلق غرغرة
ومشروبا والاكل منه يشهي الطعام ويزلق ويسرع انحدار من المعدة
ويبطئ في الامعاء وفيه ادرار ترمس حار في الاولى يابس في الثانية
يجلو طبيخه الكلف والنمش والبرش والبرص والبهق والسعفة
والجرب ويحلل ويقتل الديدان ضمادا او مشروبا بالخل ويفتح
سدد الكبد والطحال ويدر البول والطمث ويخرج الجنين استعمالا

ترنجبين معتدل في الحرارة وفيه لين وجلاء ينفع السعال والصدر ويسكن
العطش ويسهل الصفراء برفق [illegible] حار يابس في
الثالثة يحلل وينضج [illegible] ينفع من تغير المياه ومن وجع الاسنان والسعال
المزمن واوجاع الصدر من البرد ويخرج العلق والديدان ويدر الطمث ويخرج
المشيمة ويعين الحلق وبالعسل يطلى على البهق وكهبة الدم ويقتل
القمل والصئبان ويصدع ويضر البصر شاهانج قد يعطش لجمعه الحرارة والرطوبة
المحتقنة فيه ويضر المعدة والعصب ويسكن وجع الاسنان الحار باعتدال
فيه تحليل وفرازه [illegible] المراة ويصلح المبرودين المطرين [illegible] الدق
[illegible] منه بكثرة [illegible] ويطلى على المفاصل الوجعة
سكنها والطبيخ [illegible] وكذلك شحمه من [illegible] الجمعة ينفع الربو
[illegible] بارد يابس في الثانية والاسود في الثالثة [illegible]
شربا وضمادا والاكل [illegible] يمنع النزلة [illegible] حار باعتدال فيه تليين
والنضج والانضاج وتحليل وتسكين وجع المفاصل ويسكن وجع المفاصل
والنسا ويمنع الارتعاش ويبرئ ما تع من السعال الحار [illegible] اورام
[illegible] من ذات الجنب والزبد وطبيخ اصله ينفع حرقة البول

دو زنان [illegible]

وجوف الامعاء والمرضى واورام المعقدة ومن الاسهال الردي [illegible]
بارد رطب في الثانية اغذى من جميع البقول واجوده واغذاه المطبوخ
منه والغسل يريده [illegible] واستعمل في وسط الشراب ينفع السكر
وهو نافع من اختلاف المياه ويجدد [illegible] ويمنع من الهذيان واحراق
الشمس ويرسل اللبن ويزيد جفاف المني ويسكن شهوة الباه ويقلل
الاحتلام ويمنع من العطش والالتهاب وادمان اكله يضعف البصر
[illegible] قابض عاقل للبطن يمنع سيلان الدم وهو ردي للمعدة والكيموس
وخلطه ردي قليل [illegible] بارد رطب في الاولى يلين الحلق والبطن ويمنع
السعال اليابس والحار والكلى والمثانة [illegible] بارد رطب في
الاولى سريع العفونة يلين وقد يقبض [illegible] والفج [illegible]
يقتل الديدان من الاذن والبطن ضمادا او شربا ويجب تقديمه على
الطعام وهو كثير الغذاء ولبنه كيدة خل مركب من حار وبارد
ولطيف وكثيف والطبخ ينقص برده وهو مقطع ملطف ينفع الصفراء
ويمنع الورم [illegible] ان يكون ويعين على الهضم ويضاد البلغم
ويضر السوداء [illegible] ويمنع الحرة والنملة والجرب والقوباء وحرق النار

[illegible] کوزرگ گازرانی گویند

خوخ

ويمنع من الساعية وهو [illegible] الورد الضفادع ويتمضمض به لوجع الاسنان
ودمويتها [illegible] افضل الشيء المعتدل الملح ويخمر والنضيج المنشور
المزكك حتى يبرد ويكون الوسط وما عدا ذلك ردي والسمين اكثر غذاء
والجو [illegible] يلين الطبع [illegible]
الخداع [illegible] لكنه اقل تغذية وارد المتخذ من حنطة السخينة [illegible]
[illegible] العطايف يولد خلطا غليظا والفتيت [illegible]
الهضم والمعمول باللبن مسدد كثير الغذاء بطي الانحدار وخبز الحنطة [illegible]
بسرعة خردل حار يابس في الرابعة يقطع البلغم ودهنه [illegible]
[illegible] ودخانه يهرب منه الهوام وفيه جلاء وتحليل يزيل الكلف واثر
الدم الميت ويخفف اللسان ويمنع من داء الثعلب ويحلل الاورام
ويمنع الجرب والقوباء واوجاع المفاصل وينقي رطوبات الراس
ويقطع مادة ودهنه لوجع الاذن ويقوي الباه ويعطش ويفتح السدد
ويدل على الريق ويزيل الخشونة المزمنة في قصبة الرية بالعسل خيار شنبر
معتدل في الحرارة والبرودة رطب ينفع الاورام الحارة في الاحشاء
ويتغرغر به لماء عنب الثعلب للاورام الحلق ويطلى به المفاصل والنقرس

المزمنة

ويفتح البرقان ووجع الكبد ويلين الطبع ويسهل الصفراء والبلغم الرقيق
بلا اذى ... اذ يسهل ... الجبالى ... [illegible]
... معتدل لطيف ... يدخل في ادوية السوداء ويفتح
الخفقان ويقوي القلب واساكه في الفم يزيل البخر ويقوي العين كحلا
... [illegible]
بارد في الاولى يابس في الثانية يشبه الزعرور في احكامه ...
حار في الاولى يابس في الثانية محلل للاخلاط الغليظة تسهل لها من البلغم
والصفراء ويفتح جميع السدد ويلطف وفيه قبض ... فضول العصب
ويفتح جميع اورام المفاصل وعرق النسا والصرع والربو والبرقان
والسعال ... بورم الطحال ... ويدر البول
والطمث ... يلين الاورام الصلبة ...
ويسكن الصداع البارد ... ويقوي القلب ويفتح
الخفقان واوجاع الرحم ... ويسهل ...
وترد ... الجملة الاولى في الادوية المركبة
ويشتمل ... الباب الاول في قوانين

تركيب الادوية انما نؤثر على الدواء المفرد مركبا ان وجدناه كافيا
لكنا قد نضطر الى التركيب اما للاصلاح كيفية دواء مفرد ... طعمه
او رايحته او لتقوية قوته او لاضعافها او لانه سريع النفوذ فيخلط بما يبطيه
او لانه بطي النفوذ فيخلط بما يسرع نفوذه اما مطلقا او الى عضو مخصوص
او ما يخصصه بعضو مخصوص واما لان المرض مركب ولا نجد دواء مفردا يقابله
كلا مفردين او وجدناه لكن احدهما قوته اضعف او اقوى فيخلط به ما يعدله
او وجدناه قوته مكافية ولكن احد جزئي المرض اقوى فيقوى القوة التي
تقابلها واذا ركبت ادوية وكان لكل دواء غرض فاجعل نسبة مقدار
الشربة من كل واحد منها الى مقدار الشربة من الاخر كنسبة الغرض منه الى
الغرض من الاخر وان تساوت الاغراض تاخذ من كل واحد منها جزءا
من مقدار شربته سميا لعدد الادوية وربما كان بعض المفردات
هو الاصل في المركب كالصبر في ايارج فيقرا فاذا قل او بدل بطلت
فايدة ذلك التركيب او نقصت واذا اردت معرفة درجة الدواء المركب
من حره مثلا او برده فاجمع الاجزاء الحارة والباردة من المفردات واسقط
الاقل من الاكثر وخذ من الباقي جزءا سميا لعدد الادوية فهو درجة المركب

مثاله دواء مركب من حار في الثانية وحار في الاولى من الحار في الاولى من
الاجزاء الحارة جزءان لان فيه جزءا حارا يعدل البارد الذي فيه وجزءا اخر
حارا في الدرجة الاولى وفيه جزء واحد بارد ومن الحار في الدرجة الثانية
ثلثة اجزاء حارة وجزء واحد بارد فاجمع من الاجزاء الباردة جزآن ومن
الحارة خمسة فاذا اسقط منها جزءان يبقى ثلثة اجزاء نصفها جزء ونصف
فيكون المركب في درجة ونصف من الحرارة ولو ركبت من حار في الثانية
مع بارد في الاولى ففي البارد جزءان بارد ان وجزء حار ومن الحار ثلث
اجزاء حارة وجزء بارد ويبقى المركب في نصف الدرجة الاولى ولو ركبت
من حار في الرابعة وبارد في الثانية ومعتدل ففي الحار خمسة اجزاء
حارة وجزء بارد ومن البارد ثلثة اجزاء باردة وجزء حار ومن المعتدل جزء
حار وجزء بارد واذا اسقطت الاقل من الاكثر واخذت ثلث ما بقي كان المركب
في ثلثي الدرجة الاولى وعلى هذا القياس في الرطوبة واليبوسة هذا اذا
كانت المقادير متساوية فان اختلفت اخذ من الاعظم ما يساوي الاصغر فاذا علمت
درجته اضيف اليه الباقي ان كان مساويا له وبطل ما درجته الجميع فان كان
الباقي اقل اخذ من المركب ما يساويه ثم اضيف اليه الباقي الى

ساواه وبطل جزء ويؤخذ من الاكثر ما يساوي الاقل الى ان يعرف الحكم من
مقداره واحد من الكيفية الباب الثاني من الجملة الثانية في الادوية المركبة
المركبات المعروفة التي لا يستغنى الا نادرا عنها حاجة الى ذكرها وانما نستعمل
المشهورة وكان منها مشهور الذكر في القرابادينات المشهورة في
زماننا فقد استغني عنها بتلك الكتب والا ذكرنا منها ادوية مشهورة
تخلو عنها الكتب المشهورة المغلي الحلو عنابات ... من كل واحد
خمس عشرة حبة ... زهر بنفسج من كل واحد ثلثة دراهم
... زهر النيلوفر ... بزر ... بزر ...
... المغلي المنضج ...
... من كل واحد درهم ... من كل واحد عشرة دراهم
... زهر بنفسج ... من كل واحد ثلثة دراهم وربما
يزاد فيه ... في الامراض الدماغية المغلي الحلو
... وعنابات واجاص من كل واحد خمس عشرة حبة زهر النيلوفر ...
زهر بنفسج اربعة دراهم ... ثلثة دراهم ...
... واجاص ... من غلبة الصفراء

المنقوع الحامض مشمش وعناب من كل واحد خمس عشرة اجاص كبار سبع حبات تمر هندي عشرة دراهم زهر نيلوفر ثلث زهرات ترنجبين ثلاثة دراهم وربما عمل عوض التمر الهندي حب الرمان اذا كانت الطبيعة مجيبة **المنقوع المسهل** يزاد في المنقوع الحامض سناء مكي وهليلج اصفر منزوع النوى من كل واحد خمسة دراهم بزر هندبا ... مرضوض ... شاهترج وبزر البنفسج ويصفى على خمسة عشر درهما لب خيار شنبر وعشرين درهما سكر او طبرزد درهما شراب بنفسج ونصف درهم ... ونصف درهم ... الفلوس لحلو او على عشرين درهما ترنجبين او شيرخشت ويستعمل ... دهن اللوز **مطبوخ الفاكهة** يسقط من المنقوع المنوي المشمش ويزاد سبستان عشرين حبة هليلج كابلي منزوع النوى خمسة دراهم هليلج اسود وامبرباريس وبزر الكشوث من كل واحد اربعة دراهم بسفايج ستة دراهم **مطبوخ الافتيمون** يزاد على مطبوخ الفاكهة اربعة دراهم افتيمون وربما يزاد فيه ثلاثة دراهم اسطوخودس خصوصا في الامراض الدماغية ويزاد للتقوية لحم الاهليلج ولحم الاترج معسولين من كل واحد ربع درهم تربد ... ومحموده من كل واحد ربع درهم ويدق ... المحموده و...

الاورق في مطبوخ الفاكهة ويزاد سكر ... من كل واحد اربعة دراهم وربما يزيد فيه هليلج ... من كل واحد ثلاثة دراهم **حب** ... سكر احمر وقليل ملح او بورق **اخرى** اقوى منها زهر بنفسج وسناء مكي من كل واحد درهم بورق ومحموده من كل واحد ربع درهم سكر احمر او عسل مقدار ما يعجن به **اخرى** يسهل البلغم شحم الحنظل وبورق ومحموده من كل واحد درهم عسل معقود او سكر ما يعجن به **مطبوخ** سبستان ثلاثون حبة سناء وزهر بنفسج وبزر خطمي وخبازي وشعير مقشر من كل واحد كف عرق السوس مثقال سلق ... لطيفة يطبخ ويصفى على خمسة عشر درهما لب الخيار شنبر وسبعة دراهم سكر احمر وسبعة دراهم شيرج ودرهم بورق وربما يزيد فيه ربع درهم محموده اذا لم يكن الحمى قوية **حقنة اخرى** اخذ ماء ورق ... درهما ستين درهما بنفسج ويقوى سعوطها الاول **حقنة اخرى** اخذ من ... ماء السلق ... درهما يطبخ فيه بسفايج وسناء وقنطوريون من كل واحد ... دراهم يطبخ ويصفى على لب الخيار شنبر خمسة عشر درهما ... سبعة دراهم عسل عشرة دراهم بورق مثقال محموده ربع درهم وهذه الحقنة تستفرغ البلغم ... **حقنة** ماء السلق وماء النيم ... ستون درهما

يقوى بقوة الحقنة اللينة وربما عمل بدل ذلك ماء حار وربما عمل بدل الخيار شنبر دهن البنفسج **حقنة معتدلة** وخصوصا لمن يراد في الحقنة اللينة ... بابونج واكليل الملك ... من كل واحد ... لطيفة ... والفوارج من كل واحد ثلاثة دراهم تم الفن الثاني

الفن الثالث

في الامراض المختصة بعضو عضو واسبابها وعلاماتها ومعالجاتها

قد راينا ان نبتدئ في امراض كل عضو بذكر العلامات الدالة على امزجته ليرجع اليها في كل مرض والاولى ان نذكر ... ونبتدئ بامراض الدماغ **علامات المزاج الحار** ... وسهر وقلق ... وسرعة غضب وكثرة كلام ... وحرارة ... والانتفاع بالمبردات وتضرر بالمسخنات **علامات المزاج البارد** ... وكسل ... ونقصان في التخيلات وبياض لون الوجه والعين والانتفاع بالمسخنات وتضرر بالمبردات **علامات المزاج الرطب** كسل ... وغلبة نوم **علامات المزاج اليابس** ... وسهر ... والانتفاع بالادهان الرطبة وتضرر بالمحللات **وعلامات الامزجة**

المركبة ... من علامات الامزجة الساذجة واما الامزجة المادية فعلامة الصفراء ... والتهاب مع حرقة ... وصفرة لون الوجه والعين ... **وعلامة البلغم** ... واحمرار الوجه والعين ودرور العروق ... **وعلامة البلغم** ... بطول مرض ... **وعلامة السوداء** ... وفكر فاسد ووسواس وكمودة لون الوجه والعين ... علامات الامزجة العارضية واما الامزجة الجبلية فنعرفها من الفن الاول ... الراس ... **الصداع** الم في اعضاء الراس وكل الم ... مزاج ساذج او مادي ... تفرق اتصال واما ... كالاورام والرطب ... تفرق الاتصال **والناسي** ... **والحار** ... **والبارد** ... الصداع وان كان ماديا ... ان ... اوحار ... من خارج كالشمس والحيث ... وان كان ... **والحار** ...

عن تعرق الاطفال يدل عليه الوخز والحكة والتمدد والوجع الثاقب
والناخس والاكال وسيلان الدم وتقدم سبب باد والذي عن
سبب متقدم موجع بجذبها يحبس من المواد ويدل على ذلك ورود
المواد مع احتباسها واقتباس التمدد والصداع الذي عن قوة حس
الدماغ يتدارك الذي عن ضعفه عن ادنى سبب كما الذي الحس
لا يشعر به عادة ويخالفه بان الاول يكون في صاحبه والاعتدال
الرياضية قوية والذي عن رياح وارقه يدل بكثرة الحركة متفرقة يعرف
بدوي الطنين والتهاب الاوداج وانتقال الوجع وخفته وتمددها
وان كثر فدوار او سدر والذي عن دود متولدة في مقدم الدماغ يكون
مع نتن واكال واشتداد الوجع على الحركة والجوع والذي يشترك المعدة
يعرف بتقدم مرضها كالغثيان وقلة الشهوة وفساد الهضم وضعف
او بطلانه ويبتدى من الحاقنة وربما مال الى الوسط ثم يرتفع الى العلياء
ويختلف حاله على الجوع والاكل والصفراوي يشتد على الجوع مع غثيان
ومرارة فم والبلغمي على الاكل او بعده بقليل مع كثرة ريق وقلة
عطش وربما سكن الاكل الصداع المعدي وان كان عن

برقة الالية حايا ابا ما عن الدماغ والذي عن الكبد يميل الى اليمين
والذي عن الطحال يميل الى اليسار والذي عن الكلى الى الخلف
والذي عن المراق الى قدام والذي عن الرحم في حالي الباقي وبعد
ولادة او اسقاط او احتباس حيض وبالجملة لابد من تقدم مرض في
العضو الاصلي والذي عن الحميات يعرف بزيادتها بزيادتها وسكونه
بسكونها والذي عن البحران ما يوجد من تحرك الاخلاط وعوارض البحران
ويكون في وقته **العلاج** ما ذكرناه لكل مرض علاجه والحادث عند
الاقران المتعال والمليت للطبيعة عند اعتقالها وقيت وقتها الامراج
فانما تريد بعد النضج وتضيع الحادي وتلين الطبيعة وما يليه الطرائق
على القانون المذكور في الفن الاول واذا اقترن مع الصداع
الم في عضو فليبدأ بعلاج فالى وضعه بتزيد في الصداع وان اقترن به نزلة
ترك المرطبات والادهان وتقتصر على الاسهال وتليين الطبع وتعديل
المزاج وتقوية الراس والصداع يصعد النفث او الدقة وترك الكلام
وقلة الكلام وتليين الطبع وذلك الاطراف وو صفها في باب شديد
الوارم بالفصد والعلسوة التي من جلدة الرعادة تسكن الصداع ولا

يعرض للانسان صداع **الحار** الصداع الحار **الاشربة** شراب الاجاص
او الورد وشراب الهندي او الليمو او نحوها مع شراب النيلوفر او البنفسج او حب
حامض او حلو او سكر او شراب نيلوفر او بزر قطونا بشراب الاجاص
او بشراب حماض ونحو ذلك **الاغذية** مزورة حب الرمان او ماء
الهندباء او اسفاناخ او بقلة او خيار او قرع او خشخاش او ماء الشعير
او محمضا بماء الليمو او الحصرم وقد يستعمل مع المزورات او الم البدا
او العدس عند عدم الحمى الضعيف **الادوية الموضعية**
ماء ورد وصندل او شاه صيني خل او بغير خل ان كان شديد وكذلك
كشان **ضماد** شعير ورد بنفسج مع قرعة او مع لعاب بزر قطونا
بماء ورد وربما زيد فيه قشر الخشخاش للنوم وربما طرح فيه شيء من النخ
يسير من الافيون مع صندل وجوز قليل زعفران ويطلي الجبهة بالا
الخلط المحلول بماء الورد مسكن منوم **نطولات** زهر نيلوفر وبنفسج
وخيار وقشر الخشخاش وشعير مقشور ويطل ماء ذلك
على الراس ويغسل **المشمومات** ماء الورد والخلاف
والنيلوفر خل وان كان هناك سهر فدهن مع دهن بنفسج او

نيلوفر مع دهن الخس وربما قوى بشيء من الافيون مصلح بالزعفران
وزهر النيلوفر والبنفسج والخيار وبذره واوراق الخلاف وزهره ورش
البيت وكثره الى از ات ويطلي بتراب الباه وشم الكافور للصداع
الصفراوي او الدموي ناقع **علاج** الصداع البارد **الاشربة** شراب
الاسطوخودوس وحده او مع شراب الليمون ونحوه عطش بماء حار
او معجون حلو او منبج او ورد مربى او سفنج مربى ماء حار او معجون حلو
او معجون اسطوخودوس وعرق السوس وبرسياوشان او بماء عرق
السوس او سكر او جلنجبين **الاغذية** تبيض نيمرشت او عسل او فروج
مسلوق مطبوخ او نخود مزورا بالكراويا **الادوية الموضعية** دهن زنبق او
ياسمين **ضماد** مكالسنبل وقيراط او قليل ملح والكرفس نافع **نطول**
حظل وبزر كتان مع قليل زعفران ودهن وربما زيد فيه شيء من الافيون وربما
الشيح الى الجند كقشر الخشخاش وقد يعقد في الافيون **نطولات**
طبيخ البابونج والاكليل الملك وحظل ومرزنجوش وورق الغار واسطو
وقشر الخشخاش وقد ويبطل بمائه ويكب على بخاره وصفه نطل
المشمومات مسك وعنبر وغاليه وعود سوده وقرنفل ووجع

الاترج والريحان والسداب والقرنفل تفاحة يكثر شمها او خول دانغير
ومسك وزعفران علاج الصداع اليابس الاشربة بلعاب بماء
ورد او شراب نيلوفر وحده او بنفسج وبزرقطونا او ماء الشعير بالسكر
او بزرقطونا بماء ورد وسكر الاغذية لحم الجدي او الحملان او الضان
او الدجاج المسمن او الفراريج المسمنة المسلوقة او كبد الرمان او السمك
الرضراضي ومح البيض النيمبرشت او اسفاناخ او خبازي او قرع
بدهن لوز حلو الادوية الموضعية دهن بنفسج ونيلوفر وقرع مبردة ومجموعة
وماء الورد والخيار والخلاف ودهن ويلطف الراس بخرقة القرع او
الخيار ان كان مع حرارة وحب اللبن الفاتر بعد حلق الراس
والبغسل بسرعة نطول طبيخ الخبازي والبنفسج والنيلوفر بنفخه
ودهن بنفسج بيت فاتر ان كان عال بعد حلق الراس وقد يقطر
دهن اللوز في الاذن فيخط وينشق الادهان المذكورة في الحمام
الرطب من انفع الاشياء سعوطا دقاق شعير بلعاب بزرقطونا
بماء الخلاف ضماد طلاوة من [illegible] وسكر ونشا ودهن لوز
حلو يطلى بها الراس بعد حلقه المشمومات الادهان المذكورة

ودهن المخدرات وكثرة المياه علاج الصداع الرطب يستفرغ الرطوبة ويقوي
الدماغ ويستعمل الايارجة وتقلل الغذاء ويكمد الراس بالملح المسخن وشراب
الاسطوخودوس نافع علاج الصداع الحادث اما الدموي فبالفصد
وتعديل المزاج بما قلناه وغير الدموي يستفرغ مادته اما الصفراوي فبالاشربة
المذكورة للصداع الحار او بماء الشعير والسكر والغذاء كما مر الاغذية
ويستفرغ بطبيخ الفاكهة او النقوع المقوي او السويق الجاورشي وماء الرمانين
المعصور بالشحم مطبوخ الصبر وكالي [illegible] منقوع [illegible]
من كل واحد خمسة دراهم ونصف درهم [illegible] من كل واحد منهما ثلثة دراهم
مدقوقا [illegible] واما البلغمي فينضج بالاشربة والاغذية المذكورة للصداع
البارد ثم يستفرغ بحب الايارج او حب القوقايا او ايارج فيقرا وحده او
بماء لوغاذيا او الاطريفل الصغير وحده او يتقوى بايارج واسطوخودوس
نصف درهم واما السوداوي فينضج بما ذكرنا للصداع اليابس ثم يستفرغ
بطبيخ الافتيمون او حبه او افتيمون ستة دراهم في قدح من لبن النعاج [illegible]
في سكر والصداع الذي عن ضربة او سقطة [illegible] الطبيعة ويردع الابخرة
ويفصد ان امكن ويشد الاطراف ويعرق الراس بدهن الورد المفتر

والذي عن حمام او برد يتقوى بطلاء بهواء معتدل ويعدل الدماغ بما ذكرناه
والصداع الحاري يقوى الراس وابدهن الورد ويلين الطبيعة ويردع
الابخرة بشراب الحماض او الليمو او الرمان والغذاء مزورة حب الرمان
او اسفاناخ محمض بالليمو او السماق او الحصرم ثم يدخل الحمام ويطل
بطول الصداع البارد ويحج بدهن البابونج وينام والصداع
الذي عن فرط الجماع علاجه علاج الصداع اليابس مع زيادة تقوية
الراس والذي عن ابخرة خارجية يقابل بضدها من الادوية المذكورة
والذي عن تفرق الاتصال بتدبير الجراحة والسدد في بعض [illegible]
مثل حب الايارج ويستعمل المفتحات كالسكنجبين البزوري [illegible]
والسنوبز الحجتي والذي عن قوة الحس بالدماغ يغلظ النفس مثل [illegible]
والمرزنجوش وربما استعمل المخدرات كالافيون والخشخاش والذي عن ضعف
الدماغ يقوى ويعدل مزاجه والقرنفل [illegible] على الفرق فيقوى الدماغ والذي
بحرة بدنية يستفرغ مادة الحارة ويعدل الدماغ ويقوى ويلين [illegible]
الاطراف وتحبس الابخرة مثل الكزبرة اليابسة والسكر والسنبل
والشاهي او الكزبرة او الزعرور او السماق او بزرقطونا بالسكر سفوفا

اي مدة كان بعد الطعام ويكثر الكزبرة في الطعام والذي عن دود يسقى
حب الايارج او ايارج لوغاذيا ثم يسعط بماء ورق الخوخ او الترمس او
سكنجبين بصبر والحلبة بالادوية التي تذكر بالدود البطن والذي بشركة
المعدة ينقي المعدة والدماغ بمثل الاطريفل الصغير ويقوى ايارج فيقرا
استعمال جوارش الابخرة بالادوية المذكورة والصفراوي من ذلك ينفعه
النقوع الحامض وشراب التمر الهندي او الاجاص او بزرقطونا
والتي قد ينفع ذلك وخصوصا ان وجد غثيان وكل واحد من الصداع
الكاين بشركة عضو فعلاجه اصلاح ذلك العضو وتقوية الدماغ
والذي عن حميات يستعمل تدبير الصداع الحار والبحراني لا حاجة
الى علاجه الا ان يمنع النوم وحينئذ يستعمل ماء الورد والخلاف
ودهن الورد والبنفسج والنيلوفر وماء الاس والخيار مبردة ومجموعة
البيضة والخوذة صداع مزمن ويهيج كل ساعة مع كراهية الكلام
والضوء وسببه خلط او ورم مع ضعف الدماغ او قوة حسه فان
كان السبب داخل القحف احس الوجع ممتدا الى اصول العينين وان
كان خارج القحف احس الوجع خارج الدماغ واوجع بمس جلدة الراس

وفي الغالب يكون عن برد لا زمان المرض في الحادة منها سحيل
البرد وعلاجه علاج الصداع البلغمي والبارد مع زيادة في تحذير
واذا صق الرأس وحكه بالحجر المصري والنطرون ثم لطخ بالخيار
والملح سقيهم ضدا الشقيقة هي كالبيضة الا انها تخص شقا
من الرأس وتدبيرها تدبيرها السرسام وهو قرانيطس وهو ورم
حار عن صفراء او دم صفراوي في احدى حجب الدماغ الداخلين واكثره في المقدم
او الى الوسط وقد يقال لورم الدماغ نفسه وقد يعم الدماغ كله فيتم الاذى في الافعال
النفسانية وعلامته حمى لازمة وثقل الرأس واضطراب نوم وتشويش
الكلام وفساد ذهن واختلاط واضطراب النفس ورقة بول فان كان
ما يتأدى الى الهلاك ونفض بين المشاركة والموحية فالموحية في الدماغ
اكثر والمشاركة في الحمى اكثر وسواد لسان بعد صفرة او حمرة وتقطير بول
بلا ارادة وعدم شعور لمس اعضائهم الالمة واذا اعتقلت الطبيعة في
الحمى الحادة مع رقة البول مع ثقل الرأس او افراط الصداع ولم يقع رعاف
فانذر بالسرسام والدموي منه يكون مع اختلاط عقل وضحك وحمرة لون
اللسان والوجه والعين ودرور العروق وقطرات الدم من الانف

والدموي والصفراوي يكون فيه السهر والجنون والتوثب اشد وكان في
هيئة مقاتل مع حدة وجرأة وسبعية اخلاق وصفرة لون الوجه والعين واللسان
ويكون الثقل والتمدد اقل والوخز والالتهاب اكثر العلاج هو علاج
الحمى الصفراوية والصداع الحار مع زيادة في الجوارات وكثرة المياه وجذب
المادة الى اسفل بالحقن والفتل ودلك الاطراف وشدها البرغسر
ويقال له الليثارغس وهو ورم عن بلغم عفن في مجاري روح الدماغ
وقد يعرض لحمى او وجع للزوجة البلغم فلا يعفن في الحجب لصلابتها ولا
في الدماغ للزوجة وعلامته حمى لينة وصداع خفيف وبطو نبض وكثرة نوم
ونسيان وسبات وكسل في فتح الجفن وضم الفك وبياض اللسان
وعظم النبض وتموجه ويتذرر به العلاج الرأس مع نقياح وكسل العلاج
كثير اللين ثم المتوسط ثم الحادة واستفراغ وتدبير الصداع البلغمي من غير
تسخين لاجل الحمى وربط الاطراف وشدها ودلكها السبات السهري
هو اسم لورم دماغي عن بلغم وصفراء فيكون علامته مركبة من علامتي
السرسامين وقد يغلب البلغم فيغلب علامته ولبس بهما اشباهها وعلاجه
مركب من علاجي قرانيطس والبرغسر الرعونة والحمق هما نقصان في

الفكر او بطلان عن برد ساذج او مادي او يبس او منهما معا العلاج تغذية علاج
الرأس وتنقيته وتعليل الغذاء وتلطيفه وتسخينه ومنع من ذلك الاطريفل
والاطريفل الصغير ومعجون الفلاسفة واقوى منه معجون البلاذر ثم الاكثار من
الحلو ومن الادوية الجيدة كند وزنجبيل وسكر وكثرة الفكر وخصوصا في
العلوم العقلية والمحاكمات مما يقوي الذهن وتحذره النسيان
هو نقصان او بطلان للقوة الذاكرة سببه اما برد ساذج او مادي وبرد
بلا مادة او يبس فلا يحفظ الا القديم او رطوبة فلا يحفظ الا الجديد
وعلاجه علاج الحمق المانيا هو الجنون السبعي عن سوداء محترقة عن دم
او صفراء او عن سوداء يكون مع اضطراب وتوثب ويكون السكوت
والخوف والحزن والجفاف في السوداوية الصفراوية اقل ويمكن اسكاته
في السوداوية اكثر ويقال اذا تكلم عاد انار لم يمكن اسكاته ولا الخلاص
داء الكلب نوع من المانيا الا ان فيه معاشرة وموافقة وقليل ضحك
وهو الى الدعوبة اقرب ولذلك ليس فيه من الحقد وسوء الخلق كما في
المانيا وينذر بهما الكابوس مع حرارة الدماغ وامتلاء العروق ودماعها
وانعقاد الدم في ندي المراة العلاج بعينه علاج الماليخوليا مع زيادة

في الترطيب منها وربما احتيج الى ضرب وتهديد ليكف عن تخليط وكثيرا
ما يضرب على راسه فيرجع اليه العقل ومن المعالجات الجيدة ان يجمع
قطعة درهم افيون في ماء الشعير عند قوة الاختلاط وربما احتاج في يوم آخر
الى معاودة ذلك مرارا الماليخوليا هو تشويش الظنون والفكر
الى الفساد والخوف وسببه سوداء سرعة غضب وحب خلوة وتوحش
مما لا يخاف منه عادة فاذا استحكم توثبت الاعراض والمستعد له من غلب
عليه كثير شعر الصدر والبدن ودماغه غليظ الشفتين الشعر وعرضه
ثلاث وكثرة الاكل وفساد الفكر واصنافه ثلاثة احدها ان يكون السبب
في الدماغ نفسه فيكون السهر والنظر الى الارض اكثر مع عدم علامات
السوداء في البدن كله وكمودة لون الوجه والعين وهذا شر الاصناف
وثانيها ان يكون السبب امتلاء البدن كله من السوداء فيكون علامات
السوداء في البدن كله ظاهرة عامة وهذا اسلم وثالثها ان يكون
بشركة المراق وهي الماليخوليا المراقية وسببه شدة حرارة الكبد فتحترق
الدم سوداء ويندفع الى الطحال فيدفعها الى فم المعدة واللذع والحرقة
فيه وشدة الشهوة والقيء الحامض السوداوي وضعف الهضم لاضراره

السوداء بالمعدة وكثرة الرياح وخشونة العين لكثرة الابخرة السوداوية
ونقل في الاجفان والم في فم المعدة دون المراق وتجدد سبب الصنفين
الاولين اما سوء مزاج سوداوي طبيعي او محترق من صفراء فيكون الجنون
والتهور وسوء الظن اكثر او من دم فيكون مع ضحك وفرح لسرور فقلما
يكون الماليخوليا بلا شركة من القلب العلاج اما الصنف الذي
السوداء فيه عامة فالفصد اول ويقصد في الدم كثرة الى قيح الاصابت
الانزح بماء الشعير المبرز والسابح بسكر او جلاب بماء الورد وماء لسان
الثور بالسكر وترنجبين او شراب التفاح بماء لسان الثور الاغذية
اللحوم اسفيدباجات او اجاصية او رشتاه ان احتمل الهضم والرمانية
والتفاحية وفي الحصرمية ان كانت السوداء صفراوية النقل حلاوة من
السكر والنشا بدهن اللوز والخشخاش وبزر البقلة كما هو او مستحلبا
الفاكهة البطيخ والقثاء والرمان والبطيخ والاجاص والمشمش والتفاح
والكمثرى الادهان دهن البنفسج او النيلوفر او القرع على الراس وخصوصا
في فاتر المراقبة بدهن الورد والسنبل والمصطكي نفرة وتكمد بالحب لله
المسخنة وينطل بطبيخ البابونج واكليل الملك وورق الاترج لطلب

الرياح وتبرد الكبد بماء الورد والصندل والكافور الرياقي وتضمد بدقيق
الشعير والصندل بماء الورد وبطبيخ النيل والحمض الحلبة او مقصا
الخيار بشر بعض اللوز وبكثرة المرق والحمام من انفع الاشياء وخصوصا
مرة في وحمد الاستراع بعد اكل قليل طبيخ الفاكهة او طبيخ الافتيمون
او قبة او ثمانية ودايم الافتيمون بلبن حليب وسكر او سكوف السوداء
بماء الجبن او الاطريفل الصغير معمولا بالافتيمون وخصوصا المفرحات
الياقوتية وغيرها عقيب الاستفراغ وان يدمنوا العمل بالارضية
من يستحيون منه وان مال معهم في بعض ظنونهم الفاسدة والكرموا
الماليخوليا للفضلا ومن اكثار وتهور في الورع وكذا السوداء في
الجوف برداءة وكثرتها من الماليخوليا يقال له القطرب يكون
صاحبه فرارا من الناس محبا للمقابر والمقابر جانب الحجر على ساقيه
قروح لا تندمل برداءة الاخلاط وكثرة ما يعرض له من الصدمات والعضة
الكلب لا تبرئ من كل من رآه فاذا رآه احد اخرج منه راجعا الا برا الى
بعد فرارا من الناس سوداء محترقة وعلاجه كما علاجها ومنه
ما يقال له العشق وهو يعتري الفراغ والبطالين والرعاع

وربما ... افراط الفكرة في استحسان بعض الصور والشمائل وربما
لم يكن معه شهوة جماع علامة غور العينين وجفافها الا عند
البكاء ونبض مختلف غير منتظم وكثرة ما يتصعد اليه من الانفاس حتى كانه
ضاحك كانه ينظر الى شي لذيذ او يسمع خبرا لا ونبض الصعداء ولا
لا يكون لنبضه نظام ويعرف معشوقه بوضع اليد على نبضه
وذكر اسماء وصفات فايها اختلف النبض عنده وتغير لون الوجه
عرف انه هو العلاج لا شي كالوصال فان لم يتفق على الوجه
الشرعي فيتسلط العجائز ليبغضن المعشوق اليه كما تقدم ويتهما
مع تدبير الماليخوليا لان العاشق من العقلاء تعنت الصبيحة والنظر
والاستهانة به والاستهزاء والتصوير لديه ان لا يضر من الجنون
والوسواس وربما اعترى ذلك قوما الحزن ومن الملهيات الصيد
والاشتغال بالعلوم العقلية والملاكات فيها وكثرة اللعب
والجماع والسماعات بذكر المقصود منها اللعب كالليالي
واما الذي فيه اللهو والنوى فكثيرا ما يهلك عشقا الشبابات
نوم غرق فيحول فيسيل ... اما افراط قلق الروح لسبب او الم حج

وافضل شرب الستمادة ... او ما يحلل كالحجيج في اوهام الطبيعي لشرح
من غشب ليتقط وليشكل بمضغ الغذاء واما بسبب يغشيه منها ما كان
الروح عن العقول كبير او سقط على عضل خفي القسم الذي وما برداو
رطوبة من خارج او شرب مخدر كالافيون ويعرف ذلك بعدم التي وربما
يوجبه الافيون والبنج واللفاح وغيرها من سقوط النبض والعرق البارد
وبرد الاطراف واما برداو رطوبة مزاجية سادية او مادية عديدة بحسب
علامات ذلك والفرق بين السباتية والسكتة ان المسبوت يمكن ان
وسحبته في النوم ولا كذلك المسكوت ولا المغشي عليه ولا المختنق الرحم
علاج السهر بعد ان الدماغ وبعض الغشوة ويداوي من المحدثات كما ذكرنا
في علاجها ويكلف الانتباه ولو بنتف شعره وجذب اطرافه واسعاطه
وما ذا الاسر عنه ... السهر يعطيه عن حرارة ويبس فيه ان الروح
ويوضا ان حركتها الى خارج ويعرف ذلك بعلاماته او بورقية خلط يعرف بوجود
لذة في الحس او فكر تام او شدة حمرة المتعهد او وفيها دهنهم وبيع او عدواه
مشوش للنوم كالبا قلا ويعرف ذلك بوجوده او خلط سوداوي
فيكون ويشبع الماليخوليا العلاج بالشي كالحمام فان لم يشو

مزاج او فساد او الاخلاط فوى واستعمال الشبير الساذج او الشبير المسكر والشراب الخشخاشي ثم قد يعالج الرضل لا أفيون وغير ذلك الاعضاء من السعي مع قليل افيون وزعفران الخ وقد ذكرنا في علاج الصداع الحار ادوية وطولات مبردة فليستعمل هنا ايضا

السدر والدوار السدر ظلمة تعرض للبصر عند القيام والدوار ان يخيل للانسان ان الاشياء تدور والسدر مقدمة وينذر الى الدوار اما الى صرع وسكتة وقد يحيل الدوار بصداع وبالعكس وسببها الحركة كثيرة في ظلم البصر او تدور عنده وريحا الارواح فتشعر معها النفس التي من المزاج الحار ويتبين له انه يدير ويدار وذلك البخار اما من الدماغ نفسه لرطوبة او حرارة هيجة او من المعدة او من اعضاء اخر او لسوء مزاج مختلف تحرك الارواح منه دايرة في الدماغ ويعرف كل ذلك بعلاماته او لسبب دوران الانسان على نفسه فيدور الارواح ثم تبقى بعد السكون دايرة كما في الجاية المملوءة ماء او اذا ديرت ثم سكنت او لضربة او سقطة تدير الارواح كالضرب على الماء ويعرف كل ذلك بتقدمه

العلاج بتقوية الدماغ ويعالج الضربة والسقطة وسوء المزاج العارض وتنقية الدماغ من الرطوبة والاكلة وتقوية المعدة والاعضاء المشاركة وينبغي ان يدلك الاطراف

وذلك الحل ويوضع في الماء الحار وتنقى ويسقى مثل شراب الحماض او الليمون او النبق الهندي او الاجاص مع بزرقطونا او شراب البنفسج وملين الطبيعة بخيار شنبر او تمر هندي او منقوع حماض او شراب بنفسج وتجعل في نقوعهم والغذاء مثل الكزبرة اليابسة **والغذاء** مزورة من رمان او ليمون او سماق او قرع او اجاص وان كان البلغم غالبا فشراب اسطوخودوس مع الليمون وربما احتيج الى الاطريفل وحده بالايارج فيقرا وقد يحتاج الى فصد وقيء لايارج

الكابوس وهو ان يخيل للانسان في النوم شيئا يقع عليه ويعصره ويضيق النفس ويمنع الحركة وهو من المنذرات بالصرع **وسببه** بخار دم او بلغم او سوداء يرتفع الى الدماغ عند سكون الحركة وعدم اليقظة المحللة وربما كان لبرد يقبض الدماغ دفعة والاخ من ضعف في الدماغ

وعلاجه الاستفراغ وتنقية الدماغ وتقويته ومنع الاكلة المرتفعة اليه

التشنج سدة في العضو تشنج بها جميع الاعصاب لا انعكاس منها او يتبع حركة والاكلة والانتصاب **وسببه** اما انقباض الدماغ بنفوذ من بخار ردي او كيفية ساذجة حارة كما عند لسع العقرب على العضل او برد فيه من عضو مشارك للدماغ كما يكون عن فساد في المني او رطوبة ردية

بجوهر متكاثف في الدماغ او ريح غليظ نفاخ في الروح او غليان رطوبات لحرارة او خلط ساذج من بلغم غليظ او رقيق او دم او صفراء وهو نادر او سوداء فيكون مع علامات غلبة السوداء وعلامات المالنخوليا مختلطا بها واذا كان السبب في الدماغ دل عليه الثقل الدائم في الرأس واللسان وظلمة في العين وكدورة في الحواس وسلامة باقي الاعضاء واما ما يهيج في جوهر الدماغ فهو نادر لا يهيج الغشية ويدل على الحركة والبخار المتولد والتمدد وقلة النقل وقلة التشنج ويعرف كل خلط بعلامته ويكون الريق في البلغم زبديا وفي البول شيء كالرجاع الذائب مع جبن وكسل ونسيان واذا كان بشركة المعدة كان عروضه على الامتلاء اكثر مع غثيان وكرب وخفقان قبل النوبة ويعرض في النوبة صياح وكثيرا ما يعرض في الذي بشركة اوعية المني انزال وقد يكون بسبب الديدان وقد يكون المادة في عضو بعيد كما يكون في ابهام الرجل فيحس بشيء يصعد قبل النوبة **علاجه** يستفرغ المادة اما الدم فبالفصد وتقليل الغذاء واما البلغم فحب الايارج او حب القوقايا او ايارج لوغاذيا او دواء متخذ من شحم الحنظل والمقل والخردل وملح هندي وخلط ازرق منه ربع

درهم اسطوخودوس شقال غاريقون درهم هليلج كابلي واسود وايارج فيقرا مكيد اربعة دراهم او معجون الرمان او الاطريفل الصغير مقوى بالايارج فيقرا واسطوخودوس وغاريقون نصف درهم مثل ازرق وكثيرا منه ربع درهم واما السوداء فبطبيخ الافتيمون او حبه او اطريفل مقوى بالايارج فيقرا او حب ارمني مغسول من كل واحد نصف درهم او دواء من بسفايج واسطوخودوس وبل وافتيمون منه نصف درهم خودة وكثيرا او حب السوس ومثل ازرق وشحم حنظل منه ربع درهم يؤكل بدهن اللوز بعد حقنة وبحر وكب كبارا واما الصفراء فيقبض البنفسج او طبيخ الفاكهة او ماء الرمانين بالهليلج والمنقيات وقد علمها في باب الصداع والمعدي قد يتبع والمعدي فيه يتبع فيه القيء او تنقية المعدة بالاطريفل والايارج نافع والذي من دود يعالج بعلاج الدود مع تقوية الدماغ والذي عن حبس المني او اختناق الرحم فيستفرغ المني ويصلح العضو ويقوى الدماغ والذي بشركة بعض الاطراف كالاصبع والرجل يربط العضو وربما قطع وربما شرط ووضع عليها الادوية المقرحة ليستفرغ المادة الفاسدة مع تقوية الدماغ وشراب السكنجبين العنصلي نافع ذكرانه يبرئ الصرع في اربعين يوما وشراب الاسطوخودوس

يسقي الدماغ مقوّ وربما احتيج بعد الاستفراغ الى استفراغ الدماغ نفسه بمثل
السعوطات والعطوسات والشمومات سعوط خفيف بعد الاستفراغ
... درهم يستعمل في عصارة السلق او ... وعصارة ...
... ماء العسل ويجب ان تتبع السعوطات بدهن النور ...
... وربما احتيج الى تعديل المزاج بعد الاستفراغ بمثل الترياق الكبير او ...
الفلافلية او المثروديطوس والى الشم بمثل السذاب والمسك والعنبر
وقيل ان تعليق ... الصداع وقيل ان ذلك يختص بالرديء
ومن حدث له الصرع والحمية وعشرون سنة وخصوصا صاحب الدماغ الكبير
من ... وكذلك اذا استمر الى ... ونفي الصرع كل مائج ويحيا الرأس
نصوولا كالاكثار من الشراب والبصل والكراث والكرفس لخاصية فيه والجرد
والباقلا والعبنيط وكل ما يولد خلطا غليظا او فاسدا كاللبن والسمك
والفواكه الرطبة الغليظة والشراب وخصوصا الحديث والاستحمام عقيب
الطعام ويلزم من الاغذية اللحوم الخفيفة كالدراج والعصافير والفراريج
مبرزة بالكزبرة اليابسة ويحترز من الاصوات الهائلة كهدير الرعد والهدة
كزئير الاسد **السكتة** سدة تامة في بطون الدماغ ومجاري روح

فيتعطل الاعضاء عن الحس والحركة الا التنفس لضرورة الاستنشاق وسببها
اما انقباض الدماغ للموت من برد يرد دفعة او بخار فاسد او ضربة او سقطة
واما امتلاء من خلط سادّ بلغمي او دم او سوداوي او سوداوي **العلامات**
هي المذكورة في باب الصرع والردية منها هي التي لا يظهر فيها النفس في
... والتي يكثر فيها الغطيط لا برء او السهلة وهي التي يكون
النفس فيها سليما ظاهرا بغير رديئا ويفرق بين المسكوت والميت بان يوضع
القطن المنفوش على الانف والماء على البطن فان تحركا فليس بميت وان
يدخل الاصبع في الدبر فهناك شريان لا يزال يتحرك مدة الحيوة فيعرف
السكتة بحركته والعلامة الجيدة ان ينظر في عينه فان رؤي فيها الخيال
فليس بميت **العلاج** ان وجد دم غالب وحمرة لون فالفصد
القيفالين او الوداجين وحجامة الساقين وتليين الطبيعة بالحقن المتوسطة
ثم الحادة واما البلغمية فيجب ان يبتدى بالحقن الحادة بشحم الحنظل والقنطوريون
الكبير ويكرر مرارا ويفتح الفم ويدخل فيه ريشة مدهونة بقليل من الايارج فيقيء
ليتحرك الى القيء ويحلق ... ويوضع بالقرب من الدماغ ... المنفوخ
الكندس والقرنفل والمسك والجندبيدستر والفربيون ويدلك الاطراف

ربيول

بقوة ويحلق الرأس ويضمد بادوية مسخنة كالبلادر والفربيون والجندبيدستر
وادام لحمه الملح ... العسل وقيل من الترياق الكبير او الترياق الاربع
فاذا افاق دبر بتدبير الصرع ويشرب الاطريفل مقوى بالاسطوخودوس
والايارج والكائن عن ضربة او سقطة يعالج الجراحة ويقوى الدماغ وتلين
الطبيعة والكائن من برد يسخن الرأس بالطابق المذكور **الفالج**
هو استرخاء اي عضو كان وفي العرف اللغوي استرخاء شق من البدن
طولا وسببه اما عدم نفوذ الروح الحساس والمحرك او نفوذه لكن العضو
لا يقبل لسوء مزاج مفرط واكثره من البرد والرطوبة واما يكون ذلك في
المختص بعضو كالمنافذ ولا يمنع دفعه ويكون باقي الاسباب بعيدة ومنه
وعلامات البرد والرطوبة ظاهرة وعدم النفوذ اما للانسداد او قطع
والانسداد اما لخلط يسده كثرة او غلظة او لزوجة او للانقباض من برد
يكثفه او ربط من خارج غير زوال ... او ضربة او لمجاورة ضاغطة كالورم
او ميل احد الفقرات الى جانب وقد يختص ... غليظ ...
وللانسداد والانقباض معا كالورم في منابت العصب كما يعرض عقيب
السقطات او في شعبة والقطع اما ينفع اذا كان عرضا ويخالف الدماغ

في ورم جوهره صفة والورم قليلا قليلا ويعرف الورم الحار بالشدة والحمى و
العصب ... ويتقدم وجع والسبات يعقبه غشي ويكون عقيب ضربة والرض الاخ
في جميع ... وجع ... او حدث الحركة واذا كان السبب في شعبة من الا
... والحركة منها وان كان في احد شقي النخاع الموضع من الدماغ فالج مع
ذلك نصف الوجه واكثر نصف جلد الرأس فان عم البطن كله فلج البدن
كله الا الرأس اذ لو عمه لكان سكتة فيجب ان يكون المعالج للفالج عالما بحال
العصب **العلاج** اما ما كان من قطع فلا رجاء له واما المزاجي عدوا بتعديل
مزاج العضو بالادهان والاضمدة واستعمال الترياق والمثروديطوس والوج ...
يعالج الورم ويقوى العصب والامتلاء يستفرغ المادة اما الدم فبالفصد
ولا يجترأ عليه الا بعد تحقق غلبة الدم جدا بافراط حمرة الوجه واللون وانتفاخ
الاوداج واما البلغم فيستعمل الحقن اولا المتوسط ثم الحادة ويكثر فيها شحم
الحنظل والقنطوريون ويستعمل المقيئات كماء العسل او شراب السكنجبين
العنصلي بمطبوخ ... وربما يسقى ماء العسل بمطبوخ ثم يستعمل المقيئات
كشراب الاصول او مطبوخ الاسطوخودوس وبزر الكرفس والانيسون
والرازيانج وعرق السوس يصب على سكنجبين عنصلي ودهن ... ثم

الوجع

عضا ... واذا كان في احد شقي النخاع العنق ... نصف البدن الا الوجه

... ي

ان امتلاء الاوداج

يشرع بعد الايارج واياريج لوغاديا ثم يعود الى المنضجات والمقطعات ثم يعاود الاستفراغ ويستعمل الاطريفل المقوى بالايارج والاسطوخودوس فان امتنع بهذه العلاج استعمل الادوية القوية كحب المنتن او حب من شحم الحنظل ومقله وحب هندي وملح ازرق وكثيرا او حب السورنجان مكرر ربع درهم ايارج فيقرا وغاريقون مثله درهم وفربيون ثمن درهم اسطوخودوس مثقال وزنجبيل ويدهن الموضع بدهن اللوز ويعجن بعسل خيار شنبر ويتحسى ويستعمل ذلك الى تلطيف الغذاء ويقتصر في الايام الاول على ماء الحمص بالعسل وماء العسل وحده او ماء حمص بعسل ثم ماء فروج بالشبث والدارصيني والفلفل والصعتر والخردل او رغوة اعلام الطبي رغوة الخردل ولحوم الصيد لهم مشوية او مطبخة او فيه من لحوم الحيوان الابلي او لحوم الارنب وماء بالابازير المذكورة بالمزكو او العصافير مزورة بذلك او البيض من الحمام تلك الابازير ويمضغ المصطكى والزنجبيل والكندر والقرنفل ثم بعد استعمال الترياق والمثرود يطو ايما كان نصف درهم كل يوم ويؤخذ ورق الغار ومرزنجوش وخردل وبابونج وحظل واكليل الملك وورق الاترج والسذاب ونخلة وشيح وقيصوم وتحك اجزاء سواء فتهيد مثل نصف حبه ويطبخ في ماء كثير

حتى يتهرى ويصفى ويضاف اليه مثل نصفه زيت ويجلس فيه حارا او يطبخ ضبع او ارنب او ثعلب في ماء او زيت يوضع فيه حيا حتى يتهرى ويجلس فيه ويجلس في زيت سخن فيه جندبيدستر وقليل فربيون ويؤخذ قليل من شمع ودهن قسط ودهن غار وقليل فربيون يسخن ويدهن به ويبخر بالكندر والكندش والمسك والجندبيدستر والفربيون والعنبر ويتقي كل قليل وطب الصنوبر يسخن العصب ويقويه فاذا قاربوا البرء فينبغي ان يرتاضوا ويحركوا الاعضاء المسترخية رياضة قوية كثيرة سريعة وفي الشمس الحارة ويغسل بالماء المالح والكبريت ومياه الحمات بالعقد

التشنج هو تقلص يعرض لعصب يمنع الاعضاء عن الانبساط وذلك اما لامتلاء وتبرد العصب سواه من خلط لذاع ويكون مع وجع او يبس وتكثف او كيفية سمية كما عند لسع العقرب والحية ونحو ذلك على العصب واما الامتلاء فيزيد في العرض وينقص من الطول واكثره من بلغم غليظ وقد يكون من خلط اخر واما الجفاف فينقص الطول والعرض وانما يكون بعد حميات محرقة او امراض مجففة كالاسهال والقي المفرطين ويكون مع جفاف وقشف واما الرياح ومما العقال فيكون دفعة ويفارق بسرعة واما الاذى في عضو خاص كالمعدة

عند ورود خلط حاد عليها او ضرب او كي او الرحم ويعرف ذلك كله بعلاماتها

التمدد مرض يمنع انقباض الاعضاء واسبابه بعينها اسباب التشنج لكن المادة فيه اوقع في خلل الليف ثم يحدث قصر في طول العضو الى الانقباض من غير نقصان في الطول او طوله وقع في مبدا الوتر او العضلة فيجذب منه طولا او يلين فيصف العصب بغير غلظه وينقص عن الطول

اللقوة مرض يجذب له شق من الوجه الى جهة غير طبيعية فيصح النفخ والبزق من جانب واحد ولا يحسن الفم الشفتين ولا ينطبق احدى العينين

وسببها اما استرخاء او تشنج ويفرق بينهما بان الاسترخاء يكون مع كدورة في الحواس ولين في الجلد ولا يحس بمدد وتشنج استرخاء الجفن ويرى الفك الذي على الجانب المحاذي لتلك العين مائلا الى جانب وفي التشنج يكون المريض اقل مع تمدد ويبطل الغضون ويميل الجلد الى جانب الرقبة الكز ويرد العارض عسر ويعرف الشق المائل بان الشق الاخر الى الضلع ويرد الى شكله بسهل

الرعشة مرض يحدث عن عجز القوة المحركة عن تحريك العضو او ثباته على الاتصال فيختلط حركات ارادية او ثبات ارادي وحركة تنقل العضو الى اسفل وذلك

اما لضعف القوة كما يحدث عن الوجع او الغضب او الخوف لبطلان الروح واما لرداءة حال الالة لاسباب الاسترخاء والتشنج واما لجامعهما كما يعرض عند لسع بعض كل واحد منهما واصعب الرعشة ما يبتدئ من اليسار

الخدر عله يحدث في الحس اللمس نقصانا الى برد يحدث غلظا في الروح او كيفية سمية كما يلسع الحية او لفظا جوهر الروح او لسدة من اي خلط كان او لسبب ضغط من ورم او رباط كما يحدث عند الجلوس على الرجل

الاختلاج سببه ريح غليظ يحرك بها العضلات وما يلتصق بها من الجلد علاجات هذه الامراض كلها ومعالجاتها مذكورة في الفالج واذا دام الاختلاج فيخلل العضو بالنطولات المتخذة من البابونج واكليل الملك والمرزنجوش ويكمد بالنخالة المسخنة وما كان من هذه الامراض عن يبس فهو بعيد عن الرجاء فان كان فالعلاج فيها الجلوس في دهن البنفسج مفترا او بطبيخ الرؤس والبطيخ والقثاء والخيار ويضاف اليه دهن بنفسج ويجلس فيه ويدهن به كل وقت ويسقى ماء الشعير المبزر بالسكر ويسعط بدهن البنفسج ويغذى بمرق اللحم والفراريج قليل الملح ويلزم الهدوء والدعة والاستحمام

الالية وربطت على التنج اليبسى الى ان يشتن نعت امراض
العين علامات احوال العين يستدل على احوال العين من امور احدها
من اللمس فحرارتها او بردها او صلابتها او لينها تدل على احد الاربعة
الاربعة وثانيها من حركة تخشيتها لحرارة او يبس يعرف فيها اللمس وثقلها للرطوبة
او رطوبتها وثالثها من عروقها فخلائها لليبس وامتلائها لكثرة مادة وظهورها
حرارة ورابعها لون العين فالحمرة للدم والصفرة للصفراء والبياض للبلغم
والكمودة للسوداء وخامسها من الانفعال فقوة البصر للاعتدال والقوة
ان قصرت عن البعيد دون القريب فالروح الباصرة قليل رقيق صاف
والعكس لغلظ وكثرة ولكدورته وسادسها حال الابيض منها فعدم الرمص
والجفاف لليبس والرمص المفرط للرطوبة والمعتدل للاعتدال
وسابعها حال الانفعال فالتي تنفعل بالبرد وتتضرر بالحرارة المزاج وعلى
حد القياس وامراض العين قد يكون اصلية وقد يكون بالشركة او
المشاركات الدماغ والحجب والمعدة ويدل على المعدي اختلاف
الحال في الخلاء والامتلاء وعلى الحجابي اما الخارج فتمدد في الجبهة وكثرة
وكثرة المعرة في الجفن واما الداخل فان يبتدي الوجع من غور العين

علامات الدم حمرة وانتفاخ ودرور العروق ورمص والتصاق وربما
الصدغين وثقل وعلامات الصفراء حمرة الى صفرة والتهاب ونخس ورقة
دمع مع حدة وقلة الالتصاق وعلامات البلغم شدة ثقل وتهيج والتصاق
وقلة وجع وعلامات السوداء ثقل اقل وكمودة وقلة دمع وعلامات الاخر
الساذج هذه العلامات مع عدم الثقل التكدر هو سخن ورطب
يعرض للعين بسبب الرمد ويكون من اسباب بادية كضربة او سقطة
حادثة او شمس محرقة مسخنة او برد مكثف فان زال سبب وبالحجب فيهما
وصمت والا احتيج الى الخفيف من علاج الرمد الرمد ورم في
الملتحمة عن مادة في العين او منحدرة عن الراس ويعرف ذلك بشدة
وبتقدم الصداع وقد يكون من الحجاب الداخل وقد يكون من
الخارج فليسبق الانتفاخ الى الجفن ويعرف مادة الورم المذكورة
ويعرف البرد بخفة وفرط التمدد مع قلة الحرقة العلاج يحتمي الارمد
من كل ضار بالعين كالدخان والغبار والاهوية الخارجة عن الاعتدال
وكثرة الضوء والنظر الى الثلج والبياض المفرط والتحديق الى
والصبر لا يعدم والانتكاس من الجماع من اخر الاشياء لها وكذلك الاستكثار

من الكثرة والتملي من الطعام وخصوصا عشاء وخصوصا ان نام عليه
وشرب الاطعمة والاشربة الغليظة وكل ما فيه حرافة كالكراث والثوم والبصل
وكل منفخ ومكدر كالكرنب والعدس وكل مالح ومفرط الحموضة كالخل
ودهن الراس يضر الارمد جدا وكذلك اعتمال الطبيعة وفرط النوم
واليقظة وكل هذه ضارة في حال الصحة ايضا ويجب ان يلين الطبيعة
ولو بالحقن والفتل والاشربة كل يوم شراب البنفسج بزر قطونا او
النيلوفر او هما معا او احدهما مع شراب الاجاص ان كانت الصفراء
غالبة او شراب ورد وتيلوفر الاغذية مزورة قرع او جلوف او اسفاناخ
او رجلة او مع بعض البذر شيئات وغيره القرع كلها فان ضعف لفرط
وجع او غيره فوق الفروج مسلوقا وغيره الزباب الا ان يكون المادة غليظة
جدا فيمتنع من القرب اقداح الادوية المنضجة طبخ الفاكهة او قرص جج
وحده او مستول الارح فيقرا او حب الاتارح ان كانت المادة غليظة
والسوداء وفي طبخ الافتيمون او قبله على ان ذلك قبل ادرام الدمع
يفصد القيفال او حجم على الساق الادوية الموضعية اما في الابتداء
فرقيق بياض البيض يقطر كلما انرم مع شكر او لبن جارية يجب ان

يفصل حبرها بماء فاتر والشياف الابيض او شياف ماميثا حلولا
بماء ورد وقد اغلى فيه حلبة والكليل الملك او ماء الرازيانج عند قرب
الانحطاط واخذ لكمدت بماء الحلبة او بماء حار وحده يقطر بعضها
على العين وما تمام انفع الاشياء لها بعد البقاء وترك ذلك التكميد الماء
الحار فان اعقب الم فالمادة بعد لم تنضج وان حدثت ان المادة غليظة
والراس والبدن نقي سفت من التراب الصرف اذا تم الحمام بعده
وربما احتيج الى الحمول الى الحجامة في النقرة وتعليق العلق على الجبهة او
فصد شرياني الصدغ او قطعه بعد ربط خيط ابريسم وان كان الرمد
السمي في صندت الجبهة بدقيق العدس او سويق الشعير او بزر الورد
بماء الورد او ماء الاس وشيف الجفن شياف الورد واما البلغمي فيكون
رادعه اقل تبريدا او منضجه اقوى تسخينا ويقطر لعاب الحلبة او
بزر الكتان ثم الشياف الاحمر اللين فان دام الرمد مع صواب التدبير
فانظر ان في طبقات العين او في عروقها او في سدد الغذاء الوارد
فامنع الى التوتيا المغسول مع الاسفيداج والاقليميا المغسول الذهبية
والنشا وقليل الصمغ وربما اكتفي الاكحال بالصبر وحده واما الريح فالتكميد

بما ذكرناه وربما كفاه واعلم ان العاب (؟) تقطر باسكن للوجع ودع ولعا
في السوحل اكثر اضطا منه والكبيد والحجام قبل الغداء ردي تحدث اكثر
ما تحمل **الوردينج** ورم عظيم ربما فيه البياض في مع التغميض واكثر
ما يعرض الصبيان لرطوبة ابدانهم وضعف اعينهم **العلاج** بعيد
الرمد الا انه اقوى ويبالغ في اخراج الدم بالفصد والحجامة في النقرة وتعليق
العلق وفصد شريان الصدغ وقطعه وضمد باوراق الكرنب ولح الحبل
مع قليل زعفران **النفاخات** قد يعرض للعين نفاخات ما يخرج من
احدى طبقات القرنية التي هي اربع طبقات مما هو قريب لا يكون
لون العنبية فيرى اسود وما هو بعيد لا يرى لونه ومن الغالب يكون
ابيض وقد يكون الغالب غدة وقد يكون ما ليخرج نضجا كالابة **العلاج** اما
الصغار فيكتفي من الادوية المجففة واما الكبار فيحتاج الى عمل الحديد **قروح**
العين قد يحدث اما عقيب الرمد او بثور او ضربة وانواع القروح سبعة
اربعة في سطح القرنية تسمى قروحا وخشونة اولها قرحة على سواد العين يشبه
بالدخان تسمى قتاما وثانيها اصغر واشد عمقا وبياضا ويسمى السحاب وثالثها
يكون على الاكليل السوداء فيرى ما على الحدقة ابيض وما على الملتحم احمر يسمى

الاكليل وربعها كالنصف على ما يرى الحدقة ويسمى صوفيا وثلثة غائرة
احدها قرحة عميقة ضيقة نقية وثانيها اقل عمقا واوسع اطرافا وثالثها ذات
وسخ تسمى ويكون مع الوجع شديدا واذا كانت المدة الخارجة بالرطوبة
بيضاء مثل الجص فالوجع عظيم وان كانت رقيقة او صفراء او كمدة كان اخف
واخف من ذلك ان كانت حمراء **العلاج** ان كانت القرحة على اليمين
فيتم على اليسار وبالعكس ويلطف بالتدبير فاذا لم يمل الى النزيف
وان لم يكن الا ضعف القوة فلا يبدل القرحة والقوة على الاستفراغ
ونقل المادة الى اسفل بشل العضد وحجامة الساقين وفصد الصافن
والاستفراغ وكل ايام قليلا بمثل طبيخ الفاكهة وان كانت القرحة وسخة
بماء العسل ولبن جارية وان كان هناك وجع فالشياف الابيض او يقطر
اللبن واذا ابتت القرحة استعمل المجففات كشياف الكندر والكندر وحده
والشياف الاخضر وقد يستعمل ذلك بلبن جارية **الطرفة** هي نقطة
دم عن دم حادث عن ضربة او غليان يفجر العروق او انصداع فوقه تحرق
بسبب حركة عنيفة كالقي **العلاج** تقطير دم الحمام او الفواخت من تحت الريش
او دم تمسحه ان كان في الابتداء خلط به بعض الروادع كالطين الارمني

والفصول **البثل** غشاوة تعرض لاجتماع خلط في مثل دماميل
دموية اكثر مع حكة فيه ادنى بالضوء والسراج ونحو لا يستقل ويصفر العين والقوة
منه على اصابته وكذلك جربت الذبول ترك فيه زيادة النفاخ
والغرس بما والشياف الاحمر اللين والاخضر حادا الحاد مع البثل
جربت خطأ كشياف الشماق ويقوم من السماق وحده ودرجاته فيحكم والنفرة
فانه يقطع السيل ويزيل الجرب **الظفرة** زيادة في الملتحم او العشاء المجلل للعين
تبتدئ من الموق الاكبر في الاكثر ويكون حمراء او صفراء او كمدة وقد يمتد حتى
تغطي اكثر العين وبيضع الابصار ولا غير كالكشط بحديد ثم يقطر في العين الكمون
ممضوغا بالملح ويزر بشيء فيه قشر لبلا يلتصق بالجفن ويذكر والعادة كالزنجار
والباسليقون واما الكرة فيمتنع ذلك لما فيه البطوية **التفاح والعيار**
في الاجفان اكثر ما يعرض للمتفنين في الاغذية الغليظة الرياضة ويحبسها مادة
غليظة يدفعها الطبيعة الى الجفن فينشل بتراكمها بجوه فيحصل لها صورة قليبة
العلاج تنقية البدن والراس وغسل الجفن بماء البحر والملح **السلاق** غلظ
في الاجفان عن مادة غليظة ردية اكالة يحمر لها الجفن وينتثر الاهداب وربما ادى
الى قروح الجفن وفساد العين منه ما هو حديث ومنه عتيق وكثيرا ما يحدث عقيب الرمد

العلاج تنقية البدن والراس وتضمد الحديث منه وكذلك البلغمي بطبيخ
ماء الورد او خلط مثلها وبهندبا او بياض البيض ودهن ورد ودخول الحمام
بكرة واما القديم فيحجم الساقين ويفصد عرق الجبهة ويكثر من الحمام ويوضع
كماس نحوي نصف درهم وزنج ثلثة دراهم زعفران وخلل ودهم بحوي يشراب
عفص ويصير كالعسل الرقيق ويستعمل خارج الجفن **البردة** رطوبة غليظة
ويحو في باطن الجفن يشبه البردة **العلاج** تطلي بالانزروت وصمغ البطم ويطلي
دهن الورد **الشعيرة** ورم مستطيل يظهر على طرف الجفن كالشعيرة في شكلها
واكثر ما يكون عن دم **العلاج** الفصد والاستفراغ بالايارج ويصنعه بالشحم لذا
مع دقيق شعير او يطلي بدم الحمام او دم الورشان او دم الشفانين **الشرناق**
زيادة شحم في الجفن الاعلى مثلا ويجعل كالمرتخي ويعرض كثيرا للصبيان والمرطوبين
ومن يكثر به الرمد وعلامته انك اذا اكبيت التحم باصبعك ثم فرقتهما نتا ما
بينهما **العلاج** الشق كالحديد فان يخرج شيء دزقليج بالملح والنبيذ ثم توضع خرقة
معمولة كل فادا امتنت ترك يعالج بالادوية الملصقة وفيها تعفص ومنها
الشب والزعفران **الشعر المنقلب** الذي علاجه الا العصاق او الكي او النتف
بالابرة او تقصير الجفن بالقطع او النتف البالغ وصفات ذلك مرجعها

الكحل لون **الضعف البصر** سببه اما سوء مزاج بدني او دماغي او في العين خاصة واكثره من مزاج رطب مع ضعف يسير وربما استفراغ من جماع او اسهال او تعب او قلة الروح كما يعرض لمن ادام النظر الى قرص الشمس ويعرف ذلك بانه ان كان لقلتها لم يقو على النظر الى المشرفات وان كان لكثرتها لم ير الاشياء البعيدة او لافراط غلظها فيكون امره بالعكس وقد يكون افراط الغلظ الحاصل للاجتماع سببا الى حدة الروح وافراط رقتها كما يعرض لمن يمكث في الظلمة مدة طويلة وقد يكون ذلك بسبب من الرطوبات التي في العين اذا لم تكن صافية وقد يكون بسبب الطبقات ومعرفة ذلك يعين **العلاج** يجب ان يعدل المزاج ويقوى الدماغ والعين واستعمال الاطريفل الصغير نافع لمنع البخار وتنقية الدماغ وتقوية المعدة وان كان الروح غليظا استعمل التقوية بماء المرزنجوش او ماء المرزنجوش او ماء الباذروج وادامة الاكتحال بالخضض ينفع العين جدا وكذا القوة الى حد ما طويلة ومن الادوية المعتدلة النافعة لضعف البصر ان يؤخذ من ... وثلث جزء من الهليلج الاصفر ويلت عليه بشيال عسل وايضا عصارة الرمان المز يطبخ الى النصف ويخلط ضعفه عسل ويشمس في القيظ شهرين ثم يصفى ويجعل عليه قليل فلفل ودار فلفل

فمتى كان جيدا وماء البصل مع العسل نافع وتناول اللفت دائما مشويا وبنيا ومطبوخا يقوي العين ويحد البصر ولحوم الافاعي تحفظ صحة العين وتقوي البصر جدا ومشط الراس كل يوم ينفع البصر خصوصا للمشايخ والمشاهدة والنظر الى خضرة العين تنفع البصر خصوصا للشبان ويضر البصر الامتلاء والسكر خصوصا النوم عليهما والبكاء وكل ما يعكر الدم كالعدس وادامة الجماع والفصد خصوصا من القيفال والحجامة والاستفراغ وكل ما يؤدي في المعدة الى كيموس رديء وكل ما يثقل الطبيعة والباذروج والريسوس الفجل والنبيذ وجميع الاشياء المكدرة لمن اول علاج الرمد **الخيالات** هي اشكال ذوات الوان ترى بين يدي العين وسببها اما قوة البصر جدا فيحس الهباء الموجود في الجو والابخرة التي لا يخلو عنها البدن فيكون مع سلامة الحواس وقوة الابصار واما سبب في الطبقات او في الرطوبات اما في الطبقات فان يحدث على القرنية اثار من صديد او برد متكثف او رمد لا يظهر لصغرها للحس ويحجب الابصار لابطالها الاشفاف فيرى على هيئة اشكالها وعلى نسبتها عن موضع الشيء سواد لا يتغير ولا يضعف البصر ولا ينقص ولا يزاد بسبب الاغذية واما في الرطوبات فاما بسبب في ذاتها كسوء مزاج يعرض لها كانها باردة رطبة تمنع الشفاف فيها

والحارة تحتجب عليها اي يحدث عنه بواقي تخالط الرطوبة فتغير كالرمد في عدم الاشفاف او الشدة برد ومن جماع يكثف من قبل الاشفاف واما بسبب وارد عليه من مكان كما يحصل من الاغذية او البحارات او الغضب وتختلف حالها بحسب ذلك ومنه ما يكون مقدمة نزول الماء في العين وهو الذي يتدرج في كدورة البصر واضعافه وغالبا يحدث في ستة اشهر في اكثر الحالات ستة اشهر مقدار من الماء **العلاج** ما كان من قوة الحس يعالج التقوية ويحدد الحس وما كان عن بخارات المعدة ينقى المعدة بمثل حب الايارج ونقيعه او الاطريفل مقوى بالايارج واول الخيالات ما لم يهيم الكحال بعلاجه هو المنذر بالماء ولا يستعمل الا الاكحال المحللة بعد تنقية الراس والمعدة واما العطوسات فان تعفت فلا يتم من قطر العطف تحريكها وربما حركت الماء الى العين والايارج غير المحمودة لذلك وكذلك حب المنتخب لسيلان حب كبار وقبل الاكحال يتبرى الكحل الذي من ماء وبرتقة ويتبعي ان يقبل على التخفيف كالاعداد والاقتصار مثل العسل والنطرون والمشوي والشراب الابراقي والزايد والفوانكه وعلى التدبير المانع من ابتداء الماء **الماء** هو رطوبة غريبة تحتبس في الثقب

العنبي من الصفاق والرطوبة البيضية وتنذر به الخيالات المذكورة على النحو المذكور والرقيق الصافي المبتدئ ربما زال بالادوية المجففة والتدبير المذكور في الخيالات والمستحكم منه ربما افتقر الى قدح واما الغليظ الكدر او الازرق او الجصي فلا يبرأ وربما كان في كل الثقب فيوجب العمى وربما يقع في جانب منها فوق او اسفل او يمنة او يسرة او في حاق الوسط فيستر من المبصرات بقدر ستره من موضع النجاح **امراض الانف** نقصان الشم وبطلانه سببه اما سوء مزاج بارد ساذج او مع البلغم في مقدم الدماغ او الزائدتين او سدة تعرض وتوقف الشم نافع مع ثقل وخنة في الكلام **العلاج** تعديل المزاج واستفراغ الدماغ من المادة بمثل حب الايارج او الايارج نفسه وتحت عليه الشونيز ويحلل الاطريفل المقوى بالايارج واسطوخودوس وشراب اسطوخودوس وحده او مع البنفسج فعلى نافع واما ما كان عن سدة فعلاجه يذكر في الزكام **الرائحة الكريهة في الانف** والاستعداد بها والاقتصار على اقل الكها وذلك خلط عفن في مقدم الدماغ او الخيشوم او الزائدتين واكثره بلغم او قروح عفنة في الانف او بخار عفن عن المعدة او الرية فيحس برائحة واي رائحة عرضت تكيفت بها فلا يحس الا ذلك وربما استلذ الرائحة القذرة كما تعد

العلاج تنقية الدماغ بما ذكرنا وشم المسك الى ان يدرك الروائح الطيبة
ويستدفع عدمن السعوطات الفاخرة كعب الحوامل الكبير وقبلها من عصيره
واصبر وسنبل ووردو وقرنفل يعجن بماء المرزنجوش والآس وينبغي ان يغسل الانف اولا
بالشراب حواس ادراك الروائح الطيبة والاقتدار على ادراكها
وقد يدرك في الحميات رائحة الطين المبلول او رائحة المسك ولا يكون هناك
شي فيدل على الموت العلاج ان لم يدرك الا الروائح الطيبة نقي الدماغ
ثم شم الجندبيدستر الى ان يدرك جفاف الانف سببه اما حرارة مجففة
كما في الحميات الحادة او يبس مفرط كما في عرض للمدقوقين او خلط لزج فيعقل فيحرك
بحيرة ويعرف ذلك مما يخرج من الانف العلاج ما كان عن حرارة او كرب
فدهن البنفسج او القرع او النيلوفر وقد يجعل معها في الدهن من دواء قبل كالكافور
وما كان عن خلط لزج فليستفرغ وينقى الدماغ بما عرفته قروح الانف
العلاج اما الرطبة السيالة فمرهم الاسفيداج او الخلط بدهن ورد او كذلك
يتقيها الا ... واما اليابسة فدهن البنفسج مع شمع ابيض او كثيرا او ... او
بزر قطونا وبما صح الصلاح الغذاء وترك اللحوم وتليين الطبيعة وتسكين الحركة
الحادة ومنعها من الصعود مثل السرطان او التشاح او الكثرا او بزر قطونا

بالسكر او الكزبرة اليابسة بالسكر بعد الطعام وقد يحتاج الى فصد
القيفال وحجامة النقرة والاستفراغ ان كان البدن ممتليا والمادة كثيرة
الانصباب الى الانف الرعاف منه ما لا ينبغي ان يقطع الا ان كان عند
افراط او خوف سقوط قوة ومنه عن امتلاء شديد فتح للعروق ولا يقطع
الا ان ... السجية عن استفراغها والبول عن افراط حرارة وزوال العلل
كما يحس به ومنه ما يكون من انفجار عروق الشبكة او الشرايين وبعض علامته
والكثرة من حرارة او سقطة او فرط غليان فيتبعه صداع ونبض والتهاب
وحرقة وتعرق بين العروق والشرايين ان في الشريان يكون ... رقيقا اشقر
الادوية الرعافية منها ما يقبض كالاقاقيا والجلنار والعدس والعفص ومنها
مبردة مجمدة كالافيون والبنج والكافور وعصارة الخس وعصارة لسان
الحمل ومنها مغرية كغبار الرحى ودقاق الكندر ومنها كاوية كالزاج ومنها
ما على بالخاصية كعصارة روث الحمار ونسج العنكبوت وماء البادروج
والنعناع الادوية المركبة فتيلة من نسج العنكبوت تغمس في الحبر ويذر عليها
غبار الرحى ويحشى به الانف ... افيون دانق غبار الرحى والجلنار
والعفص من كل واحد نصف درهم يعجن بعصارة روث الحمار ويخلط به العلاج

ويحشى به الانف ويلطخ الجبهة بماء ورد وصندل وكافور وتعليق المحاجم ان
كان الرعاف من الجانب وبيرة المكبة بماء الورد وتعليق المحاجم على الطحال
ان كان الرعاف من اليسار وتعليق الحجم على النقرة نافع وكذلك
الانثيين وعصرهما بقوة وربما احتيج الى الفصد وتعيين ... الى ان يحصل
ميزة الدم ويقطع الرعاف الزكام والنزلة علامات الحارة
ما يرى وحمرة الوجه والعين ولذع السايل ورقته وحرارته ونخس ...
ويميل الى الحمرة والصفرة وعلامات الباردة برودة السايل وغلظه
الانف ويبدو الجبهة وياضر ... والانتفاع بحدوث الحر العلاج العرض
في علاج النزلة قصد امور سبعة احدها تقليل المادة بالفصد في الحادة وشرب
المطبوخات ... كالسفوف وتليين الطبيعة وثانيها تعديل المزاج كالتبريد في
الحارة بالجلاب العاتر والاغذية الباردة الرطبة كالقرع والملوخية والاسفاناخ
والرجلة وثالثها ان يدهن اليافوخ بدهن البنفسج ويدهن الحبيبة والراس
والاطراف بدهن البنفسج والخيري في الباردة بالحرق المسخن
والنخالة المسخنة ... وربما احتيج لشدة البرد والرطوبة الى الاغذية
الحارة اللطيفة كالعسل والبابونج وشم المسك والعنبر والشونيز

الحمص مصورا او دقيقا زرقا ... وما الغا منه التقلل الشراب
المخلص من ماء الشعير في الحارة ويجعل حلو في الباردة وكذلك المصنفة
بطبيخ الخشخاش والعناب والعدس بارد الحارة وحار في
البارد قد ورا بعدها تعديل قوام المادة اما الحارة فبالتغليظ مثل الخشخاش
واما الباردة فبالتلطيف مثل شراب الزوفا والجلاب ... او السوس
او السكنجبين العنصلي او شراب الليمو القليل الحموضة ورابعها
امالة المادة الى جهة مخالفة كما يمال النزلة من الحلق الى الانف بالعطسات
ووضع المحاجم على الترقوة وقصبة الرئة وسادسها تدبير ما يخشى ان يحدث النزلة بايقاعها في
الصدر مثل ماء الباقلا وماء الشعير ومعجون البنفسج ودهن اللوز
ومثل حب السعال واعلم ان الحمام في اول النزلة الباردة ضار
وفي اخرها نافع وفي النزلة الحارة نافع مطلقا والغطاس ضار بها
وفي اخرها الاول يلطف النضج نافع بعد النضج وماء الشعير بمعجون البنفسج
نافع ... وتقليل الغذاء والشراب والنوم خاصة نوم النهار
واجتناب الامتلاء والتخم والنوم على الاكل والنوم في البرد والبرد
والمداومة على ... الزكام الحار والشونيز المحمص المسحوق

في الغسل ايا ذيوما بلبلبة المدقوق مع قليل بنت عتيق مع السقاطة
المعدة في الحال **امراض اللثة والاسنان** من احب حفظ صحة
الاسنان فعليه بامور احدها الاحتراز من فساد الطعام والشراب
في المعدة اما بجوهرها او بسرعة استحالتها كالسمك واللبن والصحناة
والموهة او لفساد استحالتها وثانيها الاحتراز من كثرة القي وخصوصا الحامض
وثالثها الاحتراز عن علك الاشياء العلكة وخصوصا الحلوة كالمواضعية
والتين اليابس ورابعها الاحتراز عن المضرسات وكل شديد البرد وخصوصا
عقيب الحار وكل شديد الحرارة وخصوصا عقيب البارد وكل ما يضر الاسنان
بالخاصية كالكراث وخامسها الاحتراز عن كسر الاشياء الصلبة بالاسنان
كالجوز واللوز وسادسها ان يديم تنقية الاسنان من غير استقصاء يدمي اللحم
ويقلقل الاسنان وسابعها استعمال السواك باعتدال فانه لا يبلغ الى
دفائن فلج الاسنان فينقيها للنوازل والابخرة الصاعدة وافضل خشب
السواك ما كان فيه مع المرارة قبض كالاراك والزيتون والسواك يجلو
الاسنان ويقويها ويقوي اللثة ويمنع الحفر ويطيب النكهة ومما ينفع
[illegible] الاسنان عند النوم [illegible] دهن الورد [illegible]

[illegible] والذي [illegible] بالعسل وبالسكر اولى والعسل [illegible]
[illegible] صحة الاسنان ان يتمضمض في الشهر مرتين بشراب طبخ فيه اصل
الينبوت [illegible] صاحبه وجع الاسنان وكذلك الملح مع العسل
[illegible] **ضعف الاسنان** [illegible] القوابض كالعفص والملح
[illegible] والورد والجلنار والاقاقيا و[illegible]
[illegible] والمضمضة بماء الورد وماء الآس والسماق نافعة
دود الاسنان [illegible] بزر البنج او الكراث او البصل [illegible]
الضرس [illegible] او [illegible] او [illegible]
[illegible] المعدة [illegible] **العلاج** [illegible]
[illegible] او الجوز او اللوز او [illegible] والملح [illegible] والمضمضة
[illegible] **اللثة الدامية** [illegible]
[illegible] **قروح اللثة** [illegible]
[illegible]
استرخاء اللثة [illegible] الاسنان [illegible]
[illegible] **وجع الاسنان**

ان وجد معه ورم في اللثة وكان [illegible] وخصوصا ان كان قبل
ذلك [illegible] المواد [illegible] لا ينفعه القلع [illegible]
وان كانت [illegible] الوجع [illegible] في طول السن [illegible] القلع
وخاصة ان كانت [illegible] وان كان الوجع في العصب [illegible]
والقلع قد ينفع [illegible] المادة [illegible] التحليل وقد لا ينفع [illegible] البارد
ولون السن يدل على ما يغلب عليه من الصفراء او الدم او السوداء او البلغم
[illegible] والاورام [illegible] **العلاج** اما ورم اللثة
[illegible] الفصد [illegible] الصفراء [illegible]
بالهليلج [illegible] ثم [illegible] بزر الورد [illegible] القوابض [illegible]
[illegible] بماء الآس [illegible] الابتداء [illegible]
[illegible] وجع الاسنان ثم يستعمل المنضجات [illegible] دهن الورد والمصطكى
مع السنبل [illegible] البارد
[illegible] على [illegible] الحار على ان ذلك [illegible]
[illegible] مع قليل
[illegible] الوجع

[illegible] والترياق [illegible] وترياق [illegible] وان كان البرد [illegible]
[illegible] الحار [illegible]
[illegible] المادة [illegible] الوجع [illegible]
[illegible] بماء الورد [illegible] وبزر الورد [illegible]
[illegible] الوجع [illegible] الماء [illegible]
[illegible]
[illegible] **البخر** [illegible]
يكون [illegible] في اللثة [illegible] او في السن [illegible]
في سطح الفم او في المعدة [illegible] العطش والبلغم
[illegible] العطش [illegible]
[illegible] **العلاج** [illegible]
[illegible] الاسنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

يتقدم المشمش فان عرض تهوع او المغص اوالسوق كل ذلك بالسكر
ويجعل ايضا البطيخ او الخوخ والخيار ثم يستفرغ الصفراء بماء الرمان بالهليلج او
منقوع التمر او طبيخ الفاكهة واما البلغمي فبرب الليمو او السكنجبين السفرجلي
او الرمان ثم استفرغ البلغم بالايارج فيقرا او حبّ الايارج او الاطريفل ويتدرك
بالايارج ويعتمد الاطريفل ايا ما مع ترك الفاكهة والاقتصار على الخبز
والحليب وترك المرق واستعمال ورق الاس بالزبيب المنزوع العجم كل يوم
كالجوزقانع **القلاع** اما الابيض البلغمي فوقه الزيتون المخلوط بالعفص
والجلنار مع بزر الورد والاقاقيا نافع واما الاحمر الدموي فيحتاج الى هذه الفوابض
مع الهليلج الاسود والسماق والكزبرة اليابسة واما الصفراوي الكثير الالتهاب
فسماق والجلنار والكافور له خاصية وكذلك في الاسود السوداوي
وعصارة الحصرم نافعة وربما احتيج الى الاستفراغ والفصد من القيفال ثم
حجامة النقرة او تحت الذقن او فصد الجهارك ورما كان القلاع خبيثا
غايصا فيحتاج الى المعالجة كالغبار واقوى منه العفص
بالاقاقيا وعلاج السوداوي كعلاج الصفراوي وكذلك يحتاج
بالمقويات والاشربة الباردة مع اللحوم **قلع الاسنان**

وتقبضها لبن التمر محلول ويوضع على السن ساعات فيقت وشحم
الضفدع الجوي منقع فالع **سيلان اللعاب** يكون لحرارة او
رطوبة وخاصة في فم المعدة وقد يكون لبرودة وبلغم ويكون من دود وكما
الاولين لا يحتيض الليل **العلاج** تعديل المزاج للبلغمي وتنقية المعدة من
البلغم والاطريفل في فم المعدة غاية ومن الادوية المشتركة استعمال الهند
مع دم طيخ جوزبينا يستعمل كل يوم **تشقق الشفة** ينفع جميع القوابض خصة
والسماك ان لكثرة الفم وتقليبه باللسان وكذلك الزبد الحادث من
العشا والخيار اذا ذلك ولعاب بزر قطونا وبيض البرة والمقيدة
وبيض البيض **اورام الشفة** يستفرغ الخلط الغالب ثم يعالج الاورام
الاخر **امراض الوجه الثبر** يطلق في العرف على ورم حار عن دم
سوداوي يعم الوجه وربما غطى العين فيبارزه الحمى **العلاج** الفصد واستفراغ
الصفراء بالنقوع وطبيخ الفاكهة او ماء الرمانين بالهليلج او لعوق
الخيار شنبر وتدبير الحمى الصفراوية والله تعالى اعلم **الباذشام** بثور حمر سوداء
تعرض في الوجه حال من ابتداء الجذام او تتولد عن دم حار يتحرك الى فوق
والى خارج وربما كان معه قروح **العلاج** الفصد وتنقية الدم عن الخلط

الحرق ويبرده وترطيبه والشاهترج والسكنجبين نافع والسفوف المسهل بالجبن
بعد **امراض اللسان** **تشقق اللسان** علاجه امساكه بزر قطونا
في الفم او بزر السفرجل او كثيرا او الاغذية الاكارع مخلوطة **جفاف
اللسان** ما كان عن حرارة وحمى كان في الحميات او قد يبيح لعاب بزر
السفرجل وماء البيلوفر والسكر وربما يتخذ لعاب بزر قطونا ورجلة والمحضضة
كلعاب بزر البقلة او ماء البطيخ نافع وكذلك الخيار والقثاء وما كان عن خلط
لزج ويعرف بعفونة الريق فبذلك يقتضي الغرغرة بالسكنجبين او ماء
بطيخ وسكر **استرخاء اللسان** وثقله والتمتمة والفافاة قد يكون ذلك من
رطوبة ذموية ويعرف بحمرة اللسان وحرارته وقد يكون من رطوبة رقيقة بلغمية
يرخي العصب ويعرف بكثرة الريق والانتفاع بالقوابض اكثر من الملطفات
وقد يكون لتبريد الدماغ او الفالج **العلاج** تنقية البدن والراس تجب
بالايارج او الايارج لوغاذيا والادوية الموضوعة على العضل ما يحيه وجع
مصمصة وطبيخ الكبر او الخردل او الصعتر وقليل عاقرقرحا وبيع ذلك اللسان
تحتها او تحت اللسان قليل نوشادر والدموي يجب فيه الفصد والمضمضة
بالحوامض المنقطع مع تحليل اللعاب كالحصرم ومياه الفواكه القابضة

وتفاح الاذخر والطباشير نافع والصبي اذا ابطا كلامه ذلك لسانه بعسل الملح
والاثر على الكلام الصحيح وما يطلق اللسان كثرة استعمال البلاغة وحفظ الكتب
المصنفة وذلك والكتاب العزيز **افق السمع** امراض الاذن الطرش
منه خلق ويكون اما من غشاء مخلوق على المجرى او لحم زايد او ثؤلول ومنه عارض
اما لسدة في المجرى من وسخ او دود او خلط او ورم فان كان في العصب
حدثت عنه حميات حادة واختلاط ذهن وان لم يكن في العصب فلا يجب
الحمى الا ان يكون حمى يوم او من اسباب خارجة كرمل او نواة او جمود دم وطل
الاذن واما من سوء مزاج في العصب واكثره من البرد واما لتركيب من الدماغ ويدل
عليه عدم الاذن في الافعال النفسانية وعلى المزاج الاسماع بضده مع خفة
وعلى الدود اكال ودغدغة وعلى التسدد الثقل وعدم نفوذ الصوت
وتقدم اسبابها وقد يكون عن هزال او عن دوي والى وكثيرا ما ينقطع الاسهال
بصيرا وقد يحدث طرشا وقد يكون عقيب الحي وقد يكون عقيب الحميات
وقدر بالمكس **العلاج** اما الخلقي فلا برء له واما العارض فان طال زمانه
فلا برء والقريب العهد ان كان عن برد وبلغم ينفع جميع الادهان الحارة وخصوصا
دهن الفجل او دهن البلسان او دهن القسط او دهن الغار ولعض

اللوز المر خاصة ونفع مطلقا او بنفسج طبخ فيه حنظل او اصول الخطمي او عصارة البنج مع العسل او بعد بيد ستر مع بيض وخصوصا ان كان هناك رياح غليظة وربما الاخر شراب الاسطوخودوس بماء حار او مغلي حلو او مغلي فيه اسطوخودوس والاكليل الملك والبابونج وحنظل مصبوغ على بزر ورد او مع خصوصا ان كانت الطبيعة معتقلة نطول اكليل الملك والبابونج والخطمي وورق الغار وطبخ وبخل به ويكب على بخاره وتضميد بثفله والصياح الشديد وشرب الطبيخ ينفع ويستفرغ البلغم بما ذكرناه وان كان من حرارة وصفراء او دم فصد او استفرغ الصفراء بطبيخ الفاكهة الاخرى مثل شراب الحماض والنيلوفر وبزر قطونا وترك اللحوم والاقتصار على مثل اسفاناخ او الرجلة او الملوخية او الخبازي او القرع مطبوخة بدهن اللوز ويقطر في الاذن مثل دهن القرع ودهن اللوز الحلو ودهن ورد يغلى فيه قليل خل يغلى وربما احتيج الى عصارة الخس او شياف مامينا بدهن بنفسج او لبن جارية ويجب ان يكون جميع ما يقطر في الاذن فاترا وما كان عن ديدان فما ذكرنا في ادوية الديدان الخفيفة ليتخلل قطورا صفرا وما كان عن سدة عن غشاء او لحم فيداويه قطعه واخراجه بالالات المعروفة لذلك وما كانت لسدة وتحية بنفسج بقطور دهن اللوز

من الحيلة في الاذن ليلا حارا او يدخل الحمام بكرة وينام على الارض الحارة
الطنين والدوي سببه تحرك الهواء الذي في التجويف فيه الصماخ كالطنين من الخارج وما كان لقوة الحس فيدرك الحس الذي لا يؤبه عنه عادة كثيرا بالاعضاء دل عليه سلامة الدماغ وصفاء الحواس وما كان من ضعف الدماغ فلكانت كانت الحواس معه كدرة وما كان لرياح او ابخرة كثيرة متولدة في الدماغ يحس حركات كانها يدور في الراس مع علامة غلبة المادة المثيرة لها وما كان عن رياح او ابخرة متصعدة عن المعدة الضعف يجب الخواء والامتلاء مع خفة الراس وما كان لشدة الخواء بان يضطرب الرطوبات دل عليه تقدم جوع وسوء الهضم **العلاج** ينقى المعدة والراس عما ذكرناه مرارا ويغلظ الحس ويقوي الدماغ وتليين الطبيعة وكسر الابخرة المتصعدة مما ذكرناه وشراب الاسطوخودوس مع الليمون نافع للدماغي والاطريفل الصغير وخصوصا اذا كان بشركة المعدة نافع ويقوي الدماغ بمثل دهن الاس وليستفرغ الخلط الغالب وبذلك الاطراف ويجتنب الحركات كالقيء والصياح والشمس الحارة والحمام والامتلاء والبخارات كلها وقد يكون ذلك عن الحرارة ويزول بزوالها وقد يحدث ذلك عن انقطاع الاسهال

فلذلك يجب ان يكون الطبيعة في اصناف لينة **وجع الاذن** اما من مزاج ساذج او مادي او تفرق اتصال او منهما معا كما في الورم والورم اما حار غالبا وهو قاتل خاصة للشبان او فارج وهو اسلم او ورم بارد ويعرف بالثقل والحمى اللينة وتفرق الاتصال عن ضربة او سقطة او ريح محدد والقروح يكون مع نفخة واشتعال **العلاج** تعديل المزاج اما الحار فبالادهان الباردة كدهن البنفسج او شياف مامينا او الكافور او عصارة اللوز او الخيار او دهن النيلوفر او حنظل بماء حار وقد كانت في الاذن فيسكن وجعها واما البارد فبدهن البابونج او السوسن او الغار او البلسان او البان واما الريحي فالتكميد بالنخالة او الجاورس مسخنا ونطول للريحي والبارد طبيخ اكليل الملك والقيصوم والبابونج وورق الاترج وقشور الخشخاش والنعناع والثمام كل هذه او بعضها ويكب على بخاره ويضمد بثفله والثوم المطبوخ بالزيت نافع للريحي والبارد واما الورم فالحار العاقر ينفعه اللبن الحليب او دهن الورد يغلى فيه قليل خل في الابتداء ثم ذلك ورد بلعاب الحلبة او لعاب بزر الكتان فان اشتد الوجع فالسمن العتيق يسكن الوجع واما البارد فما ذكرناه من علاج البارد مع تحليل التحليل

في الابتداء يحتاج تقديم الفصد والاستفراغ وتليين الطبيعة وفي كل يوم بحسب ما يعدل المزاج كشراب الاجاص والنيلوفر بلعاب بزر قطونا مع شراب بنفسج او نقوع ثمر هندي او شراب بنفسج في الخارج او شراب اسطوخودوس او مغلي حلو بشراب الليمون او بجلاب بنفسج في البارد ومما يسرى الريحي والبارد شراب العرف بزنجبيل معتصر او يكن مايصب في الاذن فاترا اسخنا كان او مبردا او يلزم اللحوم ويقتصر على المز او برود البقول كاسفاناخ والهندباء والطيهوج وفرخ البيض النيمرشت **قروح الاذن** اما المبتدئة فيشاف مامينا اقاقيا بماء الحصرم بالعسل ومرهم الاسفيداج او الباسليقون واما العتيقة المزمنة تعرف بنتن فايح منها وكثرة صديدها يحتاج فيها الى القطرات **دخول الحيوان في الاذن** وتولد الدود فيها **العلاج** يقطر في الاذن القطران فيسكن حركة الحيوان في الحال ثم يعسل او يقطر الزيت مسخنا وينام في الشمس فيموت وماء ورق الخوخ او ورق الاجاص وكلما نذكره في ادوية الدود **دخول الماء في الاذن** يعرض منه وجع شديد وربما ورم فان لم يمنع الحركة وتحجل على جانب ادخل في الاذن عود بردي قد لف في طرفه قطنة ملطخة في الزيت ثم ينفعل فاذا قربت الماء من الاذن جذبت وقد يخرج

الماء لا يصل الى الحلق من ذلك صبوف الماء حوان حتى ... الاذن ...
وما حتى يسيل الماء ... امراض الحلق الخناق هو امتناع النفس
او البلع او تعسرهما اما لمرادة كما يعرض عند زوال خرزة من العنق الى قدام
فيتقعر موضعها ويوجع لمسه ويمنع من الاساغة لا عند الغمز على القفا واما لا
خرزة الحركة لعلامات عن الموضع كما عند تشنج جاذبا ويكون الفم جافا وكذا
البلع والنفس يخرج الماء الحار مع عدم علامات الورم وتقدم اسباب تجفف
وكما يكون عند تناول ادوية خانقة او جمود اللبن في المعدة واما لورم
العضلات التي للحنجرة اما الخارجة فيظهر الحس وهو اسلم واما الداخلة فيضيق
النفس جدا وهو ارداء وفيهما يكون التنفس اعسر من البلع واما في العضلات
المرئ العالية الخارجة او الداخلة وفيهما يكون البلع اعسر وفي الدموي مع
الورم يكون اللسان احمر وتنتفخ الاوداج ويحمد والوجع اقوى وفي الصفراوي
يكون التهاب وكثر وصفرة لسان وحرارة فم وقد يترك الورم مع ماتر
العلامات وفي البلغمي يكون لهوصة او ولا عدم الم وقلة عطش ووجع وبيا
السوداوي يكون صلابة وكمودة او عفونة وان لا يكون الالم واكثر
انتقال والكلبي من الخناق ما يدوم فيه فتح الفم ودلع اللسان وهو ردي وا

وان الفم قربه المخنوق واسودت محاجر عينه فهو ميت وكذلك اذا
سقط حقد برد في اطرافه وغلظ لسانه واسود واذا ازبد المخنوق
فلا يرجى العلاج ليبدا بالفصد واستفراغ الخلط الموجب وبفصد العرق
الذي تحت اللسان وتليين الطبيعة بالفتل والحقن اللينة وتحامة الساق
وشدهما وحك الاطراف بالجو وتحنيها الاشربة شراب التفاح
شراب الاجاص والتوث او سنجبين ويلوق بلعاب بزر قطونا
او حب سفرجل او ماء الرمانين بشراب سنجبين او ماء الشعير بشراب سنجبين ودهن
اللوز الحلو وخصوصا في الشيء والسوداوي او شراب لعنوه سنجبين ودهن
اللوز الحلو وخصوصا في البلغمي او ما يقلع في البلغم وما جلا كل ما استعمل
في الحر مع الرادعات الحلق وماء لسان الحمل يحصن بهذه الاشربة او بالسكر
فاذا فرغ من الرادعات استعمل في الملينات كالجلاب باصل السوس
او شراب سنجبين بماء عرق السوس او معقل حلو بشراب سنجبين ان لم يكن حمى
مع الاغذية ليهيج الغذاء يومين فان لم يستعمل مثل ماء الشعير بالسكر ودرا
المعمول حادا فان البلع وصدقت الشهوة فاستعمل اسفاناخ او ملوخية او قرع
بلسان ... بدهن اللوز الحلو وكل ما لا يحوج الى مضغ فهو اولى الادوية

الموضع اما او لا فالرادعات كرب التوث بماء الورد او ماء الكزبرة
رب التوت او رب الجوز او معلى من عدس وكزبرة وورد وسماق
او الرجاس او ماء الرمانين مقوم بالطبخ بشراب خشخاش او حب من سماق وورد
وطباشير وكثيرا ورغانيد ... كافور وخصوصا الصفراوي بعد يومين لمضغ
يتمل المنضجات كاللبن الحليب او معلى من بابونج وحلبة وكالا وعرق
السوس بسكر او رب او معقل حلو برب التوث او رب الخيار شنبر ملعق
ودهن لوز حلو او الرب التوث بعليل مر وزعفران وتطويق العنق ...
الذئب الابيض او زبل الكلب عن اكل عظام ... بعض الاشربة المذكورة
وكذلك يطلي العنق بذلك من خارج وترتفع النفس كذلك وليعلم ...
يقدر الهضم ليبتل الناس فلا يتكلم وكذا ان يكون الحر فدق الصفراوي
اقوى وفي البلغمي اضعف والرطب والملين في السوداوي اكثر ويجب
ان يكون جميع ما يستعمل شربا او غرغرة منزا او ذلك القدمين والكعبين ووضع
المحاجم على مؤخر العنق ما يعين على التنفس والبلع استرخاء اللهاة
يمنع منه جميع المعوق المذكورة لا ابتداء ورم الحلق ضيق النفس يكون
لجميع اسباب الخناق او لتكاثف من برد الهواء او حر ويكون معه خفقان

الفم وقيه باستعمال الماء الحار والادهان او ابخرة دخانية فيكون مع حرارة
مزاج وسوداوية واحساس بالدخانية او لضيق الصدر خلقة او لا ذلك مع
الخناق فعلى الاول يكون من باب عسر النفس العلاج ما كان لاسباب
الخناق فقد ذكرنا تدبيره فيه وما كان لبرد فمعلى حلو حار بسكر او جلاب بعرق
السوس ويدهن الصدر بدهن السوسن او دهن البان مع قليل مغات
مسخنة وما كان من حر فبالادهان واللعابات الرطبة والمعتدلة
في الحر والبلغم وما كان عن ابخرة دخانية سوداوية فماء الشعير بالسكر ايام ولزوم
الحمية ويستفرغ بمطبوخ الافتيمون او حبه او افتيمون بلبن حليب وسكر ثم
يعدل القلب بالمفرحات اليابسة مع اجتناب كل حامض بافراط وكل
حريف ومالح شديد الملوحة وكل ما يولد السوداء كالعدس والقديد وماء
لسان الثور بالسكر نافع وشراب الرمان الاملسي بماء لسان الثور نافع
وينفع من الفواكه الرمان الحلو نيا ومشويا وقصب السكر والموز
بالسكر جيد نافع الربو هو عسر النفس شبيه نفس المتعب وسببه
اخلاط غليظة لزجة اما في قصبة الرئة فيكون الضيق في اول التنفس مع
نحيحة وخرخرة واحساس بمادة واقعة هناك واما في خلل اجزاء الرئة فيكون ...

الثقل في الصدر وامثال الورق فربما ادى الى الخناق وقد يكون المادة
يتولد هناك وقد يكون منصبة من الراس فيكون مع علامات النزلة ووجود
المادة في الدماغ وحادثا دفعة واكثر ما يهيج او بحوحة في اعضاء النفس فان كان مادة فيكون
مع نفخ وسكون يخف باستعمال النوافخ كالحبوب واما سبب كثرة النفخ
للدخان فيتبعه ضعفان وضعف قلب وعلامات السوداء واما المزاحمة
المعدة لامتلائها غذاء فيزول بانحدار الغذاء ويكون ثقل المعدة ظاهر

العلاج استفراغ المادة بحب الايارج او ايارج لوغاذيا او ايارج فيقرا
وصبر في البلغم او حب الافيثمون في السوداوي والاسهل بكل يوم
للانضاج جلاب بعرق السوس او ماء لسان الثور ومغلي من عرق
وحلبة وفنا وتين وسبستان ولسان الثور وربما زيد فيه كالمحلب سكر
او ماء العسل الاغذية في الايام الاول ماء الباقلا وماء الحمص بالسكر ثم
ماء الشعير والسكر او عسل وقليل ضيرثم امراق الفراريج ومرقة الدكيك
وخصوصا الهرم ثم الفروج المطبخ المبزر بالابازير الحارة او الحمام النوا
وبعد الاستفراغ ينفع اللعوق لاستفراغه وتسخين الاعضاء الصدر ثم يعلم
الوادة الحمرة واللعوقات والحبوب انفع في ذلك من المشروبات لطول

بالعسل

مرورها بالمري فيترشح منها ما يصل الى القصبة وهو على نوبة وذلك
لكثرة او قوة ما يصل من جهة الكبد واما ينتفع من اللعوقات والادوية
بالخيار او انضاج وتقطيع وتليين وتنقية وتلطيف من غير تجفيف وشراب
السكنجبين العنصلي مع الملطف ولعوق العنصل عظيم ومن اللعوقات
الجيدة عسل ودقيق وبزر الكتان ودهن اللوز الحلو لوز مقشر و
فستق وتين وقلب الصنوبر وقليل زوفا يابس يعجن بجلاب طبخ فيه عرق
السوس وحلبة وفنا وللسوداوي لعوق الرمان الاملسي وشرابه
بماء لسان الثور وماء الشعير بالسكر غاية واذا امه ماء لسان الثور او ماء
الشعير بالسكر غاية وقد يضيق النفس لامتلاء العروق العظيم الممتد على
القصب بالامتلاء الدموي فيكون دواؤه الفصد وقد يكون الربو عن
فرط حرارة فتيلة فيكون النوح الى الكافور

فصل الانتصاب

هو ان لا يتاتى التنفس الا بانتصاب الرقبة ومدها الى فوق فيفتح المجرى
وسببه مادة غليظة او ورم عظيم كالربو وكثيرا ما يؤول الى ان
الى الصدر لارخائها وترطيبها

بحة الصوت ما كان عن برد وبلغم
علاجه ما ذكرناه في الربو وما كان عن حرارة وكثرة صياح فما ذكره في السعال

اليابس ويخفف الرئة الممكن والعوتر قد من البنفسج والاشياء الماء فحفظ
الاحتراز من الصياح الكثير الا على سبيل الرياضة وعن الغبار والدخان وكل
ما له حريف وقوي الحموضة الا اذا افرط البلغم فقد ينفع مثل شراب الليمو او
السكنجبين وخصوصا العنصلي وليكثر من اكل الباقلا والتين والصنوبر
والزبيب والنزو الصمغ والحلبة وبزر الكتان وسبستان وعرق السوس
وقصب السكر وعلك البطم والراتينج ونحو العنصل والنشا والكثيرا او
الغنا او الخيار وبزر القرع وحب اللعابات ومح البيض النيمبرشت

السعال ما كان عن بلغم غليظ او برد اصابت الصدر فما ذكرناه
علاج الربو وربما احتيج الى الترياق ولعوق بصل العنصل غاية وما كان عن
حرارة فامرهم ينفع فيه ماء الشعير بشراب البنفسج ودهن البنفسج او دهن اللوز
الحلو ومطبوخ البنفسج ابلغ من شرابه ولعوق الرمان الحلو وشرابه ونسبه
متخذ من لب بزر قثاء وبزر خيار وبزر قرع وخشخاش من كل واحد درهم كثيرا
ونشا ورب السوس من كل ربع ويعجن بعد تنقيعه بشراب رمان حلو وربما
زيد فيه بزر البقلة ان كان مع حرارة قوية الاغذية مزورة قرع او خيار
او ملوخية او حلو او بقلة الحمقا او مح بيض نيمبرشت واذا خشن

مع البيض المسخن بالنعوا ينفع من الوقت ورب العنب واذا احتيج الى النوم
فالاكارع بالحنطة او الرشتة بعض البقول المذكورة وحلواء من نشا
وسكر وقرع وحبة ويكون دهنها دهن اللوز وما كان من السعال عن نزلة
فعلاجه المادة بالمعطسات الى الانف ويمنع من النزول الى قصبة الرئة
بشراب خشخاش متخذ من البزر بماء الشعير المدبر وبالغرغرة بالمغلظات
من ذلك عدس وعناب وسبستان وخطمي وخبازي وخشخاش يغلي
ويتمضمض بماءه وربما ينفع التمضمض بماء الثلج للتغليظ وما كان عن ذات
الجنب او ورم الكبد او غير ذلك من المشاركات فعلاجه علاج الاصل
من المرض واذا اقترن مع السعال اسهال فشراب الاس والرمان الاملسي
والصندل والرمان الحلو ويستعمل الصمغ والنشا في الحب

نفث الدم ما كان نقلا فهو من السعال وما كان تنخعا فمن الراس وما كان نحنحا
فهو من القصبة وما كان قيئا فهو من المري او المعدة او الكبد ويفرق بينها
بوجود الالم في العضو وما كان سعالا فهو من الرئة او الصدر وكلما
كان السعال اقوى فهو من المكان ويكون اميل الى السواد والجمود
وقليل زبديته والذي يكون من الرئة يكون زبديا والذي عن الاضلاع

يكون كثيرة وفخذ والذي يلي العفاج فوجعه غرق يكون قليلا قليلا مع التباكي
وانه نحو وصد والزانخ عن ورم مع علامات الورم قليلا قليلا والذي في الاكل يكون
فيتي وصديد يابس مع قشور وبعدم نوازل حادة او تناول الاشياء الحارة في وقت
والذي عن العلق يكون مع نفث دم وكرب ويتقدم شرب ماء عالق **العلاج**
يجب ان يجتنب كثرة الكلام والصياح والقئ والجماع والحركة والتعرض
والنظر الى الاشياء الحمرة البراقة والشراب والمسخنات والحميات كالكرفس والكمون
والحريف والمالح والجبن العتيق خاصة واما الحديث فنافع ويفصد القيفال ويفصد
وخاصة لمن بصدره ضيق واما في الربيع فاذا احدث نفث الدم فليفصد
الاباسليق كالصافن والمسافر ضد احتبس ويمنع النوازل ويطلى الصدر ويشرب
الخشخاش مع دم الاخوين والصمغ والدواء النافع المركب يؤخذ من الاقاقيا جزء
الكثيرا وماء لسان الحمل وكهربا ودم الاخوين وصمغ عربي من كل واحد نصف درهم
وربما يزيد عليه شيء كافور ان كان مع غليان ونفث حرارة من الدم وربما الرجع
قيراطين الافيون ان كان الامر عظيما جدا والعرق يتحرك بالجملة دم الاخوين
وكهربا وشبه برد النفث من كل واحد درهم افيون ربع درهم صمغ وعجن بشراب
رمان الطين ويتحلل العتا ويشرب بعوض الماء ماء لسان الحمل والعدس الاملج

بعض الشرب قد ذر عليه دم الاخوين وكهربا وكزبرة يابسة او صمغ مطبوخ ما
ولسان الحمل وكزبرة وبزر الورد على ان يترك اللحوم والحب الا ان يقع ارقا ط
ويخاف الضعف وربما احتيج في الاستلقاء الى ترك الغذاء ثلاثة ايام او اكثر ويعلل
الغذاء بهذا ثم يشرب عصارتها بالسكر واقع ولسان الحمل بالكزبرة او ماء الشعير وقد
طبخ فيه عناب وعدس ولسان الحمل وذر عليه دم الاخوين **العلق الناشب**
في الحلق يجب الاحتراز عن المياه التي يظن ان بها علقا فالعلق يشرب الماء وربما قدم
فان لم يتفطن بها ولم يخرج منها الصبر يا قشرت وتعلقت بالحلق وكثرت
على طول الايام فيعرض منها نفث دم رقيق ووجع وقلق **العلاج** ينفخ قبالة من
فان ظهرت للبصر اخذت بالاصبع او بالكلبتين مع توقي لئلا ينقطع فان لم
تخرج تغرغر بالخل والخردل مع قليل ملح او ماء العسل او يحتمي الشونيز والخردل والجاوشير
والتغم فان لم ينتثر ادخل الحمام واطيل المقام فيه متدثرا بكثرة الثياب ليتنشف
الكرب ثم يتربص ان ظهر فتطبخ ويترك اليها العلقة وربما قربت فاخذت باليد
وربما قذفت بنفسها فان بقي بعد سقوطها نفث دم تغرغر بطبيخ قشور الرمان والخشخاش
والسماق وينفخ في الحلق جلنار وشبه ودم الاخوين مسحوقا **القمة او الشوكة**
تنشب في الحلق ان لم تخرج يشرب الماء واكل اللقم الكبار والقئ وادخل الحمام و

من الزيت مرات ثم يبلع لقمة كبيرة من لحم البقر او من تين قد ربط بخيط فاذا
تجاوز الناشب شرب عليها ماء ثم يجذب بسرعة ومما اخترعناه ان يوسط
اسفنج بخيط ويبلع فاذا جاوزت شربت عليها ثم جذبت بسرعة **تدبير من**
من عرق في الماء ينكس حتى يخرج الماء ثم يشرب شراب السكنجبين وقد طبخ
فيه قليل فلفل وبعده نحسو الحساء **امراض الصدر والرئة علامات**
امراضها علامات الحرارة عظم النفس وحرارته واستراحته بالنسيم البارد وعلامات
البرودة صغر النفس والاستمتاع بالهواء الحار علامات اليبوسة قلة النفث
وقلة الفضول علامات الرطوبة الخرخرة وكثرة الفضول والنفث دليل المادة
والاستمتاع مع الخفة دليل الريح والنفث بالجهد من السعال دليل قرب المادة
وبالعكس دليل بعدها **ذات الجنب والرئة** ذات الرئة ورم
حار عن دم او صفراء او بلغم مالح عفن يعرض في الصدر وضيق نفس وحرارة
ووجع ممتد من الصدر الى الجنب وامتناع الاضطجاع الا على الظهر وحمرة
وانتفاخ الوجه والحمرة ربما سبب تصعد البخار الى الرأس ونبض موجي وسبات
وانتفاخ العين وغلظ الجس وهو قاتل في سبعة ايام وقد يتحلل وقد ينتقل الى
ذات الجنب وهو اسلم من العكس وقد ينتقل الى البرسام وان جاوز الا

ينتقل الى السل والتقيح والبلغمي يفارق الدموي بكثرة الريق والنفث والنبات
وقلة الحرارة وضعف الحرارة اما ذات الجنب وتسمى شوصة وبرساما فهو ورم حار
اما في العضلات الباطنة والحجاب المستبطن واما في الحجاب الحاجز وهو الخالص
واما في الحجاب الخارج او في العضلات الخارجة فيظهر في الحس ومادته في الاكثر
او ورم صفراوي وقلما يكون عن بلغم كما في ذات الرئة لصفاقة الموضع وتخلخل
الرئة ويلزمه حمى حادة لقربه من القلب ووجع ناخس لان العضو حساس
وضيق نفس متواتر وسعال يابس في الابتداء ثم ينفث واذا كان اشتداد
الوجع عند النفس فالورم في العضلات الباسطة واذا كان عند رد النفس
فهو في العضلات القابضة ويكون العطش في الدموي اكثر والحمرة في الصفراوي
اقوى ولون النفث تدل على المادة فالاحمر دموي والاصفر صفراوي والابيض
بلغمي والاسود ان لم يكن من خارج مايسوده كالدخان سوداوي
واشده او نحوه الحمى يدل على المادة واذا لم تتحلل في اربعة عشر يوما فقد تقيحت
فاذا لم ينق القيح في اربعين يوما ادى الى السل ويعرف ابتداء القيح
بشدة الاعراض وتمامه بسكون الحمى والوجع والاعياء ويدرك ثقل واستراحة
النفس ويتوجه وربما عرض حمى شديدة بسبب لذع المادة فاذا عرضت

علامات بالبلد بعد علامات الجودة والقوة قوية تدل على نضج واداء الاشياء
على النضج والوقت والسلامة والعطب هو النفث في ذات الجنب
والرئة واعدل النفث السهل [illegible] والنضج وهو الابيض الاملس المستوي
الذي لا نرو له واذا حصل النفث في الاول توقع النضج في الرابع والبحران
في السابع وان حصل في الثالث او الرابع فالنضج في السابع والبحران في
الحادي عشر او الرابع عشر بحسب قرب النفث من النضج وان كان تاخر النفث
مع سلامة الاعراض فالمرض طويل ومع رداءتها دليل الموت واذا استعجل
النفث وكان نضيجا فلا تخف من اشتداد الاعراض واعتمد على القوة
والنفث الردي هو الاحمر والاصفر والابيض اللزج والاسود وخصوصا
المنتن والمستدير لغلظ المادة والاخضر لجمود واحراق العلاج التدبير
المشترك لذات الجنب والرئة هو الفصد من القيفال واستفراغ الخلط
الغالب وتليين الطبيعة بالفتل والحقن ضرب من المسهلات لانه يجذب
سهام حركة المادة الى القلب الاشربة كلها فيه تليين والضماد وتنفث
وتحقنه مع تبريد كماء الشعير او ماء الشعير المدبر وهو ان يخلط ماء الشعير
بالمغلي الحلو وطبيخ العناب والسبستان وبزر الخبازي والخطمي وعرق

السوس بشراب البنفسج مبردا عند قوة العطش وفاترا عند عدمه وفي
اوقات اشتداد العطش بماء عرق السوس مستحب فيه بزر قثاء على الرأي
بنفسج وبعده او مع شراب النيلوفر وبرده ويستعمل معه المصمصة كلب بزر
البقلة وسكر وشراب الرمان الامليسي بماء لسان الثور او شراب بنفسج
ونيلوفر بلعاب حب السفرجل او شراب العناب والنيلوفر وان كانت
المادة رقيقة فشراب الخشخاش والعناب او مغلي من خشخاش وعناب
وسبستان على بعض الاشربة فان كان مع ذلك اسهال مفرط وبهور دم
جدا فشراب الآس والصندل وماء الشعير المحمص بشراب الآس وماء
البطيخ الهندي والسكر عند افراط الحرارة والعطش الشديد جيد وقد
يحتاج الى شراب الاجاص لفرط الصفراء وخوف استحالة الاشربة
الحلوة اليها وشراب النيلوفر مع طراوته لا يستحيل صفراء ومع شديد
التلطيف والتطفية الاغذية ماء الشعير بالسكر او بعض الاشربة او
لباب خبز مغسول في ماء بارد محلى بسكر او شراب نيلوفر او سويق اللوز
والسماق وخبازى او ملوخية ان كانت الشهوة قوية او مرقة فروج
بالشعير المقشر عند شدة الضعف ويجب ان يعتني بالقوة في هذين المرضين

اكثر فاجتماع مقاسات المرض قوة على النفث وذلك بالتقدير
وتكثير الغذاء بكثرة المادة فيضر فيجب ان يعتد تلك الايام الادوية الموصوفة
ضماد في الابتداء شمع ابيض مغسول ودهن بنفسج مفترين وبعده ضمادا
منضج نطرون وبزر الكتان وشمع [illegible] يوضع على اللسان لب بزر
القثاء وقرع وخبازى وبزر خشخاش من كل واحد درهم لوز مقشر ثلثة
دراهم رب السوس نصف درهم يعجن بشراب رمان امليسي او يصفى [illegible]
كثير من شراب الرمان الامليسي ويجعل كاللعوق ويستعمل الادوية بعد كمال
النضج لب الخيار شنبر خمسة عشر درهما مع [illegible] درهما شراب بنفسج ونصف
درهم لوز حلو [illegible] نقوع من اجاص [illegible] وعناب [illegible]
خمسة عشر [illegible] نيلوفر [illegible] زهرات بنفسج [illegible] زهرات يصفى على [illegible]
عشر دراهم لب الخيار شنبر عشرين درهما شراب البنفسج او عوض الخيار شنبر
تركنجبين او شيرخشت [illegible] سبستان وعناب من كل واحد [illegible]
دراهم يطبخ ويصفى على ثلثين درهما شراب البنفسج ولعوق الخيار شنبر جيد
فاذا انفجر الورم نفع طبيخ العناب والتين والنخالة والشعير المقشر
والبرسياوشان على معجون البنفسج [illegible] النخالة نافع بالسكر واستفراغ

اكثر جيد فاذا نضجت العلة والت الى الحمام العذب الفاتر مع الاحتراز عن
كشف الرأس والصدر ويعرف النفس الوارم من الرئة بان يحس بثقل اذا نام
على كل جانب ويوضع خرقة مبلولة بماء وطين على الصدر فان موضع جفت
اولا فعنده الورم السل هو قرحة الرئة يلزمها حمى دقية للموت من
النشف وتنفث الدم ويفرق بينهما بان البلغم باستدارتها وبان تركها
الصفراء او الصفت على الجمر [illegible] وقد يكون ذلك انتقاليا
من ذات الجنب او ذات الرئة او النفث وقد يكون لنزلة اكالة وقد يكون
من تفرق اتصال تقادم ويتقدمه نفث دم رئوي والمبتدا منه يبرأ قليلا
والمستحكم لا علاج له انما يتلطف بما يهون امره والذي جرت به العادة
في زماننا ان كان فيه خروج ما على الواجب ان يسقى كل يوم ماء الشعير ممزوجا
بشراب خشخاش وسفوف الطباشير وتارة ماء لسان الثور وسكر
والبان الاتن موصوفا بالسكر وسفوف الطباشير وكذلك البان
النساء واصلاح الاغذية وتجعلها من لحوم الجدي او الدجاج او الفراريج
والاكارع واستعمال الحبوب واللعوقات للسعال ومما سكر به
[illegible] ذلك الاسكار [illegible] المطري [illegible]

ويخاف ان يكون منه جدا فاذا اوجب خفقان نفس تتركب بالعرقات مذكورة في ذات الجنب وان اشتعلت الحرارة طبخت مثل بزر البقلة على شراب رمان امليسي وربما قوي بالكافور وما اوجبت وكان يخف عليهم الم غري السمك بخل في الماء الحار ويجلس سكرونيج واذا بطا النبض جدا وغارت العينان واسودت الجبهة ونوميت واذا سقاط النفور كثير الاسهال الذوباني واشتد فيه النفس فالموت يطل

امراض القلب

علامات امراض الطبيعة علامة الحرارة سعة الصدر ان لم يكن بسبب عظم البنية والدماغ وكثرة شعره وعظم النفس والنبض وجودة الرجاء وفسح الامل والجسارة والتهور علامة البرودة الجبن وضيق الصدر ان لم يكن لصغر الرأس وقلة النمو علامات الرطوبة لين النبض وسرعة الانفعالات وسرعة انحلالها وكثرة الفضلات واضداده علامات اليبوسة وعلامات الامراض المركبة تركيب العلامات علامات الامراض العرضية اما الحارة فالتهاب وعطش يسكنه الهواء البارد اكثر من الماء وخلاف المعدة وسرعة النبض والنفس وتواترهما وكرب وقساوة واما الباردة فضعف النبض والنفس وتفاوتهما

وبطؤهما ورقة ورقة وجبن واما اليابس فصلابة النبض مع دقته واما الرطب فبالعكس من ذلك ويوافق كل مزاج ما يضاده ويجزه ما يناسبه الادوية القلبية اما الحارة فالمسك والعود والعنبر والبهمنان والابريسم والزعفران والقرنفل واما الباردة فالكافور والبسد والصندل والورد والطباشير والكزبرة والتفاح واما القريبة من الاعتدال فلسان الثور والذهب والبزوريج والياقوت ومن المركبات النافعة المفرحات الياقوتية الحارة والباردة والمعتدلة

الخفقان

اختلاج يعرض للقلب لدفع المؤذي فان افرط لاوجب الغشي وان افرط اوجب الموت وسببه اما سوء مزاج ساذج او مادي لمادة تقوام كالاخلاط الاربعة او بالاورام كالاورام الحارة في غلافه او دم منصب اليه دفعة فيظهر في النبض اختلاف مختلف دفعة لسبب ويكون المتنفس كالعادم للهواء ثم يتبعه غشي موت واما سدد تمنع وصول الهواء بكماله والنسيم مما احترق من جوهر الروح فيظهر اختلاف النبض في الصغر والعظم والقوة والضعف مع عدم علامات الامتلاء واما قوة الحس او ضعفه

فيتاذى بما لا يتاذى به غيره عادة من الحركة الغذاء وتحوهما والانفعالات النفسانية ويفرق بينها بقوة النبض وضعفه واما لورود شيء غريب كما عند تناول السموم واوجاع السموع والامعاء ودود وحيات من البطن فيتصعد منها ابخرة ردية ومن تعرض الخفقان او الغشي عن ادنى سبب فهو عن قوة الحس فهو الى الاكثر يموت

العلاج

ما كان لسوء مزاج عدل بالادوية فان كان دمويا فالفصد والحجامة المدموي بالمد واما الاخلاط الاخر فبالادوية المسهلة والمبدل ادوية غليظة ليوصل الدواء الى القلب وان كان سببا لسوء المزاج كما يخلط الزعفران بالادوية الباردة ثم يعدل مزاج القلب اما الحار فبالاشربة الباردة العطرة كشراب الحماض والتفاح والنيلوفر والصندل بماء لسان الثور وماء النيلوفر وماء الورد او كليب بزر البقلة وبالمفرحات الباردة الياقوتية وغيرها وربما احتيج الى الكافور ان كان سوء المزاج مفرطا والاعلاج على الادوية الباردة فانها وان بردت جرم القلب فانها تطفي الروح فان لم يكن منها بد فيحتاط بادوية حارة ولهذا يخلط بالزعفران في اقراص الكافور الطبيعة بادلة فانها تستعمل الباردة لجرم القلب والحار لانعاش الروح وينفع الطبوخ المبردة كالورد

والخلاف والنيلوفر والخيار والاس ومياهها والكافور والصندل والتفاح والكمثرى والسفرجل الاغذية الحامضة والحصرم والتفاحية والرمانية والمركبة الادوية الموضعية لطلي الصدر للحار بزرقطونا بماء ورد ضماد الشويق بماء الهندباء او بزرقطونا وسويق ودقيق خلط بماء ورد ويرش البيت بماء ورد ونرجس ويكثر الحرارات ويجلس بقرب المياه الجارية وبروح عليه ذيوح ويكثر عنده المراوح واما للبارد فشراب تفاح بمسك وبزر ريحان بماء لسان الثور وماء القرنفل والمفرحات الحارة الياقوتية وغيرها والترياق الكبير بالغ وجوارش التفاح والسفرجل والاترج المقوية وماء لسان الثور وبزر البادرنجبويه وبزر ريحان وسكر وزعفران الحارة كالرياحين والنرجس والمنثور والقرنفل والاترج والبادرنجبويه وورقها وازهارها والعود والمسك والعنبر الاغذية الفراريج والدراج مطبخة مزرة بالدارصيني والقرنفل والسيابة والفلفل والزعفران او مطبوخة بالسكر والفستق او بالعسل والارز والزعفران الادوية الموضعية دهن الصدر بدهن البان او دهن سوسن او دهن الزنبق فان كان في هذه الادهان قليل مسك فهو اولى واما اليابس والرطب

فيعالج بالضد من الادوية والاغذية والمشمومات الحارة والباردة
مخلوطا مع التفاتهما في تعديل سوء المزاج وما كان عن ابخرة دخانية فيعالج
بما ذكرناه في ضيق النفس وما كان عن لسع او شرب سم فعلاجه علاج
ذلك وكذلك ما كان عن المشاركات وعن الدق والادوية الموردة
مع تقوية القلب بالادوية القلبية وما كان عن قوة الحس عولج بالمغلظات
وما كان عن قوة الحس عند ضعف القلب فالتقوية بالادوية القلبية
والمفرحات ويجب ان يكون الطبيب في امراض القلب لينا السلا ...
مقدار النفس **الغشي** حالة يتعطل معها الحس والحركة لضعف القلب
وتقدم فيما بينه وبين السكتة وسببه اما مؤذ يرد على القلب كما عند الخوف
والفزع واستعمال السموم او وصول ابخرة دخانية خارجية او بدنية او
سوء مزاج ساذج او مادي فيجتمع الروح اليه كما مبدأ او متعدلا واما قلة الروح
او قلتها لتحلل مفرط كما عند الجوع والاستفراغ فلا يتمكن من الانبساط
عن المبدأ وقد يكون لمشاركة المعدة او عضو اخر **العلاج** يعالج سوء المزاج
الساذج بالمبدل والمادي بالاستفراغ وتقوية القلب بالادوية القلبية
المعدلة ويعالج العضو المشارك ويمنع الابخرة ويداوي السموم ويعالج

من اول النوبة وتمنع الروائح العطرة مقوية للقلب ورش الماء البارد على
الوجه وتعليق المغشي عليه واحراق اللحم بالشراب افضل الاغذية لصاحب
الغشي الا ان يكون حارة مفرطة **امراض الثدي** ورام الثدي يكون
اما دموية او بلغمية او صفراوية وقلما يكون سوداوية وفي الاكثر يكون
بسيطا وقد يتعقد الثدي عند البلوغ وعلامات المواد ومعالجات
الاورام معروفة والذي يخص بالثدي في الابتداء دقيق الباقلاء
بسكنجبين او دهن الورد بخل وتطول من زهر نيلوفر وبنفسج وعدس
وفي التزيد يخلط بالضماد والطول حلبة واكليل الملك والبابونج
ثم يستعمل بعده صرف ابقاء الثدي على صورته طين وخل وماء عفص
وبزر بنج وعصارة مرزنجوش ويجوع ويستعمل بزر كتان **قلة اللبن**
يكون اما لقلة الدم او لقلة الاغذية او نزف واما لرداءة الدم لغلبة
خلط او فساد مزاج واما لكثرة الدم جدا فلا يقوى الطبيعة على جعله
لبنا ويعرف غلبة الصفراء برقة اللبن وحدته وصفرته والبلغم بغلظه
وبياضه والسوداء بكمودته وغلظه مع العلامات المتقدمة للمواد
واذا فسد اللبن كالمخلوط فالمزاج بائس **العلاج** تعديل المزاج والاغذية

واصلاحها واستفراغ الخلط المفسد وحبس الاستفراغات وتقليل الكثرة
المفرطة ويكن التعويل على الاغذية اكثر منها على الادوية وتزيد الصفراوية
ويجوع ويلزم البلغمي الحركة والتعب وماء الشعير بالعسل للبلغمية
او السوداوية او بالسكر وشراب النيلوفر للصفراوية والبرد لها او
واكل مرق الضان او المزنابق والاحساء المتخذة من الحنطة والسمن
وشرب اللبن بالسكر او العسل والدارصيني خاصية وكل ما يغزر المني يغزر اللبن
وكل ما يجفف المني يجفف والاغذية المسمنة بالفعل **امراض المعدة**
علامات الحرارة علامات الحرارة عطش لا يسكن بالهواء البارد ووخامة
الجشاء وشهوة الاشياء الباردة واحتراق الاغذية اللطيفة فيها وسرعة انهضام الغليظ
الا ان يفرط سوء المزاج فلا يهضم اللطيف ولا الغليظ ويكون الهضم
اقوى من الشهوة وعلامات البرودة كثرة الجشاء وبطوء انهضام الاغذية
اللطيفة وعدم انهضام الغليظ وربما اوجبت تهيج ورياحا وقلة عطش
والشهوة اقوى من الهضم وعلامات اليبوسة قلة الريق وافراط العطش
وتخلص الماء فيها وتعود بالاغذية اليابسة واشتهائها المرق
والادهان ونحول البدن واضداد ذلك علامات الرطوبة واما الامراض

المركبة فعلاماتها العلامات المركبة والمزاج الحار ينفعه البارد وعلى هذا القياس
وعلامات المواد طعم الفم وخروجها بالقيء مع علامات الامزجة **وجع
المعدة** سببه اما سوء مزاج مادي واكثره صفراوي او سوداوي واما
المأكول واكثره الحار اللذاع واما تفرق الاتصال عن ريح محتبسة او خلط
او اما صحة كما في الاورام والبثور والقروح ومنهم من يوجع معدته عقيب الاكل
ويزول بانحدار الغذاء ومنهم من يعرض له ذلك بعد سبع ساعات
ولا يزول الا بالقيء الحامض وذلك لانصباب سوداء او احتراقه فيها
ويعرف ذلك بخروجها بالقيء ومن الناس من يوجع معدته على الجوع فاذا
اكل سكن وذلك بسبب انصباب الصفراء اليها ويعرف ذلك بحرارة الفم
وعلامات الصفراء وخروجها بالقيء وقد يكون وجع المعدة لقوة حسها
فيتأذى بادنى سبب مع جودة افعالها وقد يكون من شرب ماء بارد على
الريق ويعرف بتقدمه وقد يتعدى وجع المعدة الى الامعاء فيضر قولنجا
العلاج استفراغ الخلط الغالب بادوية كطبيخ الفاكهة او ماء الرمانين
للصفراوي او بالقيء وطبيخ الافتيمون للسوداوي وتعديل المزاج اما الحار
فبالاشربة كشراب الحصرم او التفاح والحماض او ربوبها كل ذلك اما

اما وحده او مع طباشير وبزر بقلة وقد يحوج الى الكافور او شراب الليمو
والقراصيا او شراب الامبرباريس او عصارته او ماورد بارد بزر الا سطر
او بالسكر وشراب الليمو السفرجلي وسكنجبين السفرجلي او الرماني او البنفسج والرايب اعظم النفع وربما كفى شربة ماء بارد على الريق وقرص الطباشير
الحامض او الكافوري باحد هذه الاشربة عند افراط الحرارة الاغذية
المحمضة او الرمانية او الزرشكية او السماقية او الحصرمية بماء الليمو او
الكزبرية او السكباج او الزيت حب الرمان وجميع الفواكه العطرة
البارده كالتفاح والكمثرى والسفرجل والزعرور والنبق والزيتون
الملح والصحناء الشامية الاضمدة سويق بماء ورد او ورد
وصندل رطب التفاح وربما زيد فيه كافور الادويان دهن السفرجل
او دهن الورد والاقاقيا او دهن ورد طبخ فيه ماء الاس او ماء التفاح
او ماء السفرجل فقد ضعف حتى يشتد الدبيس واما البارده فالمعاجين والجوا
كالجلنجبين والكموني والسفرجلي العابض وجوارش العود والاترج
بالزرباج والانيسون والمصطكى وربما خلط به بعض الاشربة
البارده لتعتدل حرارتها كشراب السكنجبين السفرجلي والليمو السفرجلي الا

الوراح والدعاج والعصا فرطبه او الحبن او النواتبص بن الحام مطبوخ او مشوي
او مشوي مبزر بالدارصيني والمصطكى والسنبل والقرنفل والرجلة الاضمدة
سنبل ومصطكى وقرنفل ودود الطيب برب الاس او ماء القرنفل الادويان دهن
الياسمين والقسط بالمصطكى والسنبل او دهن ورد او زيت ومصطكى
وعود وقرنفل والبرنج كالمسك او حرق واما علاج البارد واما اليابس
فالرطب مثل ماء الشعير بالسكر او بشراب التفاح وماء الشعير المبزر غاية
البنفسج لعاب بزر قطونا بالمع الاغذية الامراق والزايد الدهنية الاضمدة
ورادة القرع او لعاب حب السفرجل او بزر كتان وبزر قطونا بماء الورد الادويان
دهن البنفسج والورد واما الرطب فماء الورد وشراب الاس او سكر وكزبرة
يابسة وسماق وزرورد وجلنار يستعمل بماء الورد واما الامزجة المركبة فمركب
العلاج واما الورم فالاستفراغ مع تعديل المزاج والانضاج ثم التحليل بشرط ان
يخلط معه بعض القوابض لئلا يحلل القوة فاذا افرط وجع المعدة ادى الى
ورمها واكثر وجع المعدة ادى الى ورمها واكثر وجع المعدة عن ورم لا يخلو من
ان يشق الى نفضه اولا ويسكن بسورة الحر بما نذكره في معالجاتها ويضمد الورم
ابتدا برادة القرع او ماء عنب الثعلب او ماء حي العالم او ماء ورد وسويق او

الا كماء الخيار وصندل وسويق وجميع الاضمدة المذكورة البارده ثم يبتدئ
بالهندباء ولب خيار شنبر وشراب بنفسج ودهن لوز حلو ثم يضمد بزر بنفسج
وورد وقشور الشعير وخطمي بماء ورد وماء الهندباء ثم بالمحللات ويضمد
بدقيق الشعير وخطمي وحلبة وبزر كتان مع بابونج وزرورد وسنبل الطيب
وسعد وكذلك ان جعل الغذاء في اورام المعدة التخمة وفساد الغذاء
اذا اكثر بعضها والغذاء بالحموضة وانتفاء الدخان او الثقل فقط فليسا في
ان لم يكن تغرا وكان الثقل قد مال الى اسفل فليلين الطبيعة لشرب
الماء الفاتر او ارة تعلل المصطكى وتحمل فتيلة مسهلة او تحقن بحقنة لينة
فان انتهت المعدة استعمل بعض الاشربة المقوية للمعدة كالتفاح والكمون
بوص العود او مثبه مطيبه او سماد صحبت المزاج وترك الغذاء ويلزم
الهدو والدعة ثم يدخل الحمام وينام ويلطف الغذاء بعده ايام نقصان
الشهوة وطلانها يكون لغلبة الدم والضعف كما يكون في الناقهين
ولمن افرط به الاسهال وقد يكون لكل سوء مزاج مفرط يميت للقوة الشهوانية
او لحرارة مشوقة الى الماء دون الغذاء او الصفراء غالبة او لاخلاط رديئة
بوقت الغثيان ونقل النفس والحاجة الى الدفع اكثر من الجذب وكذلك

بما كان عقيب الحمى وقد يكون لغلبة الصفراء السوداوية فاذا استعمل حامضا
هاجت الشهوة وقد يكون الشهوة ساقطة فاذا استعمل شيئا من الغذاء
وكذلك اما لتنبيه القوة او لتعديل مزاج المعدة ومن الناس من يبطل شهوة
بالماء البارد لتعديله وقد يكون الشهوة حاصلة فاذا احضر الغذاء نفر
منه بسبب ضعف الي ادنيه وقد يكون لديدان تتصعد الى فم المعدة وقد يكون
قلة الشهوة لغلبة التحليل كما يعرض لكثير السكون والدعة وقد يكون
لشارب بعد اغتيابه لفقدان انتعاش القوة برطوبته وقد يكون لما يلزم
الغذاء من مستقذر كما عند كثرة الذباب وجميع الهموم والغموم تسقط الشهوة

العلاج تعديل المزاج بما ذكرناه في وجع المعدة ومقابلة الاسباب الاخر والادوية
المقوية للشهوة مثل الجبن المالح والمطيبات وشراب الليمو السفرجلي
السفرجلي وخل العنصل والكبر المخلل والنعنع والزيت والصحناء والثوم
والبصل والكمون والتفاح والسفرجل والسماق والمخللات
كلها والزيتون الاسود المملح والسمك المالح والنبق والزعرور وقد
عدم الشهوة يسقطها الحرارة المضادة كالحموضة للشهوة فساد الشهوة
قد يكون ولكن تميل الى رديء مما لم يألف المضاد وتشوق الطبيعة

الى الشفاء بعد ذلك ويكون في اكثر الامر كالطين والخزف والفحم والثلج ونحو
الفحص ونحوه وكذلك العلاج بتناول الخل والملح على الاكل السمك المالح و
الفراريج ولحوم الحولي من الضأن بزيرباج مبزرة بالدارصيني والابازير المنقية
ويشرب بكرة النهار بكمون كرماني وانيسون من كل ثلثة دراهم زعفران وربع العجم
عشرة دراهم اهليلج اسود وكابلي وبليلج واملج من كل نصف درهم [illegible]
في كل يوم ليلة ويعجن على سكر فان لم ينتفع استفرغ بماء الجبن ثم اذا درهم اهليلج
اسود وكابلي وبليلج واملج وملح هندي وغاريقون من كل نصف درهم ورب
السوس وسنبل ازرق من كل ربع درهم يعجن بماء الرازيانج كبارا ويستعمل [illegible]
ويكثر مضغ المصطكي والانيسون والعلك والكمون والنانخواه [illegible]
[illegible] الشهوة الكلبية [illegible] خلط حامض يلذع فم المعدة سوداوي او
بلغم او نوازل حادة او ديدان كبار او حرارة مفرطة كما يكون عقيب الحميات
المطاولة او شدة خلاء لفرط الاستفراغ او تحلل العلاج بطعم الاشياء
الدهنية والدسمة والحلوة ويجعل في كل [illegible] ومالح وحامض ويشعل الشراب
الحلو العتيق [illegible] على الريق العطش [illegible] اما لفرط حرارة
فيسكن بالهواء اكثر من الماء او وطء حرارة المعدة فيسكن بالماء البارد اكثر من

الهواء او خلط او غذاء معطش اما بالملوحة فيشوق الطبيعة الى الغسل
او بالمرارة او العفوصة فيشوقها الى ترقيقه ليبذرقه والسمك المالح فانه كذلك
العلاج اما القلبي فالروائح الباردة الازبدة كالجلاب والقثاء
والصندل وماء الورد والكافور والنيلوفر وبرد القلب بالاشربة وا
والاضمدة المذكورة لعلاجه واما المعدي فاقراص بزر البقلة والسبطين
بشراب السكنجبين وكذلك بزر القثاء والخيار والقرع ومياهها وماء البطيخ
السكر غاية والسفوفات الحامضة واذا ضعف العطش الحار في السوداء فليكثر
من بزر البقلة الحمقاء او شراب سكنجبين وما كان عن خلط غليظ او لزج فماء
العسل او ماء حار وسكر او جلاب يغرق السوس وانيسون وان كان
ما في فم المعدة [illegible] كما بعد تنقية المعدة واخراج ما فيها بقي او اسهال وان
كان عن اغذية بهذه الصفة ورمي بعضها او كثر ارتقاء ضعف الهضم
وكثيرا ما يكون لسوء مزاج ضعف حتى الحار وربما [illegible] بعضهم بماء بارد ويشرب
على الريق لافراط العطش الذي اوقع خطاء الاطباء المنعهم الماء البارد لكن
البارد والرطب [illegible] اولى ويجمع اسباب ضعف الشهوة وضعف [illegible]
اولى الاسباب [illegible] وقد يكون لطعام [illegible] الطعام كما يكون عند استعمال [illegible]

اللبن واللحم والجبن كارا او بسرعة برودة كما يكون على الغذاء الدسم العلاج
تعديل المزاج وفي الاكثر يكون عن برد ورطوبة والادوية النافعة لذلك
الجلنجبين وقوارشن الاترج والسفرجل العاقبين [illegible] المطيب [illegible]
والمجموعة مع المصطكي والسنبل والقرنفل ومن الاقراص قرص الليمون وقرص
الابرباريس الكبير ومن السفوفات المقوية للهضم كزبرة يابسة وزرنباد
من كل درهم سنبل ومصطكي وانيسون وكندر من كل نصف درهم طباشير وكبابة
ونبات من كل ربع درهم عود نصف مثقال مسك حبة يدق ناعما ويستعمل [illegible]
السكري والغذاء من لحم الفراريج والدراج والجدي مطبخة مبزرة بالابازير
الحارة والكزبرة اليابسة وتعليق الخرز اليشب على المعدة يقوي الهضم
ويمنع من اوجاعها فساد الهضم [illegible] الغذاء ان يكون اكثرها [illegible]
[illegible] ينفعل لضعف القوة الهاضمة فيه او قبل ما تنحرف او سريع الفساد وجوهر
كالسمك او لرداءة استحالته كاللبن او لفساد ترتيبه او لاستعماله في غير وقته او
لاتعاب وحركة عقيبه عليه او شرب ماء كثير وقد يكون لسبب في المعدة بان تكون
حارة بافراط فتحرق الغذاء او لرياح او لقروح [illegible] الاشتمال على الغذاء
او بانصباب عليها من الطحال او الكبد خلط رديء يفسد الغذاء كما يكون

لاصحاب المراقيا الفواق ويكون في المعدة لدفع ما يؤذيها اما برده كما
يعرض للمسافرين في البرد الشديد او [illegible] كما في الحميات المحرقة او تناول
ما يبرد شيئا كالكمون او الغليظ كا[illegible] على طعم لزج او لذة
كالحادث عن الصفراء الزنجاري او تناول الحامض وقد يكون لسيئ شديد
منتج واما يكون ذلك عقيب الحميات المحرقة واستفراغات المجففة ويعرف
الموذى اما المزاج فبظهور علاماته والمادي فبما يخرج من القي وبظهور
علامات المواد العلاج المادي بتنقية مادته بالقي او الاسهال
اما البلغم فماء الرازيانج [illegible] بعصارة الافسنتين او بطبيخ الفوتنج وملح هندي
واما الصفراوي فبالسفوفات المسهلة وطبيخ الفواكه ولينقع منها
ما يقوي فم المعدة كالورد والكزبرة اليابسة ثم يشتغل بتعديل المزاج [illegible]
بالادوية مبردات ومقويات في المعدة كالطلونيا للبلغم والكارة وفي
هذه الصفة زعفران وورد مصطكي سنبل من كل اربعة مثاقيل اسارون
مثقال صبر مثقال [illegible] ربع مثقال وكذلك ان [illegible]
ما يورث [illegible] ومطبوخ من افسنتين وقشور الفستق ونعنع وعود [illegible]
وقشور الخشخاش فان كانت المادة غليظة [illegible] على سكنجبين عنصلي

فان بايزه في ذلك عجيب واما الصفراوي واذا دفعنا شيئا والنعير
المطبوخ فيه قشور الخشخاش وبزر الورد المدقوق عليه قليل طباشير و
شراب الورد والتفاح الحامض بماء الورد او طبيخ بزر البقلة وشراب
التفاح وربما افتتح الى قليل كافور وطبيخ بزر بقلة بماء ورد وشراب
التفاح وشحم من الافيون مصلحة كزبرة مع زعفران لدفع عظيم واما
فالمستدعى ربما نفع فيه ماء الشعير المدبر بدهن اللوز وشراب الينبوع
افيون ويكثر فيه الخشخاش والبيمكرست لا ريحا دار والبرض على طول
الكيموس مما ذكرناه الغذاء البلغمي فالصواب الحض من الحمام والفوارغ والعصا
كل ذلك بزر الكرنب اليابسة والمصطكى والفلفل والدارصيني والزعفران
واما الصفراوي فالفوارغ اولم الضال فان كان الهضم قويا فالقرع
اوالاجاص مخترا امحنفا من بطيخا بالكزبرة اليابسة والترطيبة او ماء
او الحصرم او بالخشخاش والقرع او بالدرشاه وفي الكل لابد من الكزبرة
اما الادوية الموضعية اما البارد والبلغمي فيدهن السوسن او العسط
اودهن ورد بالسنبل والمصطكى والقرنفل والضماد من سنبل و
زعفران وسنبيج وسويق بماء القرنفل واما الصفراوي فالجواد

ويعتق اودهن البنفسج اودهن القرع مخلوطين بدهن الورد وماء الورد او
ودهن ورد مخلوطين وربما زيد فيه كافور ثم يبيض بيض مغسول وماء
الكزبرة الرطبة وجرادة القرع ودهن بنفسج وماء ورد وسنبلة كافور يستعمل
فاترا واما اليبس فدهن البنفسج ولعاب بزر قطونا اودهن الورد وبزر
قطونا وماء ورد وعسى ان يكثر الطيب والعطر وكل ما قلناه في تقوية
المعدة والحركات المرغوبة بالترغيب في تسكين الفواق المادي وكذلك
العطاس والقيء ودونهما حبس النفس والصياح القوي والارتعاد من
صب الماء البارد بغتة وخصوصا اذا رش على الوجه وكذلك مفاجأة
الغضب او الفرح والاكثار من السرحل المزبوجب الفواق في الوقت

القي والتهوع والغثيان

سببها اما خلط صفراوي او سوداوي كحرق
كالبعض لصاحب المرافيا اولرطوبة زفتية او سوء مزاج ساذج والكثرة
كمارا وتقيل فقد يحتمل العليل عذرة او طارئه اشياء مستقذرة للطعام
كالذباب اوتواتر القيء وفساد الهضم **العلاج** الادوية المانعة عن
الحامضة العطرة وجميع الادوية المشهية بالغة من الغثيان وتعلق
النفس والتهوع والقيء والسفوفات المركب من سماق وكزبرة يابسة

وورد وطباشير بالغ في تسكين القيء والتضمد بالقوابض نافع فان
اتفق مع القيء اعتقال من الطبيعة فالاعتوع ثم يهدى غاية وقد يستعمل
القوابض وتليين الطبيعة بالحقن اللينة وقد يعالج القيء بتنقية الخلط الذي
يلتق المعدة فينقطع القيء **امراض الكبد** علامات امزجتها علامات
الحارة عطش شديد وقلة شهوة والتهاب والصباغ البول ونضجه
بالمسخنات علامات البرودة بياض الشفتين واللسان وقلة العطش
وفساد اللون وجوع مفرط علامات اليبوسة يبس الفم والعطش ودقة
البول وصلابة النبض ونحافة البدن علامات الرطوبة تهيج الوجه
ورطوبة اللسان وترهل اللحم النيء سيف وقلة العطش علامات الامزجة
المركبة تركيب العلامات **ضعف الكبد** اكثره عن سوء مزاج بارد
ساذج او مادي ويعرف الضعف بحدوث الضرر في افعالها من غير علامة
ورم او ذبيلة ولون المكبود في الاكثر يميل الى صفرة وبياض وقد يكمد
عند افراط البرد ويلزمه في الاكثر وجع لين وقت نفوذ الغذاء فان كان
الضعف في الجاذبة دل عليه كثرة البراز ولينه وبياضه فان كان في البول
صبغ ونضج فالضعف في الجاذبة فقط وان كان في الهاضمة كثرت

المائية في الدم وكان ما يتصل الى الاعضاء غير منهضم واشبه لون
البول والبول على الهاضمة ادل والبراز على الجاذبة وان كان في
الماسكة لم يدم ثقل عند امتلاء الكبد غذاء ونقص الهضم بعد تحليل
وان كان في الدافعة قل تميز الصفراء والسوداء والمائية عن الدم وقل
صبغ البراز والبول وقلت الحاجة الى القيام ونقصت شهوة الطعام
ويستدل على سوء المزاج المضعف بعلامات الامزجة **العلاج** تعديل
المزاج بما فيه عطرية يقوي القوى وقبض يقوي جرمها وتفتيح يزيل السدد
والفصاح وتلطيف وكن تعد الادوية الحارة والباردة ودهن الزعفران
والزبيب مع الدارصيني وتفاح الاذخر والشراب الريحاني والرا
وحب الرمان والامبرباريس وماء الهندباء والهندباء نفسه بسكر
او عسل ومن المركبات شراب الدينارى والاصول وقرص الامبرباريس
والورد والطعام المتخذ من الزبيب وحب الرمان غاية **سدد
الكبد** اكثر حدوثها عن الحركة عقيب الاغذية وخصوصا الغليظة
كالحنطة وخصوصا ان كانت مع ذلك حلوة شديدة الانجذاب
الى الكبد كالخبيص والشراب الحلو فانه وان فتح سدد الرئة فهو يسدد

الكبد لسرعة نفوذه لا لان شراب وشدة جذب الكبد لانه حلو ومجاري
الكبد ضيقة فيصل اليها على مجاذبة فيسد واما الرئة فمجاريها متسعة
ووصول الشراب اليها بعد تصفيته اما من جهة الكبد عن مجاريها
الضيقة وبعد هضمه واما من مسام المجاري من المريء وقصبة الرئة
وهي ضيقة جدا وقد يحدث السدد عن الماكولات الفاسدة كا
الجص والطين وعن الفواكه الشديدة القبض كالزعرور وقد يحدث
عن الاخلاط اما لكثرتها او لغلظها او للزوجتها واكثر السدد في
الجانب المقعر لان ما يصل الى المحدب يكون قد تصفى ولان عروقه
اوسع وقد يلزم السدد كثرة البراز ولينه وان يكون كيلوسيا وثقل
في الجانب الايمن وهزال ويخالف السدد الورم بان الثقل يكون
اكثر وغير مختص بموضع من الكبد ولا يكون معها حمى ولا وجع في الاكثر
ولا يظهر للحس نتو ولا يتغير السحنة كثير تغير واذا كانت السدة في المقعر
كان معظم الثقل في الماساريقا وان كانت في المحدب كان
معظمه في الكبد **العلاج** ان كانت السدة في المقعر استعملت الادوية
المفتحة المسهلة كالراوند بماء الهندباء او بماء الرازيانج او الكرفس

الاصول مجموعة بشراب السكنجبين الساذج او البزوري بحسب ما يرى
من المزاج وربما خلط بذلك قليل من لب الخيارشنبر ودهن اللوز الحلو
ومن الادوية الجيدة شراب الديناري والسكنجبين بالراوند وان
كانت السدة في المحدب فالمنقي المدر كشراب الاصول وا
الساذج والبزوري بماء الرازيانج وقليل من لك البهر وان كانت
الحرارة قوية والعطش مفرطا فحلب بزر قثاء وخيار وهندباء بالسكنجبين
وقرص الانبرباريس جيد **الاغذية** مزورة زيرباج او هندباء مطبوخ بدهن
لوز محمض بقليل خل او مزورة حب الرمان او ملوخية بخل وربما احتيج الى
الفروج عند الضعف ومهما امكن ترك الخبز واللحم فهو اولى والاكارع
لصاحب السدد رديئة وان اقترن مع السدد اسهال مفرط فشراب
السفرجل لتقبضه وتفتيحه جيد او ماء الهندباء منقع فيه حب رمان وانبرباريس
وبزر ورد واياك ان تحبس الطبيعة بالقوابض فيزيد السدد ويزيد الاسهال

سدد الماساريقا صنف تسده يعالج بعلاج سدد الكبد المقعر **والريح**
في الكبد يدل عليها عدم الثقل والوجع المتمدد وتحدث لضعف
الهضم او غلظ الماكول **العلاج** يستعمل المسخنات القوية المفتحة المفرقة

والصندل وسفوفات ضماد سنبل وزر ورد وجادر من ... بماء القرنفل
مع قليل مسك وعود والحمام والشراب الصرف مضر يستعملهم **سوء مزاج**
الكبد سببه اما سوء مزاج مختلف فرداءة الغذاء او سدة او قروح
بعدها او ورم **اورام الكبد** تفرق منه وبين اورام العضلات
ان ورم الكبد هلالي والفرق بين ورم المقعر وورم المحدب ان ورم
المحدب قد يظهر للحس والمقعر يشارك المعدة ويزيلها ويوقف
الفواق ويفرق بين مواد الاورام بعلامات الامراض **العلاج**
اما الورم الحار فليبدا فيه بالفصد من الباسليق الايمن واستعمال
الرادعات من غير افراط في التبريد فيتحجر المادة ويخلط بالمادة
صفراوية فالحرارة على البرودة اكثر وليخرج الرادعات بما فيه تلطيف
وتفتيح لئلا يسد الرادعات الصرفة ثم بعد ذلك تخلط المنضجات
فاذا جاوز الانتهاء فالتحليل ولا تخلي من قابض لئلا يحلل القوة
وتنضج المادة تحليل لطيفها ويتحجر ... القوابض في الاضمدة
واياك ان تسهل والورم صاعد او يتزايد والورم يتغير في جميع الورم ...
الاسهال يحلل القوة ويضعف فاشتغال الطبيعة ... بالمرض

فعليك بالمتوسط الاشربة اما في الابتداء فماء الهندباء بالسكنجبين
الساذج او البزوري ان كان الورم صفراويا وقرص الانبرباريس الكبير
او قرص الورد او شراب الديناري وسكنجبين بحلب بزر قثاء وهندباء
وبقلة وخيار مستحلبة على سكنجبين او منقوع انبرباريس وحب رمان
وتمر هندي واجاص وزهر نيلوفر وبزر هندباء مستحلب بماء بزر قثاء
وقليل سكر او شراب نيلوفر وربما احتيج الى التبريد بمثل الكافور شربا
وضمادا وذلك عند شدة الاشتعال واما في التزيد الى الانتهاء
فيخلط بماء الهندباء والرازيانج او ماء الكرفس وكلما قرب المنتهى
بينهما ما فيه التفتيح واما في الانحطاط فماء الرازيانج قد نقع فيه زرور
وانبرباريس او قرص انبرباريس الكبير على شراب سكنجبين **الاغذية**
ماء الشعير بسكر ودوية سويق وسكر ثم الهندباء المطبوخ بدهن اللوز محمضا
بالخل او مزورة حب رمان او زيرباج **الادوية الموضعية** ضماد صندل
وزر ورد وماء ورد وسويق قل وبرادة قسبتي او زعفران ثم يترك
الصندل ويقتصر على الباقي ثم يقتصر على افسنتين وزعفران او زعفران
وعود يعجن بماء الورد واذا اردت الاسهال فلا شيء كالخيارشنبر بالمياه

المذكورة ودهن اللوز او مطبوخ من بسفايج وزهر خشبي وتمر هندي وغاريقون
وبزرقثاء وهندبا او افسنتين ممضوغ على زنجبيل وزبيب منقى اوراوند
ولا يؤت بالهليلج ولا السقمونيا و اذا اردت الادرار فاسقي في
بعض المياه المذكورة بزرقثاء وخيار وبطيخ واما الورم البارد فعلاجه
الملطفات والمنضجات والمحللات ولا بد من قابض لحفظ القوة وفي
الابتداء تقوي القابض وفي الانحطاط تقوي المحللات ويدخل في
واضمدة والبنل والعود والكاث والاسارون والزعفران والمصطكى
مثل حب الايارج ومطبوخ من قرطم وبسفايج مكد ستة دراهم افيثمون
وافسنتين وعرق السوس وحظل وبحده فما مكد اربعة دراهم بزرقثاء
وهندبا وانبرباريس وغاريقون وبزر الكرفس مكد درهمان يطبخ
ويصفى على خيارشنبر ثلثة عشر درهما سكر عشرون درهما راوند ودهن
لوز مكد نصف درهم **سوء القنية** هو مقدمة الاستسقاء ويحدث من
ضعف الكبد وسوء مزاجها فيصفر اللون ويبيض ويسمج الوجه والاطراف
والاجفان خاصة وربما فشى في البدن كله حتى صار كالعجين ويلزمه كثرة
النفخ والقراقر في البطن وعدم ترتيب مجرى الطبع ويعرض في الاكثر بعد

ضعف والبخارات المتصعدة وعلاجه علاج خفيف من علاج الاستسقاء
الاستسقاء مرض ذو مادة باردة غريبة في الاعضاء فتربوها
اما الظاهرة كلها او مواضع تدبير الغذاء والاخلاط والانواع ثلث
ارداها الزقي ثم اللحمي ثم الطبلي ويحدث الزقي عن كثرة المائية واقبلها
من الاكثر من الزبت والصفاق مجرى فتنضجها عند الحركة والانتقال
من جنب الى جنب ويكون لجلد البطن صفقا كالجلد المبلول الممدود و
المائية الى مسالك لا تليق بها عن مخرجها الطبيعي فيندفع الى غيره اما على
ترشح او البخر الذي يوجبه الاحتقان او لتفرق اتصال يقع في المجرى
او لانها لما منعت من المجرى الطبيعي عادت الى حيث كانت
منخوج حال كون الانسان جنينا ويبرز السرة جدا مستندة
فتنبعث الى البطن ويسبب كثرة المائية اما ضعف المميزة فيخالط
الدم فلا تقبلها البدن فيخرج ويوجب ما قبلها او كثرة شرب او وجود
دو بان يتبعه ورم المجرى المعتاد او انسداده ويحدث الاستسقاء
اللحمي عن ضعف الهاضمة في العروق والاعضاء وقد يسبق ضعف
بهضم الكبد والمعدة فيكثر الرطوبات في الدم فلا يلتصق بما يتولد منه

من الدم بالاعضاء فتربو وتلين لحمها واذا ضعفت الهاضمة الاعضاء فاما
الكبد وما سكنها او قوي جذب الاعضاء ويجب الاستسقاء في
واكثره مع برد الكبد وربما كان لقوة برد خارجي وبرد العروق او امراض
عرضت لها او سدد كما يكون عن اكل طين ويحدث الاستسقاء
الطبلي لفساد الهضم اما لضعف القوة او لغلظ المادة وعصيانها
عن القوة المتوسطة واستيلاء النهار باضا وقد يكون لقوة حرارة تحرق
الاغذية والرطوبات قبل استيفاء هضمها ولا يكون استسقاء
عن ضعف الكبد خاصة او بمشاركة المعدة او الطحال او المثانة
او الكلى **العلاج** يجب عليهم مصابرة العطش والجوع وان يترك
الخبز والاقليل من خشكار نضيج وترك الاغذية الغليظة كالهريسة
والرؤوس والبط واللحوم الا الكارع ويجتنب الامتلاء
ويقل استعمال الماء حتى ان رؤيته ضارة لهم وانما يستعمل بعد هضم الغذاء
قليلا عند افراط العطش ويلزمون الرياضات المحللة وركوب
السفن والنوم والجلوس في الشمس بل في تنور مسخن نحو جار ثم
ليستنشق الهواء البارد والسكنى قرب البحر المالح والتمرغ في رمل والا

بهما والعود الى الحجاز وليعتني باصلاح اكبادهم وادرار بولهم وتعديل
مجاري الطبع فيهم واحسانه حتى من افراط الاغذية ماء الهندبا بالسكنجبين
وقرص الانبرباريس الكبير ان كان هناك حرارة والاخلط بهما ماء الرازيانج
او ماء الكرفس وشراب الدينارى والاصول بالسكنجبين البزوري في
الانبرباريس او الورد او عصارة الغافث او الترياق الفاروق يستعمل
منه كل يوم قدر حمصة عشرة في احد وعشرين يوما ولبن اللقاح الاعرابية
الراعية للشيح والقيصوم وخصوصا اذا استعمل عوض الغذاء والماء
نافع جدا وقد وقع منهم جماعة في بلاد العرب فاضطروا الى اكل غيرها وكذا
ابوال الابل والمعز الاعرابية وقد عرض الامرة استسقاء مع حرارة
فاكلت من الرمان الحامض مع كثرة قبات وانواع المارزيول
لهم مسهلا اهم راوند بشراب سكنجبين من نصف درهم الى درهم مسهل
الصفراء الهليلج الاصفر وراوند وافسنتين مكد نصف درهم او
للسوداء افتيمون وغاريقون وهليلج اسود واسطوخودوس
مكد نصف مثقال او بلغم غاريقون وتربد مكد نصف درهم
هندي ربع درهم ويجب ان تخلط بهذه الادوية كلها مثل الزنق واكثره

مكه ربع درهم ويترك مدس الموز واذا احتجت الى افراط اسهال كثيره جاء
في اوقات ليلا يضعف قوى معدتهم واكبادهم مداهم قوة وبزر كرفس
والانيسون وزرنباج وبزر بنجنكشت وقصب وطيب وقرص الكاربريون علاجه
يستعمل وبعضها بحسب المزاج عاتراه من الاشربة والمياه المذكو
الاغذية تكون جيد الجوهر لطيف قليل الفضول كالفروج والدراج والنوا
من الحمام زيرباجا او سكباجا او بالزبيب والرمان الحامض والنعنع
او مطبخها مبزرا بالابازير الحارة كالدارصيني والفلفل والزنجبيل والمصطكي
والزعفران والكزبرة اليابسة الادوية الموضعية ضماد بعود المعو وافاه
البتر وبورق وخل وربما زيد فيه كبريت يستعمله صاحب الحمى على جميع بدنه
والنزف على بطنه والطحال على اطرافه واصبعه منه ملح وخل وسنبل
ويكمد بطن صاحب الطحال بالنخالة مع الجاورس والملح مسخنة ويمنع جميعهم الا
بالجاة والحمام المعرق واما الحمام الرطب العذب الماء فضار لهم جدا

امراض الامعاء الاسهال يكون اما من التناول واما من الاعضاء
والكائن من التناول اما لادوية مسهلة تكلف تناولها او لكثرة الاغذية
او وقت التناول العذاء لزج مزلق كالاجاص او لفساد نشع الطعم او لكم

ببعض المواضع عن النفع والاثقل الجديد

يعرف شهوة فاوقف توقّى من الطبيعة او لاغذية نفاخة تولد رياحا تبعث الى الاسهال
المعدة فتسوء الهضم وتدفع الغذاء ويعرف ذلك كله بتقدم اسباب
والاشياء التي يوصف عفونته والريح يكثر معه القراقر والكائن من الاعضاء
اما من عضو معين او غير معين والكائن عن عضو معين اما من الدماغ
بان ينزل منه ما يفسد الغذاء ويزلقه فيكون كسقوط النوايب وعقيب
النوم ومع علامات النوازل واما من المعدة فيختلف الحال اما قبلا
فيوجد النقدم وردائه ثم ان كان لضعف الهاضمة او بطلانها كان
مع ثقل يتقدم على الاسهال ويخرج قليل الهضم او عادمه او لتشويش فعلها
فيفسد الغذاء ويدفعه فاسدا او لضعف الماسكة فلا يقوى على
بقاء الغذاء فيندفع قبل الهضم ويخرج وفيه بعض ما ينفع قدر مدة الثقل
او لضعف الدافعة فيخرج قليلا قليلا متواترا الدفعة او لكثرة رطوبات
فيها مزلقة فيخرج الغذاء قبل وقته ويخرج معه رطوبات فقد يكون تلك
الرطوبات لزجة وقد يكون مالحة بورقية ويفرق بينهما بطعم الفم وقد يترك
الغذاء لتزوج في المعدة ويدل عليها وجع بزوال نزوال الغذاء ويتور
في الفم وقيح وقشور بحال بالفم واكثر ما يضعف المعدة من سوء المزاج

الذي هو البارد الرطب واما من الكبد والماساريقا ويفرق بينهما
وبين المعدي بان فيهما يكون المعدة قد استوفت فعلها وتمت كيفوسه
الغذاء ولا اضرب في المعدة والطبيب المجرب لايشتبه عليه لون المعو
بالكبودة والمعدي يكون كثيرا غير متصل واكثر المعدي نهارا واكثر الكبدي
ليلا والفرق بين الكبدي والماساريقي ان الكبدي يتغير معه اللون
والبول والفرق بينهما وبين المعدي ان الخلط المندفع عن الكبد
يكون كثيرا قليل المرارة غير مختلط بالبراز بل بعده من غير مغص وبه
الكبدي اما من الهاضمة بان تبطل او تضعف او يتشوش فيخرج الاسهال
كيلوسيا او رقيقا قليل او فاسدا مع عدم النضج في البول
او من الماسكة فيخرج وقد ازداد نضجا في الكبد جيدا ولم يطل بقاء الغذاء
في الكبد او من الجاذبة فيخرج غساليا او من الجاذبة فلا يجذب الكيلوس
الا ما قدرت عليه فيكون الخارج كثيرا كيلوسيا ويعرف الاوجع
المضعف بعلاماتها واما الورم او سدد فلا يتعذر المجذوب وتشارك
في ذلك الماساريقا لكن يفرق بينهما بعلامات مرض الكبد وحده
وبان الثقل يكثر في الكبدي وامثل الى الجنب وربما لم يظهر في الماساريقا

شفق اذا كانت السدة او الورم عند اطرافها من جهة الامعاء لاذ لاتصل
اليها ما يتغلها او لانقطاع عرق في الكبد او انشقاقه او قطع او قطع
من جرم الكبد عن ضربة او سقطة ويعرف ذلك بتقدم ذلك او لخلط حاد
اكال فيخرج الدم مع التهاب وحرقة وقوة عطش او يكون الاسهال
الكبدي لمادة فاسدة يحوجها الى الدفع ويعرف ذلك وبنوع تلك
المادة بما يخرج مع الاسهال من صديد او قيح او صفراء او خلط محترق
وربما ادى الى خروج قطع من جرمها الخبيثة لابد وسعه البارد واما
الامعاء فاما من الامعاء فما كان من سحج فسبب اما خلط حاد او دواء
يخرج في اسبوعين وربما بلغت القرحة الى ان يثقب الامعاء ويخرج الثقل
الى البطن وربما بلغ ذلك الى ان يجتمع الثقل في بطنه حتى كان مستسقيا
فيموت وفي الاكثر يتقدم ذلك الموت واسلم القرحة ما كان في الامعاء
الغلاظ واردأها ما كان في الصايم لكثرة عروقه وقربه من الكبد وكثرة انصباب
المرة اليه والسوداء تخرج في اربعين يوما وهو قاتل والاسهال السوداوي
الذي يغلي على الارض قاتل اذا وقع في ابتداء مرض او حال الصحة والبلغم
للاخراج في شهر او يشغل بالصبر يخرج الامعاء ويعرف ان السحج في اي الامعاء

بموضع الوجع وقوته فان وجع الدقاق اشد من وجع الغلاظ ايهون ومن البثرة
فان كانت دقيقة فهو في الاكثر من الدقاق وان كانت غليظة فهو من الاتي
الغلاظ والحادة والخراطة تدل ان قطعا على القروح فان كانت منتنة الريح
دلت على تاكل وقد يكون السحج عقيب الادوية المسهلة ثم هو سليم سريع
الى البرء في الاكثر وما دونه وقد يكون عقيب الامراض الحادة وهو ردي
قليل العلاج وقد يكون الاسهال المعوي بلا سحج فيكون اما من ضعف
الماسكة او لرطوبة مزلقة واما من البدن كالفضلات اجتمعت لسبب
ترك الرياضة او لبرد خارج او حابس للتحليل او حبس بواسير او قطع عضو او
قطع رعاف معتاد او لسدد في العروق فلا ينفذ الواصل من الكبد فتدفعه
الطبيعة اسهالا او من البدن ما هو على سبيل البحران فيكون مع علامات
الامتلاء وفرط القوة ويحصل عقيبه خفة وكل ذلك في قطعة من البدن
ما هو لذوبان فيكون مع الالتهاب والحمى ودقة وقد تبقى ذلك غايته والفلات
الهوابه وعدم علامات اذى في عضو بوقت اسهالا واذا كان الذوبان
ثم حمى كان صديديا غليظا مع دسومة ثم لم يتميز قوام الشيء متشابه
القوام وكذلك ذوبان الاورام الالم الا انه لا يكون مع دسومة واذا كان

لذوبان فلطخا وصديديا واما مائيا ومن البدن ما هو لاخلاط فاسدة تكرهها
الطبيعة فيدفعها وربما كان من خروجه الوان كثيرة الرائحة واما الاسهال
الكاين من عضو غير معين فقد يكون مدنيا لانفجار دبيلة من اي عضو كان
حتى من الصدر ويدل عليه تقدم الورم في ذلك العضو العلاج
يمنع اما بالمقبضات او الملطفات او المزلقات او مغلظات المواد
ويحتاج الى المخدرات وقد يمنع بجذب المادة الى خلاف وذلك اما
بالمدرات واما بالقيء او التعريق وتعليق المحاجم على الاعضاء العالية لجذب المواد
فكان بسبب المتناولات منع سببه وعولج اثره بما قلناه في التخمة
وفساد الهضم وما كان من الاعضاء فما كان من سوء مزاج عدل بضده
وما كان من انفتاح عرق او انشقاق او قطع او قروح او فساد اغذية او سدد
كبدية او ماساريقية او بدنية او نزلة او ضعف قوة بدن عولج بعلاجه
وذلك والمقبضات الصرفة في الاسهال سددية او ورمي وان تضع
على الكبد ادوية شديدة التبريد مع سدد ما فيكون ذلك سببا لعفونتها
ولا شيء خير من شرب السكنجبين الحامض فانه مع قبضه منفتح وكذلك ماء الهندباء
المستوي فيه حب رمان وبزر ورد وانبرباريس وسفوف الملطفات نافع

ليسدد وربما احتيج الى خلط ماء الهندباء بماء الكرفس او الرازيانج اذا كان
من حرارة والادوية الحابسة للاسهال العفص والاقاقيا والورد
والجلنار والصمغ المحمص والطين الارمني والطراثيث والطباشير والحماض
المقلو وحب الاس والعدس والكافور وحب الرمان الحامض
وعصارة لحية التيس وبزر قطونا وبزر كتان وبزر حمر وبزر لسان
الحمل مقلوة وكذلك الكمون المقلو والانيسون المقلو والفواكه
القابضة كالتفاح والزعرور والكمثرى والسفرجل والبسر والبلح وحب
النارنج وربوبها واشربتها وقد تستعمل هذه الادوية مشروبة وقد تستعمل
مع الاغذية ثقلا وقد تستعمل اضمدة واذا كان مع الاسهال
سحج فلا ايثار على المغريات كالبزور المقلية والطين الارمني وكذا
المركبات مثل قرص الطباشير الكافوري والحماض وسفوف
الطين ينفع السحج والمغص وسفوف حب الرمان يقوي المعدة
والامعاء والترياق للسحج ادوية شديدة القبض مشروبة وسفوفا
واضمدة رب الاس والسفرجل جيد له وربما زيد عليهما سماق
او سفوف حب الرمان او سفوف من عفص وسماق وقشور

الرمان يؤكل منه نصف درهم يسحق ويعجن بماء البيض ويجعل في
رمانة حامضة ويترك على الجمر حتى ينشوي ثم يسحق ويستعمل ومما يجرب
للورث قانصة النعام مجففة يبرد بالمبرد ويستعمل منها درهمان
برب سفرجل او رب اس وقد يستعمل من هذه الادوية حقنة
وماء الاس وماء السفرجل اذا غلي في دهن الورد حتى يبقى الدهن
وحده ويبل به خرق كتان ويوضع على المعدة والامعاء
نفعت وقد يزاد فيه قليل سنبل واقاقيا وربما احتيج الى استفراغ
الرطوبة المزلقة واجود ما يستفرغ به الهليلج الاصفر القابض ويحترز
في السحج من كثرة الحوامض وخصوصا القوية المحض كالسماق
المشترك للكبدي والبدني والمعوي من حرارة او خلط حاد
مع عطش بزر بقلة محمص مستحلب على شراب صندل وتفاح
او سماق او شراب رمان او ريباس وقد يزاد بزر قطونا محمص
مشروك بدهن ورد عند خوف حدوث المغص وايضا
الرمان عشرة دراهم قشر الصندل وبزر ورد وانبرباريس
الاس مكد اربعة دراهم ينفع في ماء حار او في ماء لسان الحمل او ماء الهندباء

ثم يصير ويشخب بماء بزر بقلة محمصة وكل شراب تفاح وقد يزاد قليل
طباشير وقد يقوى ببنبوق كافور وقد يلعق قبل شربه بشراب تفاح
ويبرد الكبد والامعاء بماء ورد منقع فيه صندل وبزر ورد
او ماء السفرجل او ماء آس ويوضع عليها خرقة كتان وقد يخرج بذلك
بالسويق ويستعمل ضمادا او قد يزاد قليل سنبل الطيب او زعفران ويلازم هذا
المدبر بحسبة ايام او ستة والغذاء فيها سويق بشراب تفاح
او صندل او ماء الشعير المحمص بشراب التفاح او وزرة حب الرمان
المدقوق او زيرباج بماء حصرم او حب رمان مدقوق او سماق او شعير
مقشور محمص بحسبها ثم ان كانت القوة ضعيفة فاذا اعتدل
المزاج قليلا وصلحت كيفية الخلط المندفع استعملت القوابض المقوية
كشراب الآس والسفرجل وما كان من الاسهال عن برد فشراب
الآس او ربه او جوارشن السفرجل القابض ورجل بذرقية سفوف
المقليانا وقرص العود جيد وسفوف من سماق وعذبه وكمون
وانيسون محمصين واقاقيا وسك وحب الآس وزرور د
وكندر محمص يدق ويستعمل منه بكرة كل يوم ثلثة دراهم برب الآس

غليظ لازج او قرحة او ورم او حيات وقد يكون السبب في البدن وقد يكون
وقد يكون لغذاء يولد ذلك وقد يكون بحرانيا فينذر بالاسهال واذا ابيض
البول في الامراض الحادة وقل ولم يكن هناك علامة آفة في الدماغ ولا في
شئ من الاحشاء فهناك مغص فعند وجب ان يتبع اسهال واذا اشتد
المغص اشبه القولنج وعولج بعلاجه **القولنج** وجع معوي يعسر معه
خروج ما يخرج بالطبع وقد يقوى فيقتل بخلاف الصداع واكثر حدوثه في
معاء قولون وسببه اما ريح تحتبس في طبقات الامعاء فتحبس كما تحتبس
بنفسه وكانها او رعت المعاملة ويكون الوجع صغيرا واما سدة
اما من ثفل يابس صعفة حرارة مفرطة في الامعاء او الكبد او الكلى او البدن
كله او يبس او فرط تحلل بعرق او ادرار او بطول احتباس اختيارا او لفقدان
المبنية للقوة الدافعة كما في اليرقان السددي او لاغذية جافة كالشواء
والقلايا واما سدة من ريح في تجويف الامعاء غليظ ممددة فيكون
مع خفة وانتقال من الوجع وتنوع في مواضع من البطن واستفاع بالجشاء
وخروج الريح بالكمية واكثر القولنج عن ريح او ثفل واكثر تولده عنهما
عن اكل التفاح والكمثرى والسفرجل والزعرور والقرع والخيار والقثاء

والارز والسويق والكعك والشراب الكثير والعنب والمدافعة بالنوم
وما يطبخ وكثرة الجماع على الاكل والشرب على الفاكهة والحركة عليها وحضور
الجماع على الاكل وقد يكون من سدة من خلط غليظ لزج كالبلغم وربما كان
من صفراء وهو قليل نادر وقد يكون لديدان كثيرة سادة وقد يكون
السدة من ضغط ورم في الكبد او الكلى او الطحال او في البطن في نفس الامعاء
ويسدها او في الامعاء نفسه فيعرف ذلك بوجود الورم وقد يكون من
التواء المعاء او زواله عن موضعه بفتق او بغير فتق واذا ابتدا القولنج
قلت الشهوة وخصوصا للحلو والدسم وكثر الغثيان والتهوع واحتبس
الريح والبراز وحصل المغص وضعف الهضم ووجع في الظهر والساقين
ثم يقوى الالم في الجوف وفي الاكثر يبتدي من اليمين ويشتد العطش لانسداد
فوهات الماساريقا فلا يصل الماء الى الكبد ولا يحصل بالشرب رب
العلاج اول شئ يبدا به الحقن وليكن او لا لينة ثم يستعمل الحادة وقد يغلط
بان يكون السبب السادة في اعلاء المعاء فاذا اجذب بالحقن الى اسفلها
عظم الوجع فيظن ان الحقنة ضارة فلا تمنع من ذلك ولتعد الحقنة
وربما كفى جوارشن السفرجل المسهل او التمري والاولى مع التي او الى الكمو

والسفرجل الاغذية للمسهولين ما ذكرناه للاسهال الحار واما الاسهال
البارد فالفراريج مطبخة ومشوية مبرزة ببزر ورد وكزبرة يابسة
او بماء السماق والكمون المحمص او مطبوخة بماء الحصرم وجميع الادم
لا يناسب المسهولين وانما يستعمل عند خوف العطش وكثرة
شرب الماء بل يجب ان يحتال في تسكين عطشهم والنواهض من الحمام
بالابازير القابضة فيه نافع للاسهال مع البرد وكذلك الدراج ويجرز
العتيق المغسول عن الملح او المشوي واطعمه بعد سحقه ناعما من مثقال
الى درهمين في بعض الربوبات او الاشربة او العصارات
القابضة قطع الاسهال وينفع جدا افضل انه اقوى من الانافح وتابع
مضرتها وينفع السحج واكثر مضرة للعطش فليتدارك بالطباشير المقلو
وبزر الرجلة محمصا او يستعمل بعصارة او يطبخ فيها واللبن الحامض اذا
طبخ حتى يزول مائيته وافضل من ذلك ان يطفى فيه الحديد المحمى او الحصى
المحمى واستعمل باصلح كيفية الخلط الحاد وقطع الاسهال في يوم
او يومين ويجب ان لا يستعمل من الحمى واذا اغتذيت المسهول ثم
برد خشنة قوة فلا يغالط
السحج وقروح الامعاء اكثر

مايكون مع اسهال وقد اشرنا الى اسبابه وعلاماته وقليل من معالجاته
في باب الاسهال ومن الادوية الجيدة اللبن المطبوخ فيه الحديد فتى بعد
مائية وقد يزاد فيه صمغ عربي ونشا وطباشير مقلوة وقشور الخشخاش
اذا سحقت ولعقت بشراب الخيار او تفاح او آس نفع جدا لعقة
جيدة شعير مقشر ارز مغسول محمص درة محمص لسان الحمل قشور
الخشخاش جلنار زرد ورد قطن حب الاس وورق بطيخ وبيض
ويتقوى بصفار بيض مشوى محلول في دهن ورد او شمع الاول
او سما معا ومن الصمغ العربي المحمص والنشا المحمص ودم الاخوين
والكهربا والبسد درهم درهم دواء قليد شعير محمص قطن وبزر ورد وقشور
الخشخاش بطيخ وبيض ويكل بشراب الخيار او بشراب اس او تفاح
وقد يستحلب به بزر بقلة محمص وقد يراد من البزور المحمصة ثلثة دراهم
او من سفوف الطين ثلثة دراهم وقد يزاد نشا وصمغ عربي وطباشير
محمصة وان كانت القرحة مع اكل وسحج الشيخ الى جاويها بمثل الكلا
او ماء الشعير ثم استعمال هذه الادوية المذكورة المغص
اما ريح محتقنة او فضل صفراوي او بلغم مالح حاد او سوداوي

ويكون الريحي اول وربما اعقب ذلك بغلى من سنا وبسفايج وتين
وزبيب منزوع العجم من كل واحد ستة دراهم برسيا وشان وهو لطيفة
عرق سوس ورازيانج وبزر الكرفس من كل واحد ثلثة دراهم وربما كفى
الماء الحار وحده او بالمصطكي او بمعجون النضيج والريحي يجب ان يتبع في
حقنة مثل سذاب والكليل الملك والبابونج وبزر كرفس وبزر رازيانج
والقرطم والقنطوريون وبيض الزباق الكبير وزباق المادبعة من البرشعثا
والفلونيا عند قوة الوجع جدا ويستف الكمون والانيسون والرازيانج
والمصطكي والكندر والكرويا اى هذه كان بالسكر ويكمد بالنخالة
والملح والجاورس والخرق مسخنة حقنة للريحي والثفلي بسفايج وسنا
وكرفس وسذاب وقطن وبابونج والكليل الملك ونخالة وقرطم من كل واحد
كف غاريقون ثلثة دراهم يطبخ في ماء درهم ماء السلق حتى يبقى نصفه
ويصفى على عسل وزيت عشرة دراهم بورق مثقال محمودة ربع درهم يستعمل
حارة حريفي الاغذية مرقة ديك هرم بشبث وحمص اسود ودارصيني
ومصطكي وفلفل او مرقة الزراريج او الزراريج بعينها ان كانت الشهوة
قوية الادوية الموضعية الكمادات المذكورة ويدهن الجوف بدهن ورد

وسنبل ومصطكي وعنبر ويغسل بالصابون والماء الحار بعد هذه الوجع بها
في الحمام الحار بعد هذه الوجع فاما ان كان من حرارة او يبوسة فالحقن اللينة
وشراب البنفسج بماء حار ولعاب حب السفرجل او بزر كتان والادوية
النافعة للقولنج بالخاصية هي هذه مرقة الهدهد وجرمه وايضا الحواطين
المجففة نافعة فيما ذكروا واما خرء ذئب الذي يكون من عظام اكلها وعلامة
ان يكون ابيض لا يخالطه من لون آخر وخصوصا ما طرح على الشوك فانه
انفع شيء ويسقى في شراب او في ماء عسل او يلعق في عسل بعد ان يعجن
على الدم او يطيب بملح وفلفل وشيء من الافاويه وان وجد في خرؤه عظم
كما هو فهو عجيب النفع ويذكر ان تعليقه نافع فضلا عن شربه ويامرون ان
يعلق في جلد نمر او ابل او صوف كبش يعلق به الذئب والثعلب منه
وجالينوس ممن يشهد مستغرقة تعليقها ولو في فضة وقد قيل ان جرم امعاء
الذئب او اخثاثه وحمت كان ابلغ من زبله وليس ذلك بعيد و العقار
المشوية شديدة النفع من القولنج وايضا ان يسقى قرن ايل محرق عند شدة
الوجع نافع ويزعمون انه يسكن من ساعته الدود وانواعها اربعة
احدها المتولدة في اعالي المعاء وهو طوال كبار وقد يبلغ قدر الذراع ويعرف

بعضه في المعدة ولذعها ومغص وغشي ويعرض من الطعام وخصوصا
الدسم وربما اوجب ضربان القلب كالغشي والخفقان وقد يحدث السعال
وسبب عظمها ان مادتها التي هي البلغم لم ينهضم بعد بجذب الكبد ولا
بعفونة الثفل وثانيها المتولدة من المستقيم ومن صغار كدود الخل العضد ولك
ولافراخ الثفل مادتها ويعرف بحكة المقعدة وثالثها المتولدة في القولون والاعور
ومن عوارض تسمى حب القرع ورابعها المستديرة ومادتها بين المادتين ويكثر
معها الشهوة بحيطها الغذاء ويحرك عند الجوع حركات منكرة قارصة موذية
والعلامات المشتركة للدود سيلان اللعاب ورطوبة الشفتين ليلا
وجفافهما نهارا لانتشار الرطوبات واغتذاء الدود بها فيظل صاحبها
برطب شفتين بلسانه مع صحو وتصوير اسنان وتوثب في النوم وصياح
وكلام وتملل وسوء خلق غالب من بتهيه واستثقال الكلام الكثير وكونه على
هيئة المغضب وغثيان على الطعام وترطب البراز العلاج استفراغ
البلغم وقتلها بالاشياء المرة او بالخاصية او باسكارها بمثل الكزبرة
اليابسة واخراجها بتليين الطبع والصغار بالفتائل والحقن المتخذة من
ادوية الدود ومن الحيل الجيدة في اسقاط الدود الادوية القتالة فانها

عاقبها خلا قويها ان يطعم صاحبها اللبن ايامًا ثم يجيعه ثم يجرع جرعا شديدا
ويخلط الادوية باللبن على تقدير ان لا يشمه ثم يشربه دفعة ساذا الملح والذي
استقصى قبل شربه قليلًا من الملح المدقوق المغلي من غير اتلاع وليكن غير الملح
والكزبرة فهيج الدود ويخرج اذا اسهلها طبيعة بما يرد اليها وبعده الادوية
مثل الشيح وورق الخوخ وماوه والوخيزك والثوم والترمس والقطران
والشونيز والنعنع والغوتنج والكرفس والسعتر والسعد والحاشا ومثل الافتيمون
وشحم الحنظل وحب النيل من المسهلات يستعمل اذا لم يخرج بنفسها ومثل الطرا
والكزبرة اليابسة والسماق من القوابض يستعمل اذا اقترن مع الدود
اسهال وبزر البقلة قتال وماء البطيخ قبل ان ينضجها والخل وحاضض خل
اذا الحيات صاحب الدود كل ليلة ينفع جدًا وقطع مادتها وخصوصًا العفص
الادوية وقد يستعمل الادوية الضمادة من خارج ضماد قيد ترمس ربى وصبر
وشحم حنظل مع ماء ورق الخوخ او الاجاص ويضمد بها حوالي السرة فان
كانت المعدة ضعيفة فليعجن بماء السفرجل او برب قيد للدود الصغار
شحم حنظل ونطرون وطحن قنطوريون وسرخس وافتيمون وبسفايج
وقسط وحرو وقشر اصل التوث مكذلك دراهم يطبخ ويستعمل برنيت

امراض المقعدة

امراض المقعدة كثيرة الا انها مجرى الفضلات والمهابة بالطبع لانها متلوية الى فوق وموضوعة الى اسفل وقوية الحس **شقاق المقعدة** يكون اما لحرارة ويبس ويعرف بالتلهب والجفاف واما لورم حار ويعرف بوجوده وبنتو المكان وقوة الالم واما للثقل بالبرز غليظ ويعرف بتقدمه واما البواسير المتشققة واما القوة اندفاع الدم اليها فيكون مع سيلان مفرط **العلاج** يعدل المزاج ويداوي الورم والبواسير ويحرك الدم وتلين الطبيعة بمثل شراب البنفسج لعاب حب السفرجل الا عند الاكار او مع بيض نيمرشت او اسفاناخ او مرورة تلوقيه الادوية الموضعية مرهم المقل ومرهم الشادنج او مخ البيض ومقل ازرق ودهن نوى المشمش او سنام الجمل ومقل ازرق وشمع احمر ويلطخ بقطنة فاترة ويكثر من الماء البارد ومن جميع الاشياء القوية الحموضة او العفوصة التشنج واعتقال الطبيعة ضار بهم **استرخاء المقعدة** يكون لبرد ويعرف ببرد ملمسها وبتقدم سبب مبرد كالجلوس على الحجر مدة او لرطوبة ويعرف برطوبتها او لورم ويعرف بالوجع او لقطع اصاب العصب عقيب ضربة او سقطة فيكون دفعة ولابد لها من الاسترخاء في العصب

او في العضل بتمدد ويكون مع صلابة **العلاج** يداوي الورم ويعدل المزاج ويقوي العصب وفي الغالب يكون من برد او رطوبة فطبيخ جيد طرابيث وبزر ورد وحظل وقشور رمان واس وقرظ ومرداسنج يطبخ ويجلس فيه ثم يدهن بدهن قسط مسخنا ويذر اليها اسفيداج وبزر الورد واس يابس ومقل ازرق وكمون واذخر وكندر ويحد كلها او بعضها بحب الآس **خروج المقعدة** يكون لورم فيعرض بعد رجوعها او استرخاء العضل الممسكة **العلاج** يعالج الورم ويجلس في الماء المطبوخ فيه القوابض المذكورة ويذر عليها القوابض بعد تدهينها بدهن قسط او دهن ورد تررفد بقطن ويعصب لترتفع فان لم ترتفد فيجلس في ماء طبخ فيه الملينات ومسكنات الوجع كالخطمي وقشور الخشخاش والبابونج وزهر البنفسج وبزر الخبازي **حكة المقعدة** يكون اكثر اما لخلط بورقي او حاري او لقروح او لدود وقد يكون مبدا البواسير **العلاج** ينقي البدن ويقتل الدود ويداوي القروح وينفع ذلك كله مسح المقعدة بالخل وحجامة العصعص **اورام المقعدة** اكثرها حارة عن دم صرف او صفراوي وقلما يكون مبتداة وفي الاكثر عقيب الشقاق او القروح او الحكة او قطع البواسير **العلاج** الفصد ويلطخ اولا بدهن الورد والشمع ومح البيض وربما زيد فيه قليل ماء الكزبرة الرطبة عند قوة الوجع او مرهم خل محلول في دهن الورد فاذا جاوز الابتداء فمرهم الدياخيلون والنطول بالمنضجات الملينة كالخطمي والبابونج والخبازي وزهر البنفسج ويجب ان تنظف ليلا نصير نواصير **البواسير** ينقسم الى ثؤلولية تشبه الثآليل الصغار والى عنبية مستعرضة مدورة ارجوانية اللون والى ارجوانية والى توثية رخوة دموية وايضا الى نابتة وهي احد والى غائرة وهي اردا وايضا الى منفتحة سيالة والى عمياء لا تسيل منها شيء واكثرها عن السوداء او الدم السوداوي فان تولدت عن بلغم كانت كالنفاخات لطولية والثؤلولية اقرب الى السوداء والتوثية الى الدم والعنبية بين بين ولابد فيها من انفتاح عروق المقعدة وسيلان دم البواسير لا يقطع الا اذا افرط وضعفت حركة النبض فان في سيلانه امانا من الاكلة والجنون والصرع السوداوي ومن الحمرة وذات الجنب وذات الرئة والسرسام واذا احتبس المعتاد منه قبل وقت خيف منه شيء من ذلك وخيف الاستسقاء والسل واذا اعرض لصاحب البواسير الرعاف او حيض انتفع

والدال المبسور بين الصفرة والخضرة **العلاج** تنقية البدن حتى بفصد الصافن وعرق المابض وحجامة ما بين الوركين واستفراغ السوداء وتصليح الطحال والكبد وتليين الطبيعة والادوية الموصوفة للباسورية منها مسقطات ومنها مفتحات ومنها حابسات للدم ومنها مدملات ومنها مسكنات الوجع وهي اما اشربة واما ضمدة واما نطولات واما بخورات اما المسقطات فانما يستعمل عند عدم الصبر على الحديد ولا يجوز اسقاط كل البواسير فيحبس ما كان معتادا من الدم ويورث ما قلنا من الامراض وهو مثل الدكك بردبك والعلد فيون وما اشبهها او اسودت وضع عليها بلاقة الكبريت فيسكن الوجع ثم اعيد المسقط حتى يسقط ونثر الزنجار يسقط التوتية وكمثها ثم كلس في ماء طبخ فيه القوابض والعدس وقشور الرمان والعفص وزر الورد والجلنار وربما احتيج الى تسكين الوجع بمثل طبيخ الخطمي والخبازي والبنفسج وربما استعمل السمن الكثير فعمل القوابض ثم مرهم الاسفيداج والمرتك واما المفتحات انما يستعمل اذا احتبس كثيرا وقوي الوجع ويدخل الحمام مرارا وربما فصد الصافن او عرق المابض ثم يمرخ بدهن سنام الجمل او مخ الايل

فن

اودهن بوزن المشمش المر او دهن الخوخ والمقل اوزادا او مجموعة ثم يستعمل المفتحات ومن هذا لحمام والقعد ومرارة البقر ومكون ورم وفصد الصافن وربما فتحها وحده واما الحوابس فمنها قوية كالزاجات ومنها دون ذلك كدم الاخوين والبسد والجلنار والكندر ووبر الارنب ونسج العنكبوت والاقاقيا والعفص ويجب ان يذر ويشد الى ان يحتبس والاحجار وشرابه عظيم النفع في قطع الدم من اي عضو كان وخاصيته ان لا يعقل الطبع واما المدملات فهي الادوية القابضة وقد ذكرناها واما مسكنات الوجع فقد اشرنا اليه واما الاغذية فيبعد عن كل غليظ وكثيف ومولد الدم والابراز والتوابل ويادمنوا اكل ما لين بعضه ويكون غذاؤه كالمح اللطيف اسفيداجة وجوذابه وح بيض النيمرشت بوافقهم **الزحير** منه فيض عن ورم حار او خلط لاذع صفراوي او بلغم مالح او برد نال الموضع او صلابته عن ركوب ومنه باطل عن ثقل بالبرد يجتبس موم الامعاء باحراجه بالعصر فيحاجه الامعاء الداخل دقيق العرف وبين الاغراس وبين الزوجه التي على سطح الامعاء الداخل فيوهم ذلك وخروج عصارة الثفل اسهالا فربما عولج بالقوابض

كاوينه

فصل

فصل في الفرق بين الحق من ذلك والباطل ان في الباطل يعرض نفخ في البطن والم في الظهر لازمة وربما كان معه مغص في الموضع بما نزول نوع ما يخرج وربما يخرج ذلك عند القولنج وقل الشهوة ويخرج ثقل مائي كالمغص واكثر منه في حال الرخير او قبله وتقدم الاغذية اليابسة الجففة بل ينفل ومن الحيل الجيدة في الفرق منها ابتلاع حبات من حب الخرنوب فان خرجت مفرقة او لا سيدة وكذلك عنده من البرفو كبزر قطونا **العلاج** اما الباطل فتليين الطبيعة بمثل شراب البنفسج بماء اصول الخطمي ولعاب بزر قطونا ولعاب حب السفرجل او معجون بنفسج بماء حار قد اغلي فيه اصول الخطمي وحب السفرجل وربما احتيج الى غسل حيار شنبر بدهن اللوز والكثيرا او رب السوس وقد يكفي فيه الماء الحار وحده ويشرب ويجلس فيه وربما احتيج الحقن اللينة وتجعل فيها مثل ازرق والغذاء مثل الملوخية والاسفيداج او خبازي او اسفاناخ واما الحق فما كان لبرد فيغير وطلي بدهن القسط ويكمد المتعدد والنجار والشرح بالخرق المسخن او النخالة المسخن ويجلس في ماء حار قد اغلي فيه كمون وادخر وبابونج وخطمي ويجلس على ارض الحمام الحارة او يجلس على ارض محماة كالاجرة او ليدخن بالمر

قال

العرف بالكون نفخ حبا شربا وبطولا وخصوصا للفقابض منه وما كان لحرارة او خلط حاد فنطول من قشور الخشخاش والخطمي وزر ورد ويجلس فيه والفتائل الرخير عند قوة الوجع ومرهم المقل وقيروطي بماء الكزبرة الرطبة وما كان لورم فالفصد وترك الغذاء يومين او ثلثة وعلاج الورم وما كان عن صلابة من ركوب فدهن الورد ومح البيض ومثل ارز ومغرة واكثر الرخير يشفيه التكميد والتنجير والتلطيف والنطول الحار وبصره البارد وكل ما يولد خلطا غليظا **امراض الكبد والمرارة** منها الاصفر والاسود واجتماعهما **اليرقان** تغير فاحش من اللون الى صفرة او سواد او اجتماعهما وسببه كثرة الصفراء والسوداء او امتناع استفراغهما او احدهما والكثرة قد تكون للاغذية وقد تكون لغير ذلك اما الاغذية فكل ما يولد الصفراء او السوداء بذاته او بسرعة استحالته واما غير الاغذية فاما لبرد بدن يحيل الدم سوداء او لحر يحيله صفراء او يحرقه سوداء وذلك اما لمزاج الكبد او لمزاج البدن كله او لسبب غريب كلسع الحارة والحية وضربة من الزنابير واما لافراط حر الهواء وبرده واما امتناع الاستفراغ فاما للسدة في مجرى الكبد الى المرارة او مجرى المرارة

الى الامعاء ويفرق بينهما بان الطبيع في الثاني منقص دفعة واما في مجرى
الكبد الى الطحال ومجرى الطحال الى المعدة ويفرق بينهما بان الشهوة في
الثاني ليسقط دفعة والسدة قد يكون لورم وقد يكون لغير ورم ومادة
الورم ليست عفنة والا اوجبت الحمى **العلاج** يعدل المزاج المولد
للمادة ويداوى الورم ويفتح السدد بما ذكرناه في امراض الكبد ويستفرغ
المادة الموجودة بالاسهال والقيء والتعرق بالحمام والجلوس في
الابزن الاشربة ماء الهندبا وحده او مع ماء الكرفس بالسكنجبين
البزوري او الساذج او ماء الرازيانج او السكنجبين وحده او مع شراب
ديناري او ماء شعير شراب الاصول للاسود السوداوي المستفرغات
راوند بسكنجبين واقوى منه غاريقون وراوند وبزر شاهترج ومسهل
لصفراوي ماء شاهترج مائة وسبعون درهما يطبخ فيه اجاص كبار عشرة
اعداد ثم هندبا عشرون درهما بزر هندباء وخيار وابزر باديس مكة ثلاثة دراهم
غاريقون درهم يغلى حتى يبقى نصفه ويصب على خمسة عشر درهما لب
خيار شنبر ونصف درهم دهن لوز حلو ونصف درهم راوند آخر للسوداء
طبيخ الافتيمون طبيخ الافيثمون واسطوخودوس وغاريقون ان

وراوند وفي ارمني مغسول مكة نصف درهم تورك بدهن لوز ويعجن بعسل خيار شنبر
حتى محل منقوع في سكنجبين بماء حار او عصارة الهندبا بسكنجبين وطلع بماء
حار المدوقات مما جرب البسيق اصول الحماض ويقام في الشمس ثم
يمشى حتى يحمى ويعطش ثم يسقى مطبوخ من برسياوشان وفوه ونعنع ...
يشتغل في الحال بالعرق الاصفر ودوام الجلوس في الابزن نافع الاغذية
مزورة زيرباج او سمك بزيرباج وليكن مع الخل او مزورة حب الرمان
او هندبا بالخل والسكر او هندبا مطجن بدهن لوز محمض بالخل او غير محمض او
ماء الشعير بسكر او قرص او خل او فروج بحب رمان وزبيب او زبيب بخل
... الفستق ... للادرار وقواطيس المجففة ... في الحال الادوية
الموضعية مما يغسل العين من الصفرة ماء الورد وماء الكزبرة واذا
كانت سدة الطحال من ثؤلول او التحام او لحم زائد لم يرج برؤه **ورم**
الطحال وصلابته ورم الطحال اكثره سوداوي ويعده الدم لكنه
يسرع استحالته الى السوداء لغلبتها على دمه وقد يكون من بلغم او صفراء
وسيما نادر الى واكثر ما يكون الورم في اسفله لثقل المادة ويفارق الورم
السنخ بالثقل وان الورم لوجعه المس والنفخ لسكنها وربما حدثت ح قرقرة

وسببها احتباس الرياح في المعاء المجاورة لمزاحمة اياها لورم ولهذا يعرض لهم
القولنج كثيرا وقلما يعتريهم النوازل ويعرض للمطحول ان يسخن كبده وركبتاه
وقدماه لانهزام الحرارة الى الاطراف عند انصباب السوداء الى المعدة
وان برد طرف انفه واذنيه لرقتهما وسرعة قبولهما البرد واذا عظم
الطحال جدا ضاق النفس وكبر البطن وضعف الكبد وتغير اللون الى
السواد والصفرة والكمودة ودقت الرقبة وتطاطات وكلما كبر
الطحال نحف البدن وكلما صغر سمن البدن **العلاج** يستعمل التدبير الذي
في اورام الكبد المعتبر القوة لانها ينكسر قوتها وربما بالكبد ولان
موضعه ابعد واغلظ جوهرا وصلابته وينفع جدا ان يشرب المطحول
من بوله بكرة كل يوم ثلث كفوف فزاني وترتب من عشرة ايام وقيل
ان تعليق البصل العنصل على المطحول يبرئه في احد واربعين يوما
الاشربة شراب السكنجبين البزوري وشراب الاصول وقرص الكبر
وشراب الديناري والسكنجبين الساذج او ماء الرازيانج والكرفس
بالسكنجبين العنصلي او سكنجبين عنصلي وشراب الاصول والزلا
الكبر نافع وخصوصا للسنخ فان كان معه حرارة قوية تحلب بزر

بزر البقلة وبزر القثاء بالسكنجبين الساذج وقشور النوع ... ودرهم
بالسكنجبين واما بزر الهندباء فقد قيل انه يضر الطحال الاغذية يجب ان يقلل
الغذاء ما امكن ويلطف ويحترز من كل غذاء سوداوي كالعدس والقديد
والكماة والباذنجان ويلزم الدجاج المسمن والفراريج وخصوصا المحمضة
والخل في بعض الاوقات بالبقل او بالسماق او منه بالكبر وبكبر خاصية
عظيمة شربا وضمادا الادوية الموضعية ضماد قيد ... واسقولوقندريون
له خاصية عظيمة في النفع شربا وضمادا ويستعمل خل عنصل بعد الحمية والتلطيف
والمداواة اياما ودخول الحمام ويطلى الطحال ... بذلك حتى قشره وربما
زيد فيه بورق وكبريت كماد للسنخ ... وكماد ... مجموعة
يسخن ويكمد بها وربما ينفع التكميد بالخرق المسخنة وحدها **امراض الكلى**
والمثانة علامات امزجة الكلى علامات الحرارة انصباغ البول
وحرقته وسخونة القطن وشبق وعطش وعلامات البرودة بياض
البول وقلة الشهوة وضعف الظهر وعلامات ... الهابط الى البدن
وسقوط الشهوة للجماع وضعف الصلب ووجع لين وعلامات
رياح او وجع وتمدد بلا ثقل وخفة على الخواء واستمال الوجع علامات

احوال المثانه علامات الحرارة احساس الحرارة في موضعها وقوة صبغ زايد
على ما توجبه مزاج الكبد والكلية والبدن كله وعدم المسخنات علامات
البرودة بياض البول كما قلنا في الكليه وكثرة الحاجة اليه واحساس البرودة
وعدم المبردات علامات اليبوسة بعدم الاعراض والاسباب
المجففه وقلة البول علامات الرطوبة سلس البول وغلظه والبارد
ينفعه الحار وعلى هذا القياس **الحصاة** الفرق بين حصاة
الكلى والقولنج قد يقع الشبه بين القولنج وبين حصاة الكلى بسبب مشاركة
القولون للكلية والفرق بينهما ان وجع الحصاة صغير كانه مسلة تبتدا من الاعلى
ينزل الى جنب لسبب الى جنب كال والقولنج يبتدي من اسفل الى اليمين
ثم ينبسط والقولنج يخف على الجوع والحصوي يشتد والقولنجي قد يكون دفعة
ويتحرك الى جانب والحصوي قليلا قليلا ثم يثبت والقولنجي قد ينفعه لين الطبع
وخروج الريح كثيرا والحصوي لا ينفعه ذلك الا بمقدار قلة المزاحمة والحصوي
يتقدمه بول رملي والظاهر والقولنجي تخم وغثيان وسقوط شهوة ورياح
حصاة الكلى والمثانة علامات حصاة الكلى ثقل في الظهر
ووجع ونخس ووجع عند امتلاء الامعاء بالزائد وبول فيه رمل احمر علامات

حصاة الكلى ثقل وحكة في اصل القضيب والعانة ووجعها وانتشار القضيب و
كثرة العبث به وتشهي البول عقيب الفراغ منه فاذا تعسر البول سهل بغمز
العانه وشيل الوركين او ادخال الاصبع في الدبر وتنحية الحصاة ويبول فيه
رمل رمادي والسبب المادي لها بلغم غليظ لزج او مدة او دم وسمانا
والفاعل حرارة قوية مجففة والكلوية حمرا لان مادتها اكثر دموية والمثانية
بيض الى الرمادية والصفرة والكلوية يكثر في المشايخ لان قوام الطبيعة ضعيفة
بخلاف الصبيان فان قوام الطبيعة قوية فيتقوى على دفعها من
الكلى الى المثانة ولا يتقوى اذا كانت في المثانة لانها في الطرف البدن
والمثانية في الصبيان والشبان اكثر لان قوامهم يتقوى على دفع مواد هم
الى اسفل الاعضاء والمشايخ اغلظ طلقا واكثر به حصاة الكلى تباين
واكثر من به حصاة المثانة نحيف والنساء يقل فيهن حصاة المثانة لسعة
مجرى بولهن وقصره وقلة تقاريجه ومن الناس من يكون لتولد الحصاة فيهم
ثوابت محفوظا بان مدة ستة اشهر الى سنة والحصاة مما يورث **العلاج**
ينضج المادة بالتي الكثير والاسهال للبلغم وتلطيف الغذاء والادرار في
بعض الاوقات لئلا يجتمع شي يقبل التحجر ثم يستعمل الادوية المفتتة وينبغي ان

يؤتى بها مدرة لتوصلها وذلك كبزر الكرفس والعوده فان المدرة وحدها المفتتت
مرة فينبغي ان يخلط بها ما يثبت في العضو مدة وليقوى عمله وذلك كصمغ
الاجاص وكل ما فيه سومة ولزوجة وقوة الوجع وخصوصا الحصوية
لخاف منه الورم والمدر يحرك المواد الى العضو الحصوي فينبغي ان
يخلط به مقويا للعضو كالسنبل والسنبل ولان الوجع يحل القوة فينبغي
ان يخلط بها ما يسكن الوجع اما بالخاصية كبزر الكرفس او بالتخدير كالخشخاش
والطبيعة باذن خالقها يستعمل كل دواء من جملة اللاين به ولنعد الادوية
الحصوية وهي الحسك والقسط وحب البلسان وعوده ودهنه قوي
والخشف واسقولوقندريون وبرنسا وشان ورماد العقارب ودهنها
عجيب ورماد الارنب والزجاج المنبع يسحق كالهباء ورماده ورماد قشور
البيض ساعة انقفاص عن الفرخ ورماد الكرنب والحجر الموجود في الاسفنج
ودواء ليس بذلك لقد تحلل له وهو ان يذبح تيس له اربع سنين اول تاتوه ان
العنب ويراق اول دمه وآخره ويترك الوسط حتى يجمد ويقطع صغارا
ويجفف في الشمس على منخل ويغطى بخرقة لستره من الغبار فاذا استعمل
منه ملعقة بماء الفجل والكرفس يفعل فعلا عجيبا والعصفور المسمى باليونانية

اطرا غوثيدطوس والطير المعروف عندنا بان يفضل على ما وصفوه
في الكتب ولعله هو الذي يعرف بصغر القول بالفارسية يؤكل شيا
ومطبوخا وملحا ينفع الحصاة جدا والخاص المجفف نافع وحجر اليهود
ينفع حصاة الكلى واما الادوية لحصاة المثانة فيجب ان يكون اقوى
من الكلوية لبعدها وصلابتها وهذه الادوية يستعمل بشراب السكنجبين
العنصلي او البزوري بماء الفجل او بماء الكرفس او بماء الرازيانج
وادوية تركب من هذه على هذا القانون المذكور ويجب ان يعالج
الا بزن والنطول بالمرخيات ليلين المجرى ويسهل خروجها فيمكن البو
قروح الكلى والمثانة الفرق بينهما بموضع الوجع والرائحة
المنكرة من المثانة مع اشتراكهما في خروج القيح والقشور ويكون في الاكثر
عن نضج حصاة وقد يكون من خلط لذاع وانفجار ورم **العلاج** ينقى البدن
بالتي والاستفراغ وامالة المادة الى الامعاء بتليين الطبع واصلاح الاغذية
غاسلة ولا الحريف ولا المالح ولا التوابل الحامضة ولا الشديد الحلاوة
وكل ما يستحيل خلطا حادا ويلزم النفقه كالرشا والملوخية والاسفاناخ
والماش بدهن اللوز وبقل اللحم فان لم يكن به فليقتصر منزوا او قسطه وجميع

ردية وخصوصا الجماع واستعمل بكرة كل يوم ماء الشعير مزاوجا مع السكنجبين
وربما احتيج الى التخدير لقوة الوجع وذلك بمثل قرص الكاكنج او شراب
اجاص او قرص كاكنج او بزر البقلة وقثاء ولا يبالغ في المدرات حتى
يحصل الشفاء **اورام الكلى** قد يكون دموية وقد يكون صفراوية
وقد يكون صلبة سوداوية مبتدأة او استحالة من الدموية الى الصلابة
ويسرع انتقال الدموية الى الصلابة وجميع اورام الكلية تسرع الى الصلابة
وكيف لا والكلية بيت الحصاة وايضا قد يكون عامة في الكليتين جميعا
فيعم الاذى والوجع وقد يكون في احديهما فان كان الوجع يجذب الكبد فهو
في اليمين وان كان يسارا ويجذب المثانة فهو في اليسرى ويعسر النوم
على جانب الكلية الوارمة فاذا نام على الجانب الآخر احس ثقلا معلقا من
الجانب الآخر وايضا فقد يكون الورم في جميع اجزاء الكلية وقد يكون في
ناحية الظهر وقد يكون في ناحية الامعاء وربما بلغ الى ان يوجب القولنج
واحتباس الطبع وقد يكون دائما بوجب الغشاء والورم الحار يصحبه حمى
لازمة او ذات فترات بلا نظام واقشعرار يحاكي النهاب وقوة وجع
وربما شاركها الدماغ فاختلط الذهن فاذا صارت دبيلة عظم الثقل والوجع

والحمى واذا انفجرت زالت الحمى وحصل نافض لتلذع المادة وربما اوجبت
حرارة ما انفجر منها واذا كان البول من اول الحمى رقيقا ابيض مع سلامة الدماغ
والاحشاء والكبد وعدم الاسهال فالكلية وارمة فاذا دامت الرقة
فالورم يجمع او يتصلب والورم البلغمي يكون فيه الثقل والتمدد وقصور
في افعالها اكثر وعدم التهاب وربما عرض ترهل والصلب يكون فيه
اقل مع خدر في الحقوين والوركين وضعف في الساقين **اورام
المثانة** تعلم حدوث الورم في المثانة واكثرما يكون حارا من دم او صفراء
او من انصباب خلط اليها وعلامته ثقل في العانة وانتفاخ ووجع ونخس وضربان
وعطش وبرد اطراف واحتباس البول وخصوصا مضطجعا او تعسره
واسهال عند القيام وقد يعظم حتى يحتبس الطبع فان لم يجمع ولم ينضج قتل في
اسبوع ويقرب النضج بنضج البول لان الطبقة تشتغل بالورم فلا ينضج
في البول الا بعض نضج والانفجار بسبول القيح **العلاج** يبتدأ اولا في
علاج اورام الكلى والمثانة بالفصد من الباسليق والاستفراغ وفي التحليل
وتليين الطبيعة واجتناب كل حريف وحاد والمدرات القوية الاثرة
ماء الشعير بسكر او بشراب بنفسج ونيلوفر ولعاب حب السفرجل او حليب بزر

بقلة وقثاء وخيار وقثاء على شراب اجاص وقرص حيا فاذا جاوز الايام الاولى
فماء الشعير الساذج بالسكر وشراب الهليون فاذا انحط فالمدرات كبزر البطيخ
والقثاء والخيار وشراب قرص حيا وقد يحتاج الى السكنجبين فان لم يكن الحمى قوية
فماء الشعير بالعسل للجلاء وبعض بزر البزور والمدرة الحارة كبزر الرازيانج
والكرفس وقد يستعمل مع بزر الخيار والقثاء والبطيخ ثم يستعمل المدملات كالنشا
والبطيخ والكثيرا او الصمغ المحمصة ودم الاخوين وبزر شلجم على شراب الورد
المسهلات ماء الهندبا ولب الخيار شنبر وسقمونيا ولب الخيار شنبر ودهن اللوز
او مطبوخ من سنا وبسفايج وزهر بنفسج وبزر قثاء وهندباء او اجاص وعناب
وسبستان وشاهترج يصفى على لب خيار شنبر ودهن اللوز الاغذية في
الابتداء ماء الشعير بالسكر او بشراب النيلوفر فاذا قويت الشهوة وضعفت
الحمى فاسفاناخ او قرع او ماش او ملوخية بدهن لوز الادوية الموضعية
اما في الابتداء فتطول على القطن والخاصرة او على العانة من ضمادات
ودقيق الشعير وزهر بنفسج وبزر كتان بطبخ ويطلى بماء ويضمد بنفلة وبعد ايام
يراد بالوجع والاكليل الملك وحلبة وشيء من البابونج كل يوم حتى
المنضجات وصدا عند التحليل والانحطاط **جرب المثانة** يدل

عليه حكة البول وحرقته ووجع شديد مع حكة ورسوب نخالي وربما سالت
جربات او دم **العلاج** ما قلنا في القروح **جمود الدم فيها** يعرض منه
كرب وغشي وبرد اطراف وسقوط نبض **العلاج** افراد مما ذكرنا في
الحصاة وربما كفى السكنجبين العنصلي ومما هو بالغ انفحة الحمار ومرارة ...
ودم الارنب وخصوصا في ماء رماد حطب الكرم او القيصوم او لبن
التين المجفف في نطول او زروق في شيء من المياه كماء رماد حطب
الكرم او رماد حطب التين او ماء رماد حطب القيصوم او ماء رماد طبيخ
السذاب او ماء الحمص **خلع المثانة** يكون عقيب ضربة او
سقطة على الظهر ويعرض منه سلس في البول او احتباسه **العلاج**
مخ الارنب اليابسة في شراب ريحاني او خصية الديك محرقة بماء فاتر
والغاليقيدة **برد المثانة** يحدث عن ضعف الهضم وتولد
النفخ او الاغذية النافخة **العلاج** يدهن العانة بالادهان الحارة العطرة
ويطليها بمثل ماء السذاب والتكميد بالنخالة المسخنة **حرقة البول**
الحادة البول وكثرة بورقيته وحرارة مزاج وكثرة صفراء فيكون البول
او قروح في مجاري القضيب فيخرج مع البول مدة او عدم الرطوبة المعدة

لتقليل حدة البول في نحول العضب واكثره كثرة الجماع فيكون حفافه
وعدم العصب والمدة العلاج ما ذكرنا في علاج قروح الكلى والمثانة
وبزربقلة وضمادات لحوار مع دهن البنفسج وكذلك لعاب
الحلبة وشيافات ماميثا ودهن ورد وبنفسج او كور عسر البول
سببه اما من المثانة لضعفها عن الدفع بسبب سوء مزاج حار او يابس
واكثره البارد او ضربة او حبس بول او ورم او لعارض في المجرى وذلك
اما اولي او بالشركة والاولي اما لسدة من ورم او تعقد دم
او خلط او مدة او علقة او حصاة والصغيرة منها بسد اكثر والكبيرة
بزوال سدتها بالتمايل يمنة ويسرة او لقروح بوضع فيه البول ولوجع
علته لمجرى البول والذي بالمشاركة لمثل ورم مجاور او ثقل يابس مزاحم
او ريح او رضية ارتفعت الى المراق فزاحمت العلاج اما الضعفي
فيعالج بالمدرات المعدلة للمزاج واما الورمي فالاستفراغ والانضاج
والادرار والحصوي والعلقي والذي عن المشاركة فعلاجه علاج سبب
والقروحي التحديد بمثل الاقراص الكاكنج ثم علاج القرحة والمدرات
الحارة هي مثل بزر الكرفس والشبت وبزره والفجل وماؤه ولسان

ثم بها المدرة
يتحلل تأثير قوي في تسهيل البول وماء الحمص وخصوصا الاسود والبزور
البارد كبزر البطيخ والخيار والقثاء ومثانة ابن عرس مجففة يشرب منها
ثلثة دراهم بشراب ريحاني فيبراه كذلك وزن درهمين من السرطان النهري
مع قابزراب ريحاني ومن حاليتة البرجد والملح الهندي مكد ربع درهم يستعمل
بماء حار وملح الطبرزد اذا ادخل في المنفذ لين الطبيعة واذروا اذا
ادخل في الاحليل طاقة زعفران او قملة او بقة ادر في الحال واذا ازرق
في الاحليل زيت شمت ودر العقارب البيض الذي لبيت برد ويمنع
جدا وفتح السدة واذا امن من القروح فليشرب البرور سكنجبين عنصلي
او بزوري واذا خيف منها فشراب الواسيا سلس البول
والبول في الفراش يكون اما لكثرة استعمال المدرات
كالشراب والبطيخ او لاسترخاء المثانة او العضل لسوء مزاج بدني او خاص ربي
واكثره البارد وقد يكون لفرط حرارة جاذبة الى المثانة وقد يكون لضغط
من ورم مجاور او ثقل يابس او زوال فقرة لسقطة او ضربة فلا تسع المثانة بولا
كثيرا لحتمع لتحج دفعه ويعين على ذلك في النوم كونه عرقا ولذلك يكثر
بالصبيان وربما قبلت القوة النفسانية لتاذيها بحدة البول فيالايجك

الدافعة الارادية الى البول كالمنامات التي يرا انه يبول في الفراش
العلاج ما كان بسبب حرارة فالقوابض البارد كبزر ورد وسماق والكزبرة
اليابسة والحصرم والبلوط وبزر الخس وبزر البقلة والكافور يستعمل حوتة
ومجموعة بشراب الرمان الحامض او لبن حامض وما كان لبرودة فالقوى
الحارة كالمسك والسعد والقسط والمر والاسطوخودوس والكندر
والكمون نافع ويوخذ الادوية وتجمع وتسحق ناعما لتغذ وتستحق بورد ومربا
بسكر بكرق وعيشه وزن درهمين والعذا اسماقه او حصرمية للحار وقد
بزرنا لا بازير الحارة للبارد او لحم مقلي بكزبرة يابسة الادوية الموضعية
دهن الورد في الحار ودهن البان والقسط في البارد وما كان لسبب
اخر عولج بمعالجه ومن يبول في الفراش يتعهد نفسه قبل النوم ولا يكثر
من الطعام فيمتلئ من الماء ويشيل نومه فيجعل مسجدا او غيره لك مما يحترم
ليتذكر ذلك او اجيلة الجيلة الخيال المبتول والمرتيعي منه ربع درهم
بالشراب على الريق فيبراه وكذلك قرص محموز من عجين فيه قليل من خرء
حمام بماء ورد ودماغ الارنب بشراب وكليته يدخل في ادوية ذلك
ديابيطس هو ان يدوم العطش وكلما شرب بال وسببه رداة

فليجتهد في تعيير المكان الذي يرى انه يبول فيه

حال الكلى لضعفها او اتساع مجاريها وقوة حرارتها الجاذبة فيجذب ما لا
يطيق حمله فيدفعه ولا يزال جذب ودفع وقد يكون من برودة ويكون
معه عطش لكن اقل وهو قليل نادر دام ديابيطس اورث ضعف واواهر
الكبد ونحافة البدن وربما اوجب الدقاق لعدم وصول المائية
الى البدن وقوة جذب الرطوبات العلاج الرطب والتبريد بجميع الوجوه بات
والفواكه والادوية الباردة القابضة والسكون في الهواء البارد وجميع
ما قلناه في سلس البول واذا اكلت ثلث بيضات قد نقعت في الخل يوما
وليلة نفع جدا تقطير البول حاله بين العسر والاسترسال وسببه اما
حدة البول فلا يمهل الى حيث تحتمع ولا يصبر الطبيعة على دفعه بالتمام او
ضعف المثانة او ضغط لورم او ثقل او قروح او جرب او فقدان
كما يعرض المبرسمين والمتبرسمين وقد يكون للبرد كثيرا ولهذا يعرض
في الشتاء العلاج علاج حدة البول وتقوية المثانة وازالة
الضاغط ومعالجة القروح والجرب وتعديل مزاج المثانة امراض
اعضاء التناسل علامات امزجتها اما الحار فشدة الشبق
وكثرة الشعر على العانة والفخذين وسعة عروق الذكر وظهورها وكبره

وكبر الانثيين وحدة المني وكثرته وسرعة الانزال واما البارد فاضداد هذه واما الرطب فرق المني وكثرته وضعف الانعاظ واما اليابس فضده وذلك مع حدة المني كلام في المني المني يتولد من فضل الهضم الرابع ولذا تضعف خروج المقدار الذي لا يضعف خروج اضعافه من الدم والقوة العاقدة في الذكورة والمنعقدة في الانوثة اقوى وجالينوس يزعم ان في كليهما عاقدة ومنعقدة لكن العاقدة في الذكورة اقوى والمنعقدة في الانوثة اقوى وليس كذلك والا لامكن التكون من مني احدهما وحده

في الانتشار سببه امتداد عصب الذكر طولا وعرضا لما يجب اليه من ريح كثيرة قوية تسوقها روح كثيرة شهوانية ويصحبها دم كثير ولذلك يحمر ويثقل ويكثر ذلك في النوم لكثرة الريح والروح في الشرايين لعدم تحليل التيقظ ويكثر في اواخر النوم لكمال الهضم فيشتاق الطبيعة الى دفع الفضلات ويعين على الانتشار كل ما فيه رطوبة غريبة يتولد منها ريح غليظ في العروق وكثرة استعمال يد العضو ويعطله تركه مدة وهزاله

في الشهوة سببها كثرة المني وحدته تشوق الطبيعة الى دفعه او كثرة ريح نفخ الذكر كما يعرض لاصحاب المراقيا او تخيل يحرك

في نقصان الباه سببه اما من المني بان يقل جدوثه او من العضو بان يسترخي ولا ينتشر او لقلة الريح والروح النافخ او لضعف الشهوة وقد يعوق عن الجماع اوهام كبغض المجامع او احتشامه او وهم سبق بالعجز عنه او دوام تركه فاسلمت الطبيعة كالابهر في الخاطر العلاج يجب ان يقوى البدن كله بالاغذية الحفيفة ان كان ضعيفا ويقوى القلب بالمفرحات ليبعث الريح والروح والكبد ليكثر مادة المني والدماغ لتقوى الاعصاب والشهوة والاشياء العطرة في ذلك مدخل عظيم وان كان السبب قلة النفخ اما لافراط البرد استعملت الدلك الضعيف والمرخيات بالادهان التي ذكرنا ثم الحبوب المنفخة كالحمص والبصل بالزنجبيل والدارصيني واما لافراط حرارة عدلت بالابزنات والنوافخ الباردة كالخوخ والباقلا واللبن وان كان السبب سوء مزاج عدل بما نذكره من الادوية الباهية ويجتنب كل ما يضره الباه كالتخم وكثرة شرب الماء وكثرة الاستفراغ بالفصد والحجامة وكلما يخفف المني او يحلل الرياح كالسداب اليابس والكمون والنانخواه والخردل والكرنب والفوتنج والعدس والحوامض لتخفيفها والمخدرات القوية البرتسيد

كالكافور والورد والنيلوفر وبزر قطونا وان كان السبب كثرة الحركة تدرج اليه وما كان لوهم احتيج الى ازالته والعلاج في تقوية الباه على الاغذية اكثر منها على الادوية اذ منها يتكون المني الادوية الباهية الجرجير والهليون وبزرهما وبزر الكتان والحبة الخضراء والكرفس وبزره والزم وحب الزلم والباقلا والحمص واللوبيا والقرع والدارصيني والعباب وحب الصنوبر والبندق والفستق والكثيرا والحليت وهو حار يابس وشرب مثقال منه بالشراب عظيم النفع للمبرودين والبهمنان والقسط وحب الرشاد وخصى الثعلب والمرزنجوش والشقاقل والزنجبيل خصوصا المربا والخولنجان والبوزيدان والسورنجان والمغاث والوركي والاستقنقور وخصوصا اصل ذنبه وكلاه وسرته وملح وبيض الحمام والعصافير والقبج وبيض الدجاج النيمبرشت ببعض الادوية كالزنجبيل وملح الاستقنقور وذكر الثور مجففا مسحوقا على صفرة بيض النيمبرشت او مطبوخا باللحم وجميع الادمغة وخصوصا التي للعصافير والحجل والدجاج والحمام ان يستعمل بملح الاستقنقور وقد ينفع من الخجل اليه ما فاتر عظيم فان ادمن اغتسل بماء بارد ولبن النعاج بحسب دوام تركيبه

نافع للمعتدلين ان يعتد بالطبخ وقد يستعمل منه بكرة كل يوم مقدار قدح وللمبرودين بالزنجبيل والشقاقل وماء العسل جيد وخصوصا بماء طفي فيه الحديد مرارا كثيرا والشراب الحديث والعنب الطري جيد وان شرب من عصارة جرجير ضيدرسكب ظهر نفعه في الحال ومن ادمن اكل العصافير وشرب اللبن عوضا عن الطعام والشراب لم يزل منتشرا كثير المني ومن المركبات المرتود يطوس ودواء المسك وثلث مثاقيل من جوارش البزور من ماء الحصرم ودواء الاستقنقور ومعجون الفلاسفة الاغذية لحم الضان بالحمص والبصل والحنطة والرشاد والباقلا مزودة مبزرة بالدارصيني والخولنجان وملح الاستقنقور والزنجبيل او جوذابة والجدي الذكر السمين والدجاج السمين والفراريج المسمنة والهرايس والعصايد والارز باللبن وخصوصا مع اللحم والمح بالهليون والبيض النيمبرشت والسمك المشوي والخيار والقرع والقثاء والخوخ واللبن كل هذه للمحرورين وكذا الرمانات الهندية والفواكه الرطبة كالعنب ويجتنبوا البقول المجففة كالخل واللوبيا والمالح والمحذر كالحبر والنعناع يقول المني ويغير الشهوة ولحم التيس الذي لا يستعمال الا الهرم

غاية وطبخ البقر غاية النقل مثل الفستق والبندق وحب الزلم وقلب
الصنوبر والنارجيل واشباه ذكرنا والحلواء فستق وقلب الصنوبر ولوز
بوصر وجوز يعمل بالسمن ويضاف من العسل مقدار الكفاية ومعجون
الجزر نافع الاخر الشراب الريحاني والشراب الحديث الحلو ويوخذ من جزر
الرمنى جزو وكيل وتين وشلجم مطبخ ويوخذ من باهاجو ومن الرمنى جزو وكيل
سكر ويستعمل الادهان والمشمومات دهن البان والزنبق والياسمين
والغالية بين يديه من ذلك كلها او بعضها الشرج والعانة والعقب
وقد يتخذ من الادوية الباهية حقن وحمولات فينفع واحتمال قليل من
شحم الحمار عجيب النفع حقنة رؤوس واكارع وحنطة والراح لحام جزو
مفاث وبوزيدان وشقاقل وقلب صنوبر مكدربع جزء يطبخ في التنور
ليلة كاملة حتى يتهرا ويضاف اليه لبن وسمن وشحم كلى الاستقنقور ودهن
النارد من كل جزء وتحتقن بها مستلقيا وما كان بسبب رخاوة العصب
فان كان يتقلص في الماء عولج بالادهان المذكورة وان كان لم يتقلص
لابرد **كثرة الشهوة** ان كان مع ذلك قوة وعدم تضرر بالجماع
فهي حالة مطلوبة وانما يعالج ما كان لامتلاء وبثور في آلات التناسل

وحكه كما يعرض للنساء حكة في فم الرحم فلا تهدا الا بالجماع واما من قوة اعضاء
المني وضعف باقي الاعضاء الرئيسة كمن دماغه وعصبه ضعيفان واعضاء
منيه قوية فان ترك الجماع اجتمع المني وكثر ما يفسد الدماغ بتبخره اكثر
وقبول الدماغ لضعفه وان استعمل تضرر عصبه ودماغه فهو لا يحتاج الى
اعضاء المني منهم ويكدر بمثل عصارة الخس والضمدة بزهر النيلوفر والتطبيل
بماء وترك الاغذية الباهية واستعمال الادوية المجففة للمني ويجب ان
تخلط بها ادوية باهية لتوصلها **كثرة الاحتلام** مع بطوء الانزال
وعدمه عند الجماع وضعف الشهوة وقلة القدرة على الجماع قد يكون
بعض بهذه الصفة لجمود منيهم فلا يهيج الشهوة ولا يتولد النفخ لفرط البرد
ولا يحصل انزال لجمود المني او يبطؤ جدا ومع ذلك يحتلمون لكثرة السخونة
المني عند النوم **العلاج** جميع الادوية الانزال لجمود المذكورة وللادهان
المذكورة في ذلك تنفع بان **سرعة الانزال** قد يكون لكثرة المني
لطول العهد بالجماع وقد يكون لحدة فيه لرقته وعند سعة المجاري **العلاج**
الاغذية الباردة الرطبة وكثرة شرب الشراب الممزوج واستعمال الجماع
كثرة الانعاظ بلا شهوة كثرة الارياح لرطوبة كثيرة وحرارة

فاترة عن التحليل **العلاج** ينفع فيه الاطلية والاضمدة المبردة ويجعل على
قطعة اسرب ونقيع الورد والنيلوفر والطين بالشرقوس وبجامع العفصي
والجاموسي والشيطل يابانا وغير ذلك مما فيه تغليظ الطبيعة بلا تسخين كثير
العنهوط وهو ان يكون كثير الشبق بغير المعقود فاذا جامع
استرخت لفرط الشهوة قبل الايلاج **العلاج** يقصد به قبل الجماع ويجلس في
طبيخ الاشياء القابضة المذكورة لاسترخاء المقعدة وكيتبس بالخمر العفص
المقوية للمقعدة **الابنة** يعرض لمن اعتاد ان يجامعه الرجال ومن يكون
قليل الحركة وقلبه ضعيف ونفسه ساقط وانتشاره قليل فمنهم من يتمكن
بذلك ان يجامع غيره فيلتذ لذة القذرة ومنهم من ينزل بذلك فيلتذ
لذة الانزال ومنهم من لا يحصل له واحد منهما لكنه يلتذ لحصول الجماع
وخصوصا في نفسه بقوله ولا سعد ان يحصل للرجال حكة في الامعاء
لا تزول الا بالمني كما يعرض للنساء في فم الرحم ولهذا قد يكون بعض هؤلاء
كثير النفس قويا على الجماع والمسكين من اتيان زوجته في الدبر غير امين وليد
ذلك **العلاج** العزب والحبس والاستهانة والتعاعد في همومهم وغمومهم
ومكالمات ومخاصمات وما كان عن حكة كما قلنا فاستفراغ الخلط الحاكة

وفي الاكثر يكون بلغما مالحا والاحتقان بالادهان المسكنة للحكة كدهن
البنفسج واللعابات وربما كان ذلك لمزاج المرض البقيض على القلب
ونقص للاعضاء صورة الذكران وربما كانت اعضاؤه اشكل من
الذكران **تدبير استكثار الجماع** يشتغل بتسخينه وترطيبه وتعوده
وتنوكه بالملابس المطرية ولبن الضان والبرشعثا على الغاشة وتقويته
ومن عرض من ذلك رعشة دهن ومرخ بما ذكرناه للرعشة ومن عرض له
ضعف في بصره دهن دماغه وسعط بدهن البنفسج وادخل الحمام وفتح
عينه في ماء العذب **عظم الذكر** الدلك بالخرق الخشنة
والدهن بالادهان الحارة ثم يلصق الزفت فيجذب عليه الدم ويكبر
ومما يفعل ذلك العلق والحواطين المجففة وضرب من اللباب **معالجة**
تختص بالنساء تضييق القبل عود ومسك وسعد
وراس ورتعل ورامك وقليل مسك يجعل في صوفة مغموسة في شراب
قابض واقوى منه بحيث يعيد البكارة عفص فج جزآن قشاح ادم
جزء يتحمل به في خرقة كتان مبلول بشراب قابض **سخنان القبل**
مسك ومسك وزعفران يغلى في شراب ريحاني ويبل به خرقة كتان ويحمل

وهو مطيبة مسخن والكرمدانة تثبيت النفع فرزجة كف المثلث لذاذات بيق من افتضى
في كبا وحليته او غسل املج او غسل نجن مستقونيا وعفص ويكون على
الذكر او ضيق الماخ **امراض الرحم** علامات امراضها اما الحرارة فبقلة
الطمث واصباغه اما الى الحمرة فيدل على الدم او الصفرة فيدل على الصفراء او
الى السواد مع نتن فيدل على العفونة ومع عدم النتن على البرد والسوداء
وبياضه على البلغم وكثرة الشعر وضعف النفس وسرعة النبض والصباغ
البول في الاكثر واما البرودة فطول الطهر ورقة وقلة وسواده للسوداء
وقلة شعر العانة وقلة صبغ البول وفساد لونه واما الرطوبة فزيادة الحيض وكثرة
سيلان الرطوبة واسقاط الجنين كما يفطم واما اليبوسة فالجفاف وقلة
العقر سببه اما من المني لقلته او فساده او كونه لم يصح
سيلان او نفخ او حصى او كثرة الجماع او مارف الاعضاء فلو تبدلت الزوج
علقت وقد يكون الفساد منهما معا على وجه لا يتعادلان وقد يتبوا حر
وخرج عن الاعتدال يعدل فتعالج اما من الرحم لسوء مزاجه واكثره من البرد
او لسدة او لميلانه او انضمام فمه او ورم او لرتقة او لرطوبة مزلقة او لمزاحمة
من ريح او لكثرة شحم الثرب واما من القضيب لقصره او لفرط سمن الرجل او المرأة

فلا يصل منه الا القليل او فرط طول مجرى المني في المثانة الطويلة واما الآفة
في المبادي كضعف الدماغ او الهضم واما الحفاظ اما باختلاف الانزالين
او تركه عمدا او عارض نفساني كالغم والخوف او الطارئ بعد الاشتمال
واثبت تعرف سدد الرحم بعدم وصول رائحة البخور المجرب الرحم او بعدم
الاحساس بطعم الثوم المتحمل في الرحم ولا برائحتها ويعرف كثرة الاخلاط
والرطوبات المزلقة بشكل محسوس ورطوبة الفرج ويعرف ميل الرحم بان لا يكون
فم محاذيا الفرج ولوجع يحصل عند المباضعة والانضمام يظهر للمجس والورم يكون
معه ثقل وانتفاخ وحمى وقشعريرة ووجع وربما شاركت المعدة فحدث
كرب وغشي وفواق وفي الرتقة كان الورم ويمنع النوم على خلافها والعاقر
اكثر ... العلاج قد ذكرنا ما يعين على الحبل
الحبل ينبغي ان يلزم الرجل المرأة بعد الجماع ساعة ليستقر المني واذا قام
عنها ان تبقى على حالها مضامة فخذيها واذا نامت على تلك الحالة فهو
اولى وليكن الجماع عقيب الطهر وفي الوقت الذي اشتهاه فان كان ب
العقر سوء مزاج عولج بضده واما الحار فالادهان واللعابات والاضمدة
الباردة توضع عليها او على القطن والمذاكير من الرجال والبارد والرطب

فهو الاكثر واستفراغ الرطوبات واستعمال مثل الترياق والمثروديطوس ب
الفلافلي ودهن البان والبلسان والسوسن واما اليابس فاللعابات
المرطبة والادهان المعتدلة في الحرارة والبرودة والاستحمام وشرب اللبن
وما كان لكثرة شحم عولج البدن ومن الحيل الجيدة في احبال السمينة ان تجامع
على هيئة الراكع وما كان لاورام الرحم او سدة او ميله فما ذكره في علاج
ذلك وما كان لانضمام فمه استعمل المرخيات من الادهان واللعابات
والمطولات وادخل فيه مثل من اشرب وغلظ وابا بتدريج واستعمل مثل
الكمون والكرفس والانيسون وكثرة جماعها وما كان لرياح فالكموني
وشراب الاصول او مياهها والشراب الصرف **ذكر الادوية التي تعين**
على الحبل شرب انفحة الارنب مثقال حاضرة التنفع وبول الفيل مجرب ولكن
عند الجماع او قبله وبزر السيساليوس جيد مجرب واحتمال الانفحة خاصة
انفحة الارنب بعد الطهر يعين على الحبل وكذلك مرارة الظبي الذكر بعده
ومن مرارة الذئب او الاسد قدر دانقين وايضا فرزجة من مسك و...
وخصى الثعلب ودهن البلسان ودهن البان ودهن السوسن كل ذلك
جيد **علامات المني المولد** هو الابيض الثخين البراق الذي يسقط عليه الذباب

ويأكل منه ولا يحكه كالطلع او الياسمين **علامات الحبل** والكائنة تتوافق الا
وخروج الذكر الى يبوسة وكانه امتص وينضم فم الرحم حتى لا يسع مرود ...
الى فوق وعدم وجع ما بين السرة والفرج قليلا وتكره الجماع وخصوصا الذي
بعد رحمه يعرض لها عند الجماع الم ولا تنزل وينقطع الحيض اوسيل وتيبس
ويعرض الغثيان والكرب والكسل وثقل البدن وصداع ودوار وظلمة
عين وخفقان وشهوة فاسدة بعد شهرين او شهرين وفساد لون وصفرة
وبياض اللسان وكل ذلك في حبل الانثى اكثر واعظم الحمل يغذى
بدم الطمث فزالت بهذه الاعراض ومن **العلامات** المجربة ان يسقى
ماء العسل وخصوصا بماء المطر عند النوم فان اصابها مغص فهي حامل والا فلا
وكذلك يبخر مرتفعة ثياب من قبح او اجابة شنوسه بعد ان تضوم بيوما
فان احست رائحة البخور فليست بحامل وكذلك احتمال الثوم على الخوي
فان لم تحس بطعمها او رائحتها فهي حامل وان احست فلا وقد يوجد في
بول الحبالى شيء كالقطن المنفوش وقد يكون صافيا يرى فيه كالضباب
وربما كان فيه كالحب يصعد وينزل وفي اول الحمل يكون الى الزرقة وفي
اخره الى الحمرة واذا علقت الصغيرة خيف عليها الموت وكذلك

او لنوض للحامل في حادة او ورم في الرحم سبب الاذكار وعلامة
غزارة منى الرجل وحرارته وخروجه عن اليمين ومواقعة الجماع وقت طهر ما
والبلد والفصل الباردان والريح الشمالية وسن الشباب دون الصبي
والشيخوخة والحبلى بذكر انشط واحسن لونا واصح شهوة واسكن
اعراضا وتحس بالثقل في اليمين وعظم الثدي الايمن اولا واحمرار
حلمته والتي حملت بالانثى كان ثديها ابيض ويكون اللبن غليظ
ابيض ووركب الرجل اليمنى اولا اذا امشت واذا قامت اعتمدت
على اليد اليمنى ويكون عينها اليمنى اخف واسرع حركة والذكر تحرك
بعد ثلثة اشهر والانثى بعد اربعة علامات اسقام الجنين كثرة اسقام
امه وكثرة استفراغاتها وجريان الطمث في اوقاته وجرور اللبن في
اول الحمل وضعف حركة الجنين او عدمها الاسقاط سببه اما باد من ضربة
او سقطة او وثبة شديدة وخصوصا الى خلف او حركة عنيفة من
غضب او حزن او طول المقام في الحمام او فرط حر الهواء او برده او
رائحة ماكول ولم تطعم منه واما بدني كالاسقام وفرط الخلو اما لفرط
جوع او استفراغ او فصد او فرط جماع او فرط الامتلاء والتخمة واما الحال

الرحم لسعة او لكثرة رطوبة فيزلق او لرياح او لسوء مزاج لحرارة محرقة او برودة
مجمدة واذا اعلقت التي فصدا اسقطت قبل ان يتم والمعتدلة البدن
التي يسقط في الشهر الثاني او الثالث يكون فم رحمها مملوة مخاطا
فلا يقدر على حفظ الطفل لكثرة نهوكه منها وعلامة الاسقاط ان يضمر
الثديان دفعة واذا اضمر احدهما وكانت حبلى بتوأم سقط الذي في جانب الضامر
تدبير الحوامل يمنع الحوامل الفصد والاسهال وخصوصا قبل الرابع من
الشهر لانه اول التكون وبعد السابع لان تعلقه يكون اضعف كالثمر
عند ابتداء تكونها وانتهائها فان لم يكن بد لكثرة الاخلاط الفاسدة
فالخيار شنبر محمود وان كان هناك سبب يوجب الاسقاط كسوء مزاج
او ضعف عدل مزاجها وقويت بالاغذية الصالحة وان كان لكثرة
رطوبة مزلقة وهو الاكثر فليترك المرق والفواكه والحمام المرطب وينقى
الرطوبات بالاسهال بالرفق والحقن والادرار والتعريق ضرب الادرا
والادوية الحافظة للجنين عن الاسقاط هي الادوية القابضة كالمفرحات
الياقوتية وغيرها والترياق والمثرودبطوس ودواء المسك والبهمنان
والدرونج والزرنباد وينبغي تليين طبايعهن لئلا يحتبس فيزحم الجنين

اى الثقل المحتبس يزاحم الجنين فيضغطه

ويتعهدن المشي الرقيق لتحلل فضولهن فانها تكثر لاحتباس الحيض ويحرم
عليهن الحمام والمثلثة والطيرة وكل منتن وكل مدر للحيض كالفوتنج والكمون
والترمس والحمص والشيرج والكرفس وربما كان يحرم السمك واللحم ينبغي لها
ان تغتذي بماء الحص والسفرجل والكمثرى في الشهوة والتفاح والرمان
والزبيب والشراب الريحاني كل ذلك جيد تسهيل الولادة
تدخل الحمام وتنطل بالماء الحار وتجلس فيه الى السرة ويعرق فرجها بالادهان
المزلقة وربما احتيج بها الى القبل ذكر الادوية المسهلة للولادة واخراج
المشيمة ان سقت المراة من منثور الخيار شنبر اربعة مثاقيل ولدت
مكانها والدارصيني يسهل الولادة والفاوانيا والحلتيت مع جندبيدستر
نافع وكذلك اذا امسكت المراة في يدها اليسرى مغناطيس او بخرت
بحافر الحمار او الفرس او بفقى السمك المالح وتعليق البسد على الفخذ الايسر
يسهل الولادة ويسرعها وقيل ان علق الاصطرك الافريقي على فخذها
الايمن لم تصبها وجع وقيل الخرقة المتخذة من الزعفران المسحوق اذا عقدت
على فخذها اخرجت المشيمة والبخور بسلح الحية او بزبل الحمام يسهل الولادة
لكن السلح ربما قتل الجنين واذا اردت اسقاط المشيمة فضع في الانف

من الوجع الذي قبل الولادة ٥

دواء معطس وامسك المنخرين والفم واذا دام الطلق اربعة ايام
فعلامات الجنين فليتحيل في اخراجه ليعيش امه وربما احتيج الى ادخال اليد
في الفرج وتقطيع الجنين ثم اخراجه واذا مال الوجع قبل الولادة الى العانة
والتقطع فالولادة سهل وان مال الى فوق او الى الصلب فهي عسرة
كثرة الطمث اما لامتلاء البدن من الدم ودفع الطبيعة له
وعلامته امتلاء الوجه والجسد ودرور العروق وان يكون البدن مع
سيلانه قويا واللون بحاله لا يتغير ولا يحبس ما لم يظهر ضعف في النبض
وتغير في اللون اورقة الدم وحدته وسرعة خروجه وصفرة لونه اما الغلبة
الرطوبة على الدم المرققة الماسكة افواه العروق واما لغلبة الخلط السوداوي دي
الحادة المفتحة افواه العروق كتفتيح الصفراء لها وعلامة كل واحد منها
ان تحمل المراة بالليل قطنة ثم ينظر اليها بعد جفافها فيظهر اليها لون
الخلط الغالب وربما يبقى عليها ذلك اللون بعد الغسل بالماء
او من البواسير في الرحم واما القروح في الرحم وما يعقب عسر الولادة
وعلامة البواسير والقروح وعلاجها يجيء في موضعها العلاج اما
الامتلائي من كثرة الدم واذا افرط فبفصد الباسليق وشد الثدي

ووضع المحاجم بالنار على اسفل الثديين ويسقى اقراص الكهرباء بالاشربة
القابضة المطفية المسكنة لثوران الدم كشراب الرمان والحماض وشراب
الفواكه ايضا العتيق الاغذية سماق بالفروج والعناب والحمص الابزار
وماء الرمان الحامض الفواكه الرمان المر والتفاح المر والفرو المسكة
للحيض المتخذ من السمك والجلنار والشب اليماني وبكار الصايغة
والعفص وقشار الكندر واقاقيا ودم الاخوين والطين الارمني
والصمغ العربي والكهربا وورق الاس يعجن بماء لسان الحمل والبيض
وتحمل واحد بعد واحد حتى ينقطع باذن الله تعالى علاج رقة الدم وحدته
مثل النوع الاول يسقى الاشربة والربوب الحامضة المطفية المغلظة
للدم والاغذية كذلك الا الفصد واما الذي لغلبة الخلط وهو البلغم
والسوداء فبسهلا تهما والتدبير الذي تقدم ذكره واما الذي حدث
عن عسر الولادة فعلاجه علاج النوع الاول من الاشربة والاغذية
والشيافات والادوية النافعة للقروح الشق في الرحم احتباس
الطمث اما لقلة الدم وعلامته هيجان البدن وصفرة اللون وتقدم
الجوع والتعب والاستفراغات كسيلان الدم والرعاف ونحو ذلك

واما لغلظ الدم من البرودة واما لكثرة ما يخالطه من الاخلاط الغليظة
وعلامته ترهل البدن وبياضه وغثيان الاخراد وكثرة البول البلغمية
البزاز وثقل النوم واما السدة في افواه عروق الرحم او من حر مجفف
متقبض وعلامته التهاب وجفاف الرحم او برودتها مجففة وعلاماته
بياض اللون وتفاوت النبض وبرد العرق وساير علامات سوء
المزاج البارد او من يبس تكثف في الرحم او قروح اندملت فغلظت
افواه العروق وافراط سمن ضيق المسالك بالمراحم العلاج التوسع في
الاغذية والدعة والنوم والحمام الى ان يرجع البدن الى حالة الطبيعي
ويكثر الدم في البدن اما غلظ الدم فيعالج بالادوية المسخنة الملطفة مثل بزر
الكرفس والانيسون وبزر الرازيانج والفوتنج والمشكطرامشيع ونحوها
يغلى ويصفى على السكر ويشرب وتقعد في المياه التي طبخت فيها
هذه الادوية فيها وتكمد ايضا بالافاويه من السنبل والدارصيني والسليخة
وحب البلسان وعوده والجوزبوا والهيل والقسط بعد ان يدق
ويطبخ وتصب في كيس وتوضع على العانة وتفصد الصافن قبل النوبة بيومين
اما السدة التي من الحرارة فيعالج بالمفتحات الباردة مثل بزر الهندبا

والراوند وبزر الخيار من شراب السكنجبين السكري والتي سببها البرودة
فالمفتحات الحارة الملطفة مثل بزر الكرفس والرازيانج ونحوهما ويخلط
في هذا اقراص المر واما الذي من يبس فيعالج بالرطبات من الاغذية
والاشربة واما الذي من الورم سنذكر عند ذكرنا الاورام واما القروح
فنذكره في موضعه واما التي من القروح التي اندملت وضيقت افواه العروق
فلا يتخلص منها المعالجة الا بالفصد واما الذي بسبب افراط سمن فعلاجه
الهزال والرياضة وسقي ما يدر عند قرب النوبة الزيق الرماد التي يخرج
عن فرج حاشي زايد عضلي او غشاء التي يمنع من الجماع سبب اما خلقي او
غير خلقي ويمنع الحبل والطمث ويعرض لصاحبها اوجاع شديدة وبلاء
عظيم عند الطمث العلاج بالحديد لا غير ان امكن نتوء الرحم حدوثه
اما من اسباب خارج من جذب مشيمة او جذب جنين ميت على غير ما ينبغي او
سقوط المراة من موضع عال على عجزها او لوقع شديد يعرض من ضعف واسترخاء
في الاعضاء فيزلق لذلك الرحم ويخرج الى الخارج واما من سبب داخل
رطوبة بلغمية لزجة يزلق منها الرحم وعلاجه ان يعرض للمراة وجع عظيم في
العانة والمقعدة والبطن والظهر ويعرض لها كزاز ورعشة ونفخة

بلا سبب ويحس بشيء مستديرا في العانة ويحس عند اللمس بشيء نازل لين
الحس علاجه ان كان لسبب رطوبة ازلقت الرحم وابرزتها من خارج
فنقي البدن بادوية مسهلة البلغم والرطوبة وتقطر الرحم بالدهن او الغا
ثم رد الرحم الى موضعها بفرزجة قد غمست فيها قليل من الشراب القابض
الذي طبخ فيه القرط والطباشير والعفص والخرنوب والاقماع في
اقاقيا وسك ورامك والمراة شايلة الوركين ويضمد العانة ونواحي
الفرج بعد ذلك بالادوية القابضة وشم الارايح الطيبة ومعاودة
هذا بعد العلاج وترك الفرزجة فيها الى ان يرجع ولا يعود فان كان
بروز الرحم من الاسباب الخارجية فعلاجه هذا العلاج من سقي الادوية
المسهلة وسيلان الرحم قد ذكر في العقر الرحا قد يعرض للمراة
احوال شبيه باحوال الحبالى من احتباس الطمث وتغير اللون
وسقوط الشهوة وانضمام فم الرحم وربما كان مع صلابة وتحرك في
بطنها حركة كحركة الجنين وحماكج مسل بالعرمية وليرة الب اما كثرة
مواد تنصب اليها مع شدة الحرارة واما ورم صلب عرض للرحم
واما الرياح غليظ والفرق بينه وبين الحبل الحق شدة الجسا وتو

البطن وتزيل اليدين والرجلين وان يكون قد جاوز الوقت الذي كرك
فيه الحيض ويشبه الاستسقاء ايضا ويفرق بينها بالحسا او الصلابة فيطلب
فيه وعدم العلامات الاخرى علامات الاستسقا العلاج يسقى
شراب الاصول بجبن بخوع ويسهل بالايارجات الكبار بعد الانضاج
وبعد الاسهال يسقى دواء الكركم وترياق الاربعة واستعمال ما يبدر
الطمث من الاشربة المذكورة في ادرار الطمث والحمولات وما يحلل
الرياح من الكمادات والمروخات واذا كان مع صلابة الرحم فيعالج
بما يجي في باب ورم الصلب في الرحم **احتناق الرحم** هذه علة شبيهة
بعلة الصرع والغشي السبب اما كثرة المني واحتباسه في وعيته فيبطل الحرارة
الغريزية ويستحيل الى كيفية سمية فيتقلص الرحم ويتشنج منه ويرتفع منه بخار
ردي سمي يتادى الى القلب والدماغ فيحدث منه هذه العلة واما
احتباس الطمث اذا طال به الزمان وكثر مكثه في الرحم فيعرض منه
ما يعرض من المني ولهذا المرض ادوار ونوائب العلامات اذا
قربت النوبة اشتكى الذهن وحصل كسل وضعف في الساقين وصفرة
في اللون ورطوبة في العينين وربما احتبست المراة شي يرتفع من

ناحية العانة الى ان يبلغ الفواد ثم تختلط العقل ويحصل الغشي ويبطل
الحس وينقطع الصوت والعرق بين هذه العلة والصرع ان العليل في
هذه العلة لا يفقد عقلها ويحدث اذا قامت بأكثر ما كان منها
الا ان يكون الامر عظيما ولا يسيل من فم العليلة زبد من سيلانه في الصرع
العلاج اما في حال النوبة فعلاج الغشي سوى شم الروائح الطيبة فان في
هذه العلة ينبغي ان يشم الاشياء المنتنة مثل جند بيدستر والكندش والحرا
والنفط وغيرها لان من شانها ان يحلل البخار البارد ويلطف وينزل
الرحم الى اسفل من الاشياء المنتنة وتشوقه الى الاشياء العطرة طبعا
ويمسح الرحم بالادهان الحارة فيها المسك والعنبر ويوضع
في الرحم الغالية فانها غاية في هذا الباب ويدلك القدمان والساقان
وتعلق المحاجم على الاربيتين وباطن الفخذين ويصوت في الاذن
ويحرك الشعر واما بعد النوبة فينبغي ان يسقى الاشربة اللطيفة ويغذى
بالاغذية اللطيفة ويسهل بالحبوب والايارجات الكبار والمقيئات
مثل المثرود يطوس والغياثي ويحوهما ثم بعد ذلك ان كانت
المريض ارملة فالتزويج خير لها ويدغدغ القابلة فم الرحم بالادهان

الطوة وما نزلت من الرحم رطوبة فاستفرغت بذلك اما السبب الذي من
احتباس الحيض بدر مشترك فيعالج بالمدرات التي ذكرناها في احتباس
الحيض **النفخة في الرحم** سببه سوء مزاج بارد يضعف فلا يحلل
ما يصل اليه من الغذاء الى الرياح فيحتقن فيه   في الاسهال بالايار
والحبوب ويسقى جوارش الكمون وشراب الاصول واستعمال الروائح
والتكميد بالادوية المسخنة المفتشة للرياح حكة الرحم قد يعرض من هذه العلة
من الاخلاط الحادة الصفراوية او المالحة البورقية او من السوداوية
الاكالة او من المني الحاد جدا **العلاج** تنقية تلك الاخلاط بالفصد
والاسهال ولطخ فم الرحم بالاطلية الباردة والادهان الباردة كثيرا
سورة المني بالادوية المبردة والاغذية الباردة مثل ماء الشعير والعدس
والملوخيا والخبازي والخس   حدوثها عن خلط سوداوي
العلاج استفراغ الخلط السوداوي وتعديل المزاج بالاغذية والاشربة
يعالج بالقيروطي المتخذ من الشمع ودهن البنفسج
ودهن بزر قطونا   ان كان قحلا او حكاك فعلاجه
ان يجلس العليل في ماء التمر ويحمل فرزجة من الكندر والانزروت

ودم الاخوين والشب وقشور الرمان وغيره مما ذكر في القراباذينات
المطولة ويحتقن بهذه الادوية مضافا اليه الطين الارمني وان كان
عن انفجار خراج يحتقن بدهن الورد والبنفسج والسكر حتى ينقى المدة و
يسكن اللذع ثم يحتقن بمرهم الباسليقون مع دهن الورد وان مالت
المادة الى المثانة سقيت البزور المدرة مع الخشخاش اجزاء سواء
والصمغ والنشا والكثيرا ورب السوس على الربع منها الشربة
ثلثة دراهم بشراب الخشخاش وان سالت المدة الى المعاء المستقيم
يحتقن بالعدس والارز واقماع الرمان والطين الارمني بدهن الورد
والاسفيداج ودم الاخوين وصمغ عربي وصفرة بيض مسلوقة بماء
بعد غسل المدة وتنقيتها بماء العسل ونحوه وان كانت مع وجع شديد
فاستعمال الابيون والزعفران محلولا بلبن الجارية ليسكن الوجع
واجب لئلا يسقط القوة ويفوت المصلحة **اورام الرحم**
اما الحارة فقد ذكرنا علاماتها في العقر وسببها اما بادية كضربة او سقطة
او كثرة جماع او خروق من القابلة او احتباس حيض او دم نفاس او
كثرة برد مكثف وقد يكون في عنق الرحم وقد يكون عنده فيمكن

او ادخلت القابلة ال... ... ... خلاف الرحم

واذا انفجرت في الدبيلة اشتدت الاعراض والحمى والوجع واما البلغمي فيدل
عليه الثقل والانتفاخ ولا يكون وجع معتد به وسهج الاطراف والعانة
واما الصلب فيدل عليه الثقل ويعرض وجع البول وهزال البدن
وضعف الساقين وربما عظم البطن كالمستسقي العلاج الفصد
والاستفراغ وليفصد اولا الباسليق ثم الصافن وخصوصا ان
كان السبب احتباس الحيض والنفاس ويمنع الغذاء ثلثة ايام
ويقلل الماء وليواظب الترك فهو اول ويتكلف السهر كلما قدرت
عليه ويجلس اولا في ماء عذب ودهن ورد فاترا وماء طبخ فيه القوابض
الخفيفة كالورد ويضمد بزيت انفاق وخشخاش قد نهرى بالطبخ
ثم يستعمل صوفا مبلولا بماء طبخ فيه الخطمي وحسك وبزركتان وبزر
ورد ولسان الحمل واكليل الملك ثم بعض العواقيق ويقتصر على الملينة
المحللة ودهن الحناء جيد وكذلك الترمس المهرى بالطبخ مع الشعير
المقشر ودهن الورد ولا يربط الضماد بقوة تعتصر واما الدبيلة
فان كانت في فم الرحم فليبطها وان كانت في قعره استعملت
المدرت الخفيفة كاللبن وبزر البطيخ مع شيء من اللعابات

حتى يجمع ويحدر ربما انفتحت الى فم ما باللبن والدخول وبعد ذلك
ينقى بغسل بماء العسل يفعل ذلك مرارا ثم تعالج بعلاج القروح واما الذي للبلغمي
فليكن رادعه اقل ويزداد محللا اقوى تسخينا واما الصلب فينفع
جميع الادهان الملينة كدهن الخيار ودهن الحلبة والشبث وشحم
الاوز ودهن الاقحوان والشمع الاحمر ومح البيض ومرهم الوسل
بالغ جيد ونطولات من الخطمي والخبازي والحلبة والبابونج ويضمد
بورق الخطمي مدقوقا مع شحم الاوز اورام الخصية وما يليها ان
الشرح ان كان الورم في الكيس دل عليه وعلى نوعه المشاهدة وان
كان في البيض عسرت معرفته والحار منه يكون مع حرارة الموضع وحمرة
وحمى لرياسة العضو وقد ينتقل المادة بالسعال الى الصدر وربما
فسد الكيس وسقط وبقيت البيضتان معلقتين ثم تنبت كيس الاول
والبلغمي يكون مع لين وقلة وجع والصلب تحس صلابته والريحي يكون معه
خفة العلاج اما الحارة فالفصد واستفراغ الصفراء وتليين الطبيعة وتقليل
الغذاء وهجر اللحوم وتعديل المزاج ويوضع عليه اولا دهن ورد وقليل
خل بدقيق الباقلا او الشعير او خل بدقيق الباقلا وماء ورد وعصارة

الصلب ا...

الهندباء والخس او الكزبرة الرطبة ونحوها ومع ذلك ينضج وبالباقلا فان
وقف ما عالجتم به فتبادر على الانضاج بمثل البابونج والخطمي والباقلا وبزر
الكتان نظرا لانضاجها وتفصيدا اقبلها وبادر ابعادها قوة والكمون
بالبرنت المرضوع الجيد واما البلغمي فبعلاج المنضجات كدقيق الحلبة
والباقلا بشراب وكذلك دقيق الباقلا او الشعير والكمون والبابونج
واكليل الملك ويقطر دهن الزيتون في الاحليل ثم يحب واما
فاستفراغ السوداء وتضميد بروفا رطب وشحم البط ومخ ساق الابل
ودهن الورد او دهن السوسن واما الريحي فالتكميد بالجاورس
الملح والنخالة المسخن الفتق يكون اما لانشقاق الغشاء ونعود
بين الجسم فيه كان محتبسا داخلا قبل الشق او لاتساع الجرابين الذي هو
الانثيين والخواق ما بينها فينفذ الى كيس الانثيين اما ثرب او
حجاب واما امعاء وخصوصا الاعور او لم يدخ غليظ ويسمى ذلك
قيلة او رطوبة مائية او دموية او غيرهما ويسمى ادرة وربما لم ينزل الى
الكيس بل احتبس في العانة فيسمى ذلك ويكل ما يبس في الكيس
باسم العام وهو الفتق وما كان فوق السرة فهو اردى لان النافذ

قد يكون من الامعاء الدقاق ويوجب كثيرا اعراض الايلاوس و
الاستسقاء والاتساع اما رطوبة مرلقة او مرضه عامضه باوثبه اوصحه
او سقط او قي عنيف او ريح قوي ممددة او جماع على الامتلاء او
في المرأة الرجل او حبس نفس او قرع العلاج يحرم عليه الامتلاء والحركة
والقوية حتى الصياح والجماع واشد ذلك ما كان على الامتلاء فان لم يكن
بد من الجماع فبعد الشد بالرفادة المعروفة ويمنع الاغذية النافخة
والاستكثار من الماء والمرخيات حتى الحمام فاذا اكل استلقى ويكون عند
الجلوس والقيام مسدود الفتق ويجتهد في الجام الشق ان امكن
والا فيحفظ لئلا يزيد وقبل ذلك يرد ما انفتق فيه ان كان معا او ثربا
او يحلل ان كان ماء او ريحا ويمنع مادة ذلك بالتدبير الجيد والاستفراغ
والافراد على كل ما ذكرناه والادوية المحمية من القابضة المغرية
كجوز السرو وقشوره والاس وبزر الورد والشب اليماني والسماق
والعفص وقشور الرمان ينفع هذه او بعضها مع بعض المغرية
كالانزروت والصمغ والكندر والاشق والمقل يعجن بماء الاس
والدبق او بمح البيض ويلصق فاترة وقد ينقعان بانه

مرهم من اراد الفتوح في

بالعنه

غ

ق

والادوية المحللة ودهن المذكورة لتحليل مادة الاستسقاء وربما احتيج
الكي في البرص والماسي مثل الترياق والمثرود يطوس **قروح**
الذكر اما الداخلة فما ذكرناه في قروح المثانة ويقطر في
القضيب لبن امراة ترضع جارية بدهن البنفسج وشياف مامينا
وليغتذ بما يولد غذاء لزجا كالحنطة والارشا واما الخارجة فمرهم من
زنك واسفيداج وخل ودهن ورد وحب الرمان الحامض
بزاسم صلاح الغذاء وتعديل المزاج واستفراغ الخلط الغالب
الحدبة ورياح الارحام يعرض ذلك للصبيان كثيرا اذا
اطعموا قبل الوقت فيهيج موادهم ويتولد منها الرطوبات الغليظة
فتميل الى الفقرات ويدق الساق من صاحب الحدبة لانسداد بعض
مجاري الغذاء وسبب الحدبة رياح الافرشة اما بادكرة او سقطة
واما بدن كرطوبة ينغلج واذا مالت الفقرة الى خلف فهو حدبة المؤخر
واذا مالت الى قدام فهو حدبة المقدم ويسمى التقصع وقد يميل الى
جانب ويقال له الالتواء **العلاج** استفراغ الرطوبة المزاحمة وتعديل
المزاج ورد الفقرات ويعالجون بعلاج الفالج بالكمادات والادهان

الداحس

والادهان وغير ذلك **وجع الظهر** قد يكون لبلغم وبرد ويعرف
علاماته اشتداده عند السكون وفي الليل وفي الشتاء وبرد
اللمس وقد يكون من تعب من حمل ثقيل او حركة او جماع او ضعف
في الكلى او ورم او حرارة او وجع آخر وقد يعرف علامات ذلك
وقد يكون لامتلاء العرق العظيم الممتد على الصلب كما يعرض عند
احتباس الحيض او دم البواسير او المني لطول العهد بالجماع ويعرف
ذلك بتقدم سبب واشتداد الوجع طولا وعلامات الامتلاء وقد
يكون لاحتباس الثفل لراحة ويزول بزواله **العلاج** اما البلغمي فاشربوا
البلغم مثل حب الايارج مقوى بشحم الحنظل الاشربة شراب السكنجبين
البزوري بماء عرق السوس او سكنجبين عنصلي او شراب الاصول
او ماء الكرفس بسكنجبين بزوري او مطبوخ من حمص اسود ودوخ في
ماء حار مصفى على سكنجبين عنصلي الاغذية الزوابح والفوانيج
من لحوم الشبث او الحمص الاسود والطبيخ الادهان دهن
القسط والسوسن او السذاب وبدلك الظهر بها او كمان مشبه
ودهن بعض الشحوم والادهان الحارة وما كان عن امتلاء العرق

وجع الظهر

العظيم فالفصد به في الحال او الجماع ان كان لاحتباس المني وما كان
لتعب عن حركة عنيفة او فرط جماع فما ذكرناه في تدبير فرط في الجماع
وما كان من امراض الكلى فما ذكرناه في علاجها **امراض الاعضاء**
الطرفية الدوالي هو اتساع عروق الرجل لكثرة ما ينزل اليها
من الدم السوداوي او البلغم او الدم الصرف ويفرق بين المواد بعلامة
وباللون وبالتدبير المتقدم **العلاج** الحمية عن كل ما يولد المادة والفصد
من الصافن والمقل بالبع واستفراغ السوداء والبلغم والايارج فيقرا بالحجر
الارمني بالبع وكذلك طبيخ الافيثمون او حب ماء الجبن وباللبن الحليب
فان زال والا احتيج الى اخراج العروق المنتفخة وشقها طولا وتسيل
ما فيها او قطعها بالكلية وكتمانها بثقل الادوية القابضة لئلا يتولد
مرة اخرى وربما يخاف من ذلك حدوث الماليخوليا والاوجاع
السوداوية **داء الفيل** زيادة في القدم والساق في شبه
رجل الفيل وسببه كثرة السوداء وقد لا يكون متقرحا وقد يتقرح وقد
تتأكله وقد يحتاج الى العلاج القوي العنيف بعد والى **العلاج** يبدا
بالفصد والاستفراغ للسوداء ثم استعمال الادوية القابضة

والربط وقلة المشي ولا يقوم الا مربوط الرجل واكثر ما يعرض للرواجل
او دوام الميل للحمالين والقوامين بحضرة الملوك والسعاة
اوجاع المفاصل السبب المنفعل هو العضو القابل اما لضعفه
خلقة كاللحوم الغددية او لسوء مزاجه واكثره البارد واما الحرارة
الجاذبة وخصوصا اذا اشتد بها الوجع بالحركة واما لوضعه اسفل حيث
المواد ترسل اليه بالطبع والسبب الفاعل هو فضول اما في البدن
كله او في الاعضاء الرئيسة ساذج او مادي ذي قوام كالخلط او غير
ذي قوام كالريح بسيط او مركب واكثره عن بلغم ومرة ثم دم ثم صفراوي
المادة عن سوداوية والسبب الاول سعة في المجاري خلقة او لعارض
وحدوث مجاري لم يكن احدثتها الحركة او التخلخل او السمن او او
واكثر هذه الاخلاط من فضل الهضم الثاني والثالث والسبب الذي
كثرة الاوجاع في المفاصل انها تجويفات تحتبس المواد وكثرة الحركة وهي
ضعيفة المزاج لبردها ولانها طرفية بعيدة عن المدبر الاول وقد يطع
احتباس الخلط في المفاصل الى ان تحجر ويثبت اللحم بينها وخصوصا
لحار المزاج وهي من الامراض التي تورث وسبب كثرة المواد اما

الاغذية وسوء الهضم او ترك الرياضة او الرياضة على الاكل وكثرة
الجماع وخصوصا على الاكل والشرب وحبس المستفرغات المعتادة
والشراب على الريق واكثر من يعتريه المفاصل يعتريه اولا النقرس وكثرة
اوجاع المفاصل في الربيع لحركة الاخلاط وفي الخريف لبرد الهواء وتقدم
التخلخل في الصيف **عرق النسا** هو وجع مبتدئ من الورك
من خلف وينزل الى الركبة وربما بلغ الكعب وكلما طال زمانه طال
نزوله وربما امتد الى العقب بحسب كثرة مادته وقلتها وينزل معه
الرجل والفخذ ويضعف الانكباب ولتسويته القامة وربما الخلع بسببه
طرف الفخذ وجميع اوجاع المفاصل وغيرها لا يعود بسرعة اذا استوصلت
مادتها الا عرق النسا فانه يعود بسرعة واكثر ما يكون مادته في
المفصل او لا ثم ينتقل الى العضلة العريضة وقد يكون فيها اولا واما
وجع الورك فهو ما يكون الوجع ثابتا ثم ينتقل الى عرق النسا
ويكون في الاكثر عن ضعف الورك بسبب طول الجلوس على شيء صلب
او لفرقة بلحمة او طول الركوب واكثره عن بلغم خام وقد يكون استفراغا
من اوجاع الرحم او اطالت قرب عشرة اشهر **واما النقرس** فهو

يبتدئ من الاصابع خاصة الابهام وقد يبتدئ من العقب او من
اسفل القدم او من جانب منه ثم يعم وربما صعد الى الفخذ وانما يكون
في الرباطات والاجسام المحيطة بالمفاصل ولهذا لا يعرض لهم شيخ
والخصيان لا يعرض لهم النقرس ولا الصلع والمنقرس يطول صيفه
حياته ولا يعرض لصبي ولا امراة الا ان ينقطع طمثها وما كان عن سوء
مزاج ساذج حدث قليلا قليلا بلا ثقل ولا ورم ولا تغير اما المادي فالدم
يكون مع حمرة لون الا ان يكون غائرا جدا وتمدد وثقل وضربان
والصفراوي يكون مع حرارة وصفرة ووجع ناخس ويكون الثقل والتمدد
قليلا والبلغمي يكون الوجع لازما مع قلة الالتهاب وعدم تغير اللون
او تغيره الى الرصاصية والسوداوي يكون مع تحجر المكان وخفاء
الوجع وكمودة لون وقد يدل على انواع المادة التدبير المتقدم
والبلد والعادة والصناعة والفصل والسحنة ومزاج الشخص والبراز
والقارورة والنبض وما يوافقه ويضره **العلاج** ان كان سوء المزاج
ساذجا كفى التعديل وربما احتيج في الحار الى استفراغ يسير من البلغم من الدم
والصفراء وفي البارد من استفراغ يسير من البلغم فان كان لمادة

قطعت المادة ومنع انصبابها بالجذب الى الخلاف ولو بالحجامة وتعلقت
بالرفق وبما يمنع لهم من الاسهال ويقوى العضو بالروادع لئلا تقبل
زيادة بها ان كانت المادة قليلة واما ان كانت كثيرة فان الروادع
يوجب احد الامرين اما ردة المادة الى عضو شريف او تسبيبها
فيزيد الالم فاما في عرق النسا فلا تستعمل الروادع البتة لعوز مادته
ثم تحلل الموجود في العضو والاطلية المسخنة في الابتداء رديئة لجذبها
والمخدرة ضارة لتغليظها وتطويل المرض والسكنجبين لعوذ لموضعه
غير موافق والشراب عند وجع لا يجوز استعمال الا بعد البرء باربعة
فصول وجميع المحللات تخلط معها الملينات كالشحوم لئلا تحجر المادة
بتحجر تلطيفها وخصوصا في السوداوي الا ثرية اما الحار فالمتوجب
والصفراوي فما نذكره في علاج الحمى الصفراوي وخصوصا ان كان
معه حمى وتليين الطبيعة بمثل شراب البنفسج وبالفتل وبالحقن اللينة
واما البلغمي والبارد فماء حلو او منضج مع سكر او ورد مربى او بنفسج
مربى او شراب الليمو بماء عرق السوس ان كان مع عطش او ميل
الى الحرارة او شراب الاصول والسكنجبين العنصلي او البزوري بماء عرق

او عسل واما اليابس والسوداوي فجلاب بارد او حار ان لم يكن
عطش ولا خوف من حرارة وربما يزيد فيه عرق سوس او ماء الشعير
بسكر الاغذية مع اللحوم الا مزورة ومع لحوم الطير والحيوان البري
افضل من غيره وفي الحمام الاول ماء الشعير بالسكر او شراب
النيلوفر للصفراوي والدهون والخيار او سويق بسكر فاذا اشتهت
الشهوة فاسفاناخ او بقلة يمانية او فرخ او ملوخية واما البارد
والبلغمي فماء الحمص بالسكر ايام او بالعسل او ماء الشعير بالعسل او
وحده فاذا قويت الشهوة فبالطيهون او مزورة الليمو بالعسل
ثم مرقة الديك بالشبث والدارصيني والمصطكى واوراق الفرارج
مزورة بالابازير الحارة واما السوداوية فاغذية الصفراوية مع
تسخينها بمثل العسل والابازير القليلة الحرارة **المستفرغات**
اما الدم فبالفصد من الجهة المخالفة والافضل ان يؤخر يومين او ثلثة
لتنضج المادة قليلا واما البلغم فانتظار نضج واجب وخصوصا
الغليظ ثم تستفرغ بحب المفاصل او مطبوخا او ايارج لوغاذيا
او حب المنتن ولا يجوز استفراغ البلغم فقط فان الصفراء تحرك

البلغم الى العضو الضعيف فلا بد من مراعاتها والسورنجان يعقب
الاسهال فينقصا بسبب الطريق الى العضو لكنه ضار بالمعدة فليصلح
بالفلفل والمرحل والكمون وبعض العوارض يقوم مقامه ولا يضر
مضرته واما الصفراء فبطبيخ الفاكهة مقوى بالسورنجان والبوزيدان
واما السوداء فبطبيخ الافتيمون وانجح الادوية نافع لاوجاع المفاصل
المقيئات ورسمان من اصول البطيخ بالسكنجبين للصفراء
او بزر الفجل او عصارة ورقه بالسكنجبين العنصلي كل ذلك للبلغم
المدرات يشفون بالمدرات كثيرا وخصوصا من عرق
النساء بل كثيرا ما يبرؤن فلا يشتغلون فيبرؤن بالمدرات
والمدرات بزر بطيخ وخيار وقثاء يستعمل بماء اغلى فيه برسياوشان
وقوة القسيغ للصفراوي والبلغمي السنوف فطيلينا وكما فيطوس
وكمادريوس وبزر بطيخ وبزر سداب يستعمل على الريق بقدر ملعقة
بماء بارد فيتبع بالادرارات الادوية الموضعية النطولات
نطول الحار شعير وخس ويطبخ الخل حتى يتهرا اقول للبارد قد يكون
وورق الغار وسداب وكمون يطبخ وينطل به اقول قريب من الاعضاء

بابونج واكليل الملك ودر نج خشيج وحظل وقبار منه يطبخ وينطل
الادهان والمروخات دهن الحنظل ودهن القسط ودهن الجوز
ومن المركبات النافعة دهن يطبخ فيه الافاعي يمرخ بالكلية والمروح
بالحل بعد الحمام نافع وشحم الاسد وشحم البلسون نافع الاضمدة
ضماد حلبة يطبخ في الخل والعسل حتى يتهرا اقول حلبة واكليل الملك
وبزر الكتان وكندر ورانج يدق ويضاف اليه شمع احمر
ويستعمل فاترا الاستحمامات ويضر بهم الحمامات المرطبة العذبة
الماء والحمام المجفف بعد التعريق اذا يدلك بالملح والاشنان
والبورق فانه ينفعهم وماء الحمات نافع او يوخذ كبريت ونطرون
وملح وبورق وورق الغار وحرنكوش يطبخ ويستحم بمائه بعد
التعريق الكثير الابزنات ينفعهم الابزن المتخذ من الماء المغلي
فيه الادوية المذكورة والزيت المطبوخ فيه الضبع او الحار الوحشي
او الارنب او ماء طبخ فيه ذلك والزيت اقوى فان بقي الوجع بعد ذلك
فالكي وافضل الكي لعرق النساء ان يجعل على الحقو ملح كثير ويوطا
بعجين ويلقى عليه المكاوي والترياق الفاروق عظيم النفع وكذلك

ترياق الاربعة والمعاجين الكبار المذكورة في الاقراباذينات
وعظام الناس محرقة يشفي من النقرس ووجع المفاصل
بقوة الله تعالى

الفن الرابع في الامراض التي تختص بعضو دون عضو اما التي تعم البدن كالحميات او يحدث في اي
عضو كان كالورم وتفرق الاتصال ويشتمل هذا الفن على ستة ابواب

الباب الاول
الباب الثاني في البحران وايامه
الباب الثالث في الاورام والبثور والجذام والوباء والجدري
الباب الرابع في الكسر والوثي والخلع والسقطة والصدمة والضرب والسحج والجرح
الباب الخامس في الزينة
الباب السادس في السموم والاعراض

الباب الاول

الحمى حرارة غريبة تشتعل في القلب وتنبعث منه الى الاعضاء وسببها
اما ان يكون مرضا وهي حمى عرض او لا يكون وهي حمى مرض وتعلقها اولا
اما بالارواح البدنية وهي حمى يوم او بالاخلاط فان سخن فقط من غير عفونة فهي

فهي سونوخس وان تعفن فهي حمى العفونة او باعضائه وهي حمى الدق وحمى
اليومية تحدث عن الاسباب البادية فتكون فرحية وغضبية وبومية
لاشتعال الاخلاط الحارة وسهرية لاشتعال الروح وفكرية وغمية وهمية
وفرحية وتعبية واستفراغية وامتلائية ووجعية وعطشية وسددية
لا يبلغ الى تسخين الرطوبات وربما بقيت ثلثة ايام وربما دارت
اربعة او وان الوسعة وقد يكون قشعريرة وترددا استحصافية وحرية

حمى العفونة اما بسيط اي حادث عن عفونة خلط واحد او مركبة
والبسيط اما خارجها او بعد دا الدموية وهي المطبقة ومن الشرا وجنا
وهي اسلم او متباينة وثانيها الصفراوية وعفونتها اما داخل العروق و
الغب اللازمة ان كانت العفونة بقرب القلب او الكبد فهي المحرقة
على انه قد يسمى محرقة او كانت عن بلغم مالح عفن بقرب القلب واما خارج
العروق وهي الغب الدائرة وعلى التقادير ربما لا يكون الصفراء
رقيقة صرفة وهي الغب الخالصة او يخلط بالبلغم اختلاطا مزجا سمعيطا وهي
غير الخالصة وثالثها البلغمية وعفونتها اما داخل العروق وهي اللازمة
او خارج العروق وهي النائبة ورابعها السوداوية وعفونتها اما داخل

العروق وهي الربع اللازمة ووجودها نادر جدا واما خارج العروق وهي
الربع الدايرة وكل واحد من حميات العفونة تنقسم بحسب انقسام اصناف
ذلك الخلط **الحمى الدقية** وهي التي تتشبث اولا بالاعضاء الاصلية
فان الحار الغريزي رطوبتها وفي البدن رطوبتان الاولى في الاخلاط الاربعة
وقد ذكرناها والثانية منها فضول ومنها غير فضول وغير الفضول
اقسامها اربعة احدها المحصورة في اطراف العروق الشعرية السافية
للاعضاء وثانيها المبثوثة على الاعضاء كالطل وثالثها القريبة العهد
بالانعقاد والتشبث بالاعضاء ورابعها التي بها اتصال الاعضاء
فان افنت الحرارة الصنف الاول من هذه الرطوبة وشرعت في
افناء الصنف الثاني خص هذا الصنف باسم حمى الدق وان افنت
الصنف الثاني وشرعت في افناء الثالث خص باسم الذبول ولا علاج
من بلغت انتهاءه وان افنت الصنف الثالث وشرعت في افناء
الرابع خصت باسم المفتت والكل يسمى حمى الدق **والحمى المركبة**
فتركبها اما من اجناس متباعدة كتركب حمى الدق مع الخلطية او من اجناس
متقاربة كتركيب الصفراوية مع البلغمية او من انواع جنس واحد كتركيب

الغب اللازمة مع الدايرة او من اصناف نوع واحد كالتركب من غبين واحدهما خالصة فلنفصل الان هذه الجملة ونذكر اقسامها وعلاماتها ومعا
الحمى اليومية يعرف بتقدم اسبابها وبتبتدي بلا نافض ولا تكسر
ولا تضاعط نبض بل ربما وقع في ابتداءها نافض خفيف وقليل قشعريرة
بسبب الاذى وربما قوي مضارعا فضايق وجميع اعراضها خفيفة
كما انها حرارة حمام بلا لذع بل ساكنة هادية ونبض قوي ونفس كذلك
وبول نضيج صحيح وعرق ندي غير كثير جدا وطول المقام في الحمام اذا احدث
القشعريرة علت اليومية **العلاج** ما يقابل السبب كالتنويم والتسلية
في الغضب والحزن والغم والاشتهاء بالمفرح في الوحدة والسقطة في الجوع
والاستراحة في الامتلائية والتنقية من الاختصاصية والسددية واللطيف
اللطيف ومنها وشراب السكنجبين فمنها ما يلع وربما اخرج ماء الجلاب بزر
قثاء والزبد والترطيب بلا عنف بالاغذية والاشربة والمشموم والماء
البارد ثم الحمام **سونوخس** حمى تحدث عن غليان الدم ويكون اعراضها
من الصداع وحرارة الملمس والعطش اقوى من اليومية واضعف من العفونية
ويكون علامات الامتلاء الدموي ظاهرة **العلاج** الفصد وربما يكفي

وحده وربما احوج الدم الى ان يحصل في الغشي فينقطع الحمى في الحال وربما
احتيج مع الفصد الى تبريده وتلطيفه وهجر اللحوم والاقتصار على المزاوير
الحامضة وتليين الطبيعة وربما احتيج الى اسهال الصفراء بلطيف مثل الماء
المطبوخ او ماء الرمانين بالهليلج **الحمى الدموية العفنية** لا يكون الا وكثيرا ما
يعتقد الى ان الدم لو عفن صار لطيفه صفراء فيكون الحمى صفراوية لا دموية
وعلى هذا يجوز لا يليق بهذا المختصر فان كان الدم داخل العروق المفعول
يكون داخل العروق يتوجب الحمى المطبقة على اقسام الثلاث المتزايدة
والمتناقصة والمتساوية وسبب العفونة اما من الاغذية او كانت
سريعة الفساد لجوهرها كالسمك او لسرعة استحالتها كاللبن او لسوء
ترتيبها او لكونها نيئة كالبطيخ والمشمش او غليظة عسر تصرف الحار
الغريزي فيها فيتصرف فيها الحار الغريب كالخيار والقثاء واما المسبب
بنيح الترويح من كثرة الاخلاط او غلظها او لزوجتها او حركة على الامتلاء
واما السبب من خارج كاستنشاق الهواء الوبائي والماء الاجن
والجيف ويدل على حمى العفونة كون الحرارة لذاعة واللذع في الدموية
اقل ويتقدمها حال تشبه الملالة وتمدد ونخس والاعتدال المزاج ويبتدي

بكسل وكسل واختلاف النبض بقل في الغب لحدة مادته وقلما يحصل نداوة
في النوبة الاولى ولا يتم النقاء بعد الاقلاع واعراض اشد من اليومية
وسونوخس من الصداع والعطش وتغير طعم الفم ولون القارورة
ويكون ذلك في الدموية مع تمدد وانتفاخ العروق والاوداج وامتلاء
النبض واحمرار اللون وثقل البدن والراس ويبتدي بلا نافض
ولا عرق الا عند البحران ويكون الحمى لازمة غير لذاعة كانه حرارة الحمام
ونهايتها من سبع ايام **العلاج** اول ما يبتدي به الفصد والتطفئة
وتلطيف الغذاء وترك يومين او ثلثة واسهال لطيف للصفراء
مثل النقوع المسهل او طبيخ الفاكهة او ماء الرمانين بالهليلج **للحمى
الصفراوية** اما الغب فانها تنوب يوما ويوما لا ويكون العطش
والصداع والسهر والكرب فيها اقل من اللازمة وفي المحرقة
اشد مع اسوداد اللسان بعد صفرته وتشقق الشفة وجفاف
اللسان ومرارة الفم وربما علا اللسان سواد والقيء وبعض الكلام
والضوء وقد يكون هذه الاعراض في الغب ايضا ويبتدي
نوبة الغب بقشعريرة ثم نافض وقد يكون اولا اقوى ثم ضعيف

كلما نقصت حدة المادة بالنضج والربع بالعكس ولا يدوم البرد مع
قوة حدتها والبرد فيها انما هو للذع المادة وهرب الحرارة الغريزية
الى ناحية القلب ويفارق بعرق كثير والعارضة تشتد غبا والحمى قد
قد لا يظهر فيها واذا تركبت غبان نائبت كل يوم علامتها على
النوب في الدلالة على نوع المرض وفي الاكثر يكون الطبع معتقلا
لان الصفراء تتحرك اما الى فوق او الى ناحية الجلد والبول يكون
نارىّا الا اذا كانت الصفراء متصعدة الى الدماغ فيكون مائيا
ابيض وقد ينذر بالبرسام ان لم يكن رعاف وعلامات
الخالصة ان عدتها يكون اكثر ونوبتها من اربع ساعات الى اثنى
عشرة ساعة وبمقدار زيادتها على ذلك يعرف بعدها من الخلوص
واطول ما يكون ينقضي في سبعة ادوار الا الخالطة وقد يعوم يوم
اللازمة مقام النوبة فينقضي في سبعة ايام واما غير الخالصة فقد
يطول نصف سنة والبول في الخالصة رقيق وفي غير الخالصة ربما
كان غليظا واذا عرض الصداع في الاول قوي في الرابع وفارق
في السابع وان عرض في الثالث قوي في الخامس وفارق في

التاسع او الحادي عشر العلاج ان وجد في الدم كثرة فالفصد ثم تنقل
واخراج دم يسير لا شربة في الايام الاول السكنجبين والنيلوفر واحدهما
وان وجد مع عطش شديد فيطلب بزر القثاء ولبنى السعد ويزر وبزرة
شراب البنفسج والنيلوفر او احد مع شراب الاجاص وبزر قطونا
او شراب الليمون مع نيلوفر او بنفسج او حماض ونيلوفر او تفاح او شراب
الليمو او منقوع حامض او حلو بسكر او شراب بنفسج او نيلوفر والا وطى
تامض المنقوع يوميين او ثلثة او ماء الرمانين لشراب بنفسج او بماء هندبا
مدوس في ماء حار على سكر او شراب بنفسج او ماء البطيخ السكر وبا
غاية ماء عذب معرق مسكن للحرارة والعطش ملين للطبع وماء اليقطين
المشوي جيد والاول تاخير ماء الفواكه الى بعد السادس ويلين
كل يوم بخيار او عنب بالفتق والخمر اللينة ان لم يلين بالاشربة ويسقى في
واخر النهار نصف الى الاشربة المدرات كحليب بزر قثاء او الخيار
وخصوصا ان كان مع عطش واذا افرط العطش فحليب بزر البقلة
وحده او مع بزر اليقطين او بزر قثاء مع شراب السكنجبين او الاجاص
وقد يضاف الى الكافور فان كان غثيان وقيء فمنقوع التمر الهندي

حصل من غير ان يبرى على سكر او شراب نيلوفر او منقوع من تمر هندي الريحان
درهما عناب عشرين حبة نيلوفر خمس زهرات او شراب التمر الهندي
مصفى على شراب الغوابيا وان كانت الطبيعة تحتبس شراب الحماض
او شراب الرمان الحامض بالنعنع او شراب السكنجبين الرماني وقد
يستعمل هذه القابضة ايضا عند اعتدال الطبيعة ويلين الطبيعة
بالخمر اللينة والفتايل المسهلة فان لم ينقطع القيء والغثيان فيوضع
طبا شير وسماق وكزبرة يابسة وزرورد ويستعمل شراب
التفاح وقد يضاف اليه قليل كافور المسهلات المنقوع المغلي
او ماء الرمانين بالهليلج او اربعين درهما من شراب الورد المكرر مع
عشرين درهما سكنجبين او على خيار شنبر شراب بنفسج ودهن لوز حلو او تمر
هندي ممروس في ماء حار على لب خيار شنبر بالسكر ودهن اللوز الحلو
او شراب بنفسج عوض السكر والاولى تاخير المسهلات الى النضج الا
ان يكون الصفراء متحركة مهتاجة على الخطر في الاستفراغ قبل النضج
في الغب اقل منه في غيرها ولا يستفرغ في يوم النوبة وخصوصا يوم
البحران واولى الايام بالاستفراغ الثامن والعاشر والثاني عشر والثالث

عشر واما السادس ففيه خطر عظيم لانه قد يتفق فيه بحران كما يتفق في
الثامن الا ان البحران في السادس ردي فان اتفق مع المسهل ففي
الغالب تعمل الاغذية بعد ان يوخر الغذاء يوما من ثلثة ثم يستعمل
ماء الشعير او حليب لباب الخبز المنقوع في ماء بارد او سويق وخصوصا
ان كان مع غثيان اي جزء كان مع السكر او شراب النيلوفر الا
ان يرى ضعفا في النبض فيكون مع فروج واجب وقد لا يدرك
الضعف فيغذى بماء الشعير ونحوه فاذا بلغ الضعف ادرك وقد
انتهى المرض او قارب الانتهاء فيغذى بامراق الفراريج فينفذ في
المعدة لاشتغال الطبيعة في دفع المرض عن الغذاء ويكرب ويشوش
الذهن ولا يحصل بها قوة لتقوية يعتد بها فاذا خف الحمى ونهضت الشهوة
مزورة حب رمان او اجاص او زرنباج او ليمونية او اسفاناخ او رجلة
او ملوخية او بقلة يمانية ويطبخ ذلك بدهن اللوز الحلو وتخص بالخل
وماء الليمون ان لم يكن سعال ومن الناس من لا يحتاج الى المرق ويرتقي
الى الفراريج في الايام الاول وهو المتخلخل البدن سيما في يوم النوبة
وغيره فلا ينبغي ان يغتذى في يوم النوبة ولا على الاعتدال من

الطبيعة الادوية الموصوفة يسكن صداعهم وينتفعون بما ذكرناه في
الصداع الحار وفي السهر مع الحرارة ويرطب اللسان بما ذكرناه في ...
اللسان ويبرد اكبادهم بالخرق المبلولة بماء الورد او بماء الهندباء او ما
الخيار مع قليل خل وربما اضيف اليه قليل كافور وغسل اطرافهم بالماء
البارد والضماد ينفعهم بتسكين صداعهم وعكس الاكثر المعتقد في ...
ادمغتهم ويجب ان ينقوا في الابتداء من النوب بالماء الحار والسكنجبين
وعند انتهاء العرق يبدرغرقهم بالسكنجبين بماء البطيخ او بماء البارد او
بحليب بزر القثاء ويمسح عرقهم ليزداد الحرارة ويرش المسكن ويكثر
فيه الخزارات الماء ويقرب اليهم من الفاكهة التفاح والكمثرى والسفرجل
والزعرور والخيار ومن الرياحين الاس وورق الخلاف واوراق
الاشجار الباردة العطرة كالتفاح والريحان مرشوشا عليها ماء
كثير ومن الزهور الورد والنيلوفر والبنفسج وجميع اللخالخ الباردة
والطيوب المتخذة من ماء الورد والخلاف والنيلوفر وماء الاس
ويضاف اليهم قليل خل الا ان يكون سهر فلا يقرب الخل وقد يجمع
الاقتصار بشرب ماء البطيخ او الخيار **الحمى البلغمية** يكون حرارتها
قليلة حارية الا ... اذا اطبقت المدة وبردها طويل ويبو ...
كل يوم ويأخذ بكسل وسبات وثقل وبعد زوال البرد وربما سخن ثم
عاد فلم يسخن ثم عاد واللازمة تشابه الدق لولا لين في النبض
وقد يصلب كما عند ... اللمدد والبول قليل الصبغ بل ربما كان
الى فجاجة وساض وربما احمرت بسبب العفونة ويصاحبه اللون
وضعف النبض وصغره وشدة اختلافه ورقة البراز وبلغمية والعطش
قليل الا ان يكون البلغم مالحا ولا يكون خاليا عن ضعف فم المعدة
لكثرة البلغم فيها ويتبع ذلك اعراض كالغشي في ابتداء النوب
والخفقان وسقوط الشهوة مع بذاوة وقلة عرق ولا يكون صايبا
العلاج انضاج البلغم واستفراغه وتقوية فم المعدة والقى لا بد منه في
كل نوبة او اكثر النوب الاشربة شراب الليمو والنيلوفر او بنفسج او
سكنجبين ونيلوفر او سكنجبين بزوري او عنصلي او عسل بالماء الحار
ان لم يكن عطش او مغلي من بزر قثاء وخيار وهندباء وانيسون
يصب على سكنجبين ساذج او بزوري او سكر والبزور مع تسكينها للعطش
وتبريدها حرارة الحمى تنضج البلغم بالجلاء وقد يستعمل شراب العسل حارا ...

او جلاب حارا بماء عرق السوس اذا لم يكن الحمى قوية وقد يستعمل الجلنجبين
بشراب الليمو او السكنجبين البزوري او العنصلي مغلي من رازيانج
وعرق سوس وبزر كرفس وبرساوشان او شراب ورد او شراب
افسنتين اذا كان في فم المعدة ضعف واذا طال زمانها احتيج
الى قرص الانبرباريس او قرص الورد او قرص الغافت والسكاعي
والبادآورد والشاهترج والهندباء والكشوث والخل مصبوبا على
سكر او سكنجبين وحده او مع ورد مربى وربما ركبت هذه الادوية مع
الادوية الملينة للطبيعة كالتمر الهندي والاجاص والسبستان وحمل
البلغم منها شراب واما الاجاص والتمر الهندي وحده فضار لهم المستعمل
مطبوخ من سبستان ثلثين حبة وبزر قثاء وهندباء وغاريقون وعرق
سوس وانبرباريس من كل واحد درهمين بسفايج وقنطوريون و...
وهليلج كابلي واصفر مكد خمسة دراهم يصب على خيار شنبر او ترنجبين
وسكر مع راوند وترنجبين من كل واحد نصف درهم مثل ازرق وكثيرا
مكد ربع درهم او حب الايارج او ايارج فيقرا او حب من راوند وهليلج
كابلي وغاريقون ومثل ازرق مكد واقال يحرك ... لوز وتين

بعسل خيار شنبر او الحقن خيار شنبر بقليل غاريقون وتلين طباعهم براوند
وسكنجبين او بقيال مسهل او بحقن لينة ويجعل فيها قرطم وبسفايج وقنطوريون
ويغتذي كل ليلة بالمرارة تشبه بزر قثاء او الخيار والبطيخ مستخلصة على
سكنجبين المقيات بزرقطونا وسكنجبين بماء عرق السوس او اصول
البطيخ وعرق سوس بعصل يصب على سكنجبين الاغذية بهذا المرض وان
كان مادته غليظة بلغمية لكنه طويل يحتاج الى تكثير الغذاء اكثر من
الصفراوية غير الايام الاول ماء الحمص بسكر او ماء الشعير بسكر او
بالعسل وربما احتيج الى زيادة تسخين مثل قليل فلفل او رازيانج او
وبعض ان يمتع بالسكنجبين البزوري او السادج ليحدره او ادواق الفراريج
بالمصطكي والدارصيني والشبت او بقرطم وماء الليمو والادوية
الموضوعة يدهن فم المعدة بدهن السفرجل او دهن ورد اغلي فيه
سنبل ومصطكي ويضمد بزورد وافسنتين بماء الورد
الحمى السوداوية يكون في ابتدائها النافض ضعيفا ثم يقوى
كلما نضجت المادة مع وجع كانه تكسر في العظام وبرد تصطك به
الاسنان وحرارة اقل حدة من الصفراوية وليس في ذا و ة

البلغم اليسير بادتناه في الاكثر تكون بعد حميات مختلطة طالت وفيه

الاخلاط والنبض على صلابة وقوة واختلاف وطول دور فيها ربعا

وعشرين ساعة وتفارق بعد كثرة فان كانت السوداء عن بلغم مخترق

كانت الادوار اطول والبول اغلظ والعرق ابطأ والنبض اعظم

وما كانت عن صفراء كان النبض اشد سرعة وتواترا وكان مع

الناقض كالقشعريرة وعطش والتهاب اشد وكلما كان عن احتراق

الاخلاط فلابد من تقدم علاماته وقد يدل على مادة الحمى السن والبلد

والفصل والمزاج والعادة والتدبير المتقدم والسبب في سرعة النوبة

ان المادة الرطبة اسرع تعفنا فان كانت مع ذلك كثيرة كانت

اسرع تعفنا وان كانت مع ذلك حارة دامت العفونة ولهذا

يكون الدموية مطبقة حتى لو فرض العفن خارج العروق وان كان ضد

ذلك اعني قليلة باردة يابسة ابطأت العفونة ولهذا كان في الربع

فينوب يوما ويخلي يومين وقد تنقل فتنوب في كل خمسة ايام او ستة

وسبعة وذلك واما ان كانت المادة باردة لكنها كثيرة رطبة

اوجب البرد بطؤا كما في البلغمية مفارقة لكن نائبة كل يوم وان

كانت حارة كثيرة لكنها يابسة كان البطؤ متوسطا فنابت يوما وخلا

لا والربع الصيفية في الاكثر يكون قصيرة والخريفية طويلة لا سيما

اذا اتصل بالشتاء وفي الاكثر يكون معها ضرر في الطحال وتغير في

حال الكبد وحمى الربع لكثرة عرقها وقوة نافضها يبرئ من امراض كثيرة

مثل الصرع والنقرس والدوالي واوجاع المفاصل والفتح والحكة والجرب

والبثور **العلاج** ان كان في الدم كثرة او كانت السوداء

دموية فالفصد والافيثمون وازالة صفد السوداء ويبتدأ باستفراغ ضعيف

ثم تستاصل السوداء بعد النضج التام الاشربة ماء الشعير الساذج او

المبزر بالسكر او شراب النيلوفر او جلاب باردا او حارا والسكنجبين

في بعض الاوقات او الحماض والبنفسج او تفاح مع ماء لسان

الثور وماء النيلوفر وبزر الريحان او مغلي من بزر قثاء وهندباء

ودينار وكشوث كل ثلثة دراهم عرق السوس وابرباريس

كل درهمان لسان الثور خمسة دراهم يصفى على سكنجبين او سكر

والترياق الفاروق بعد النضج والاستفراغ جيد وربما احتيج الى مثل

شراب الاجاص او التمر هندي وذلك اذا كانت السوداء

صفراوية المسهلات يجب ان يتعمل في الى يوم الراحة او اليوم

الاول للحمام وتراعى المادة التي فيها السوداء فالصفراوية يجب ان

يقع في مسهلاتها مثل الشاهترج والهليلج الاصفر والحمودة والبلغمية

مثل الهليلج الكابلي والتربد والبسفايج والغاريقون وتحو المطبوخ

مطبوخ فيه عناب وسبستان وتمر هندي واجاص كل عشرة دراهم

سنا وبسفايج وشكاعي وبادآورد وبزر ريحان وشاهترج والهليلج

اسود وكابلي وزهر بنفسج ولسان الثور كل منها خمسة دراهم بزر الهندبا

وهندبا وابرباريس وافيثمون كل ثلثة دراهم يطبخ ويصفى

عشرين درهما ليس الخيار شنبر ودهن اللوز درهم داود وشحم حنظل

وحب اللازورد وتقل الحجر الارمني واللازورد وكثيرا وتمر هندي مطبوخ الافيثمون وحب صالح

والافيثمون بلبن اللقاح جيد واجب ان يعاد

الاستفراغ مرة بعد مرة حتى ينقى البدن والسعوط المسهلة

بماء الجبن بسكر يجب ان يتقيؤا في ابتداء النوبة السكنجبين

وصمغ الخشخاش وعرق السوس ويعقب بزر الفجل بزر القثاء والخيار

والبطيخ والهندبا مستعملة وثاني يوم النوبة يدخلون الحمام ويطلبون

في الابزن العذب ويستعملون الماء اكثر من الهواء الا عذب

اما ايام النوبة فانه يوم صوم الا ان يكون النوبة تاتي آخر النهار وشدة

الجوع فالاولى ان يشغل المعدة بماء الشعير بالسكر او شراب

النيلوفر او بمزورة ملوخية او اسفاناخ او هندباء او رجلة مطبخة بدهن

اللوز واما في يوم الراحة فالغذاء مثل الفراريج والدجاج السمين والحولي

من الضان اسفيدباجة وحب الرمان وزبيب او ليمو وسكر واذا

صلح التدبير فربما لم تزد على سنة وربما امتدت الى اثني عشرة سنة

والتي معها ورم في الطحال اطول واردا اعراضا وربما انتقلت الى

الاستسقاء **حمى الخمس والسدس والسبع** وهلم جرا قد شاهدنا

كثيرا من ذلك وانكره جالينوس والاكثر ما يحدث عن سوداء بلغمية غليظة

جدا قليلة وعلاجها قريب من علاج الربع **حمى الدق** اكثر ما يكون

انتقالية وقد يكون مفردة وقد يكون مركبة من حمى عفنية واردا ما تركب

مع حمى حس ويكون النبض فيها دقيقا صلبا متواترا ويزيد على الغذاء

قوة وعظما ولمس البدن لا يكون في اول الامر حارا جدا فاذا

طال اللمس احس باللذع ويكون مواضع الشرايين اسخن ويشتد الحرارة

على الغذاء وربما غلطوا في ذلك جهال الاطباء فيمنعونهم الغذاء فيها
فيهلكون فاذا جاوزت هذه الدرجة الى حد الذبول ازداد النبض صلابة
وصغرا وغارت العينان وكثر فيهما الرمص اليابس وتاتت ودقت
الغضاريف من كل عضو وبطا الصدغان وتمددت جلدة الجبهة
وذهب رونق الجلد وعلاه شيء كالغبار وثقل رفع الحاجب وظهر
في القارورة دهانة وصفائح ويدق الانف ويطول الشعر ويكثر القمل
ويرى بطنه قد نحل ولصق بظهره وانجذب معه جلد الصدر والخدت
الاظفار ويحدث الاسهال الذوباني ويتساقط الشعر ثم يموت
العلاج اما في الابتداء فعلاجه سهل وان كان معرفته صعبا وكيف لا
ولا يحتاج الا الى احتمال قوة المعدة ويكفي فيه التبريد والترطيب
بالادوية والاغذية والمشروبات كماء الشعير لكن يحترز من حميات
المعدة فان ضرر ضعفها عظيم وكيف لا ونحن محتاجون الى تكثير الغذاء
لتقاوم فرط التحليل واذا كان مع الدق حمى عفنية فعولجا بما يعمه
مشتركا وقد يسهلون برفق لزوال حمى العفن فيسهل علاج الدق واما
اذا قارب الذبول فيحتاج الى العلاج القوي والطريقة الجيدة ان

يسقوا في الربع الاخير من الليل حليب بزر البقلة بالسكنجبين او بالسكر
ووزن شعيرة كافورا فاذا طلعت الشمس فقدح ماء شعير مع السكر
وبعد ساعتين يدخلون الابزن بماء طبخ فيه فرع وورد وخيار ورجلة
وخس وبطيخ وزهر نيلوفر وبنفسج وشعير مقشر الى ان يحمر بشرته
ويجلسون فيه ساعة رافعين رؤوسهم الى الهواء البارد ثم يخرجون اذا
خرجوا منه يدهن بدهن بنفسج او دهن القرع ويحفظ ذلك في اذانهم ويسعطون
منه ثم يستريحون ويغذون بلحم الجدي او الضان او الدجاج المسمن اسفيدباجا
او بمرشاء او بحيط او بلبن حليب او سمك رضراضي مشوي ان لم يكن
استعملوا اللبن او مع حمض محلى او بمزورات وليقلل الملح في طعامهم
فاذا قاربوا الهضم شربوا شرابا ابيض ممزوجا قبل شربه بساعات
كثير الماء جيدا ويتنقلوا عليه اقراص الليمو او لب الخيار والقثاء
او باقراص الكافور او بزر البقلة والسكر او حلاوة من سكر ونشا
ودهن لوز حلو وماء القرع والبطيخ وبزر الخشخاش وبزر بقلة وبزر القرع
ولب اللوز ويجعل فيه قليل كافور ثم ينامون على الفرش من الكتان
وطنفسة يعلوها البردي وربما اتخذ لهم فرش من اديم مرطب بماء وربما

فرش لهم على شباك موضوع على بركة ثم يغذون من الاغذية المذكورة
وليكن مجلسهم صوب المياه وفضاء باردا كثير الهواء ويروحون ويكون
ويفرش بين ايديهم الازهار والمشمومات ويكثر عندهم من الفواكه
كالتفاح والخيار والكمثرى ويتنقلون بالخوخ والمشمش والاجاص
والعناب والبطيخ والعنب ويكثرون شم الروائح الباردة اللذيذة
ويحترزون من كل يابس ومالح وحار وحريف ومن الجوع والغيظ
والهم والغم ويحتال في نومهم بكل حيلة **الحميات المركبة** هو التركيب
اما مداخلة وهو ان يدخل احدهما على الاخرى او مبادلة وهو ان
ياخذ احدهما بعد اقلاع الاخرى او مشاركة وهو ان ياخذا معا
ويتركا معا ومن جملة المركبات ما له اسم مخصوص **شطر الغب**
حمى مركبة من صفراوية وبلغمية اما دايرتين واما لازمتين واما الصفراوية
دائمة والبلغمية لازمة وهي اكثر الخصة واما بالعكس وقد يغلب الصفراء
فيظهر علاماتها وقد يغلب البلغم فيظهر علاماته وقد يتساويان في
القوة ويكون هذه الحمى في احد اليومين اقوى اذ فيه تجتمع النوبتان
وعلاجها متوسط في التبريد والترطيب بين الصفراوية والبلغمية

المتونين ويكون العمدة على الاستراع اكثر فاذا ترك غبان تركت
مبادلة ناتبا يوما ثم ان تركت ربعان ناتبا يومين وتركا يوما وان تركت
خمسان ناتبا يومان وتركا يومين واذا تركت سدسان ناتبا يومين
وتركا ثلاثة ايام والضابط في ذلك ان تقسم ايام الحمى على ايام الراحة
ويزيد واحدا ابدا والخاص يشتق منه اسم كل واحدة من تلك الحميات
ويكون عددها بعدد النوب مثاله حمى تنوب خمسة ايام وتترك ثلاثة
ايام فاذا فعلنا ذلك تكون خمس حميات تسع ولهذا الى الربع هي التي
تاخذ اليوم ورابعه والخمس التي تاخذ اليوم وخامسه وعلى هذا فيكون
الخمس ثلاثة ايام راحة ويوم النوبة فيكون المجموع اربعة ايام فاذا زدنا عليه
واحدا كان خمسة والخمس خمس ومما ينبغي ان يتكلم فيه عقيب الحميات
البحران وايامه فلنقل فيها **الباب الثاني**
البحران وايامه وتفسير البحران وكيفيته البحران في لغة اليونان هو
الفصل في الخطاب وعند الاطباء هو تغير عظيم يحدث وينتقل به
الى الصحة او الى العطب وشبه المرض بالعدو الباغي على المدينة المشبهة
بالبدن والطبيعة بالسلطان الحامي عنها والبحران بيوم القتال

المنفصل فقد تغلب العدو والباغي غلبة يستعلي بها على المدينة وقد تغلب
بحيث يستظهر ويتمكن من اخذها بقتال آخر وقد تغلب الحامي وينهزم
الباغي بالكلية وهو البحران الدافع وقد يغلب غلبة يهزمه الى بعض
الاطراف وهو كالبحران الانتقال وقد يقهره قهرا ينكسر وتعقبه بالتمام
بقتال آخر وهو البحران الناقص ويكون منذرا بالتمام وكل مرض
فاما ان ينقضي ببحران او تحلل مادته قليلا قليلا في مدة طويلة وذلك
اكثره في الامراض المزمنة الباردة واما ان ينتقل مادة المرض من عضو الى
آخر واما ان كان ينفصل ببحران واما ان ينفصل بالموت بذبول الغريزية
اي تحلل الحرارة الغريزية قليلا قليلا والامراض التي يأتيها البحران اذا
قد اتاها البحران على التمام لا يبقى الى حركة اي لا ينتقل مواد ما من
عضو الى آخر ولا ان يحدث فيها حادث بدواء مسهل ولا بغيره من
التهييج كالترعيف والتعريق والادرار لكن يترك بالطبيعة لان
البحران الكامل ينقي البدن بعده فلا حاجة الى المحرك بعد البحران
ولا قبله لان فيه كفاية وفعل الطبيعة اولى من فعل الصناعة ثم ان وقع
الفعل الصناعي مضادا للطبيعي شوش وان وقع موافقا له

مفرط يلحق البحران الكامل واما في الناقص فينبغي ان يعان الطبيعة بما
يوافق حركة البحران علامات البحران وانقسامه لابد في يوم القتال من الهول
وعلايل كالصياح والصراخ كذلك يوم البحران لابد فيه من اضطراب المريض
وخيالات مثل رعاف وهو احد المجاري واقربها من المنفصل لما يستفرغ
مادة المرض ثم الاسهال ثم القيء ثم الادرار ثم العرق ثم الخراج ويتوقع
الخراج حيث المادة غليظة والقوة ضعيفة ويتوقع العرق حيث المادة
رقيقة جدا فان كان دون ذلك والمرض يغلب فيه الدم فالرعاف
والا فالادرار والقيء والاسهال ولبعض الاعضاء مخارج تخصها فالنفث
بحران امراض الصدر والرئة والدمعة بحران امراض العين والعطاس
والمخاط وقيح الاذن بحران امراض الرأس وكذلك ما يخرج خلف الاذن
وكان السلطان المحامي اذا نزل به الحادث استعد قبل القتال بعرض
الجيش وتكميل عدده ثم عند قرب القتال يهيئ مكانا للخروج منه الى اللقاء
كذلك يعدم البحران النضج المادة وتهيئة كل اسباب الدفع من تقطيع
الغليظ وتغليظ الرقيق وترقيق الغليظ وتفتيح المجاري ثم يعين جهة الدفع
والعضو الذي يخرج منه المادة فاذا ضاق النفس وحصل غثيان وتقلب

يعني

وتجميل عدده ه

غشي وحرارة فم ووجع في المعدة وسقوط نبض وطنين وغشاوة في البصر
فالمادة تخرج بالقيء وان وجد صمم وطنين ودوي في الاذن واسترخاء في
الرأس ودموع وتبادر حمرة الوجه وحكة في الانف فالمادة تخرج
بالرعاف وان تموج النبض وتندى الجلد بالعرق فالمادة تخرج بالعرق
وخصوصا اذا نضج البول في الرابع وغلظ في السابع وان حصل مغص
وثقل بطن وتمدد شراسيف الى اسفل وقراقر وريح بطن ووجع ظهر
واضطجاع بارد وعدم علامات تدل على حركة المادة الى فوق فهي تخرج
بالاسهال وخصوصا اذا كان البول ابيض والمرض حادا والافضاء
سليمة وان حصل ثقل في المثانة وغلظ بول وكثرة في سائر الايام وعدم
علامات ميل المادة الى جهة اخرى فهي تخرج بالادرار والعرق ومهما تخرج رقيق
المادة فلذلك في الاكثر لا يكون بحرانا تاما واذا اندفعت المادة الى
جهة انقطعت عن مقابلتها فلذلك صاحب العرق يقل بوله والمرض
يشتد اعراضه ليلا لاشتغال الطبيعة عن كل شيء ومن نابه البحران
قد يصعب عليه مرضه في الليلة التي قبل نوبة البحران التي يأتي فيها ثم في الليلة
التي تأتي بعدها يكون اخف على الامر الاكثر والبحران المحمودة هو ما يكون

البحران ه

كالسابع والرابع عشر وعشرين ه

بعد تمام النضج وفي يوم محمود من ايام البحران وقد انذر به يوم وكان بالاستفراغ
لا بانتقال وفراغ واستفراغ مادة المرض من الجهة المناسبة وانحل بسهولة
والعقبة راحة واذا مرض من اخلاط محمودة وظهرت علامات النضج في
اول مرضه فقد امنت وكلما ظهرت علامات بالغة فالفرج بها اقرب لان
البحران قد يكون اقرب والبحران الردي هو ما يخالف المحمود في علاماته مثل
ان يكون قبل النضج والمنتهى ويسمى افراطا سابق السبيل ويدل على انحفاز
الطبيعة وقد جبرها على المرض حتى ما بعد النضج كما يوشك بالسلطان
ان يقهر لو برز للقتال قبل الاستعداد واما العلامات المحمودة والرديئة
في كل مرض فالعلامات المحمودة هي سهولة احتمال المرض وثبات القوة
والسحنة الطبيعية والشهوة والخفة عقيب النوم والنوم والاضطجاع
على الهيئة الطبيعية واستواء الحرارة في البدن كله وقوة النبض وعظمه
واستقامته وصحة الذهن والانتفاع بالمعالجة والاستفراغ والعلامات
الجيدة مع قوة القوة تدل على عافية عاجلة ومع ضعفها على عافية بطيئة
واما العلامات الرديئة المخالفة لما قلناه فان كانت في الغاية دلت
على الموت وان كان معها قوة القوة طال المرض ثم قتل وكثيرا ما

ع

ع

ولما كانت هذه المذكورات علامات المحمودة فالهامة ... من الحيوانية والطبيعية والنفسانية ه

يعرض علامات مهلكة ثم يعرض بحران صالح واندفاع مادة فيجب
ان يعتمد على القوة وكثيرا ما يكون مع العلامات المهلكة ضعف قوي
فتايس الطبيعة من الدفع فيتوهم القوي ان الطبيعة يحصل لها بالاجتماع
قوة فيستولى على المرض ويهيج وقد يحصل عند الموت خفة وذلك لترك
الطبيعة القتال والمجاهدة لانها ايست من الحيوة لعجزها بالكلية
ثم يعقب الموت ويكون مع النبض ساقطا في الاكثر وربما كان لظهور
بثير كالنمل العلة في الوقوف على ايام البحران المعدة في ذلك
على الاستقراء ولميته ان القمر بازائه تغيرات يتغير معها الرطوبات فانها
ينقص في تمام الدورة وذلك عند الاجتماع وعدم النور وتزيد جدا
في نصفها وذلك عند الاستقبال وكمال النور فيكون لها في نصف
نصف الدورة وهو التربيع تغير لا محالة فالتغير الذي يكون في مادة
المرض في هذه الايام بحران ومن الاجتماع الى الاجتماع تسع وعشرون
يوما وخمس وسدس وهو ثلث بالتقريب فتبقى مدة الدورة سبعة
وعشرون يوما ونصفا فيقع البحران في السابع والعشرين ونصفها
ثلثة عشر يوما وربع يوم فيقع البحران في الرابع عشر ونصف نصفها

ايام ونصف وثمن فيقع البحران في السابع فيكون هذه الايام بحارين
وكل بحران لابد فيه من يوم الانذار يكون فيه تغير ما وليس يوم اولى
من الآخر فصح ان يكون هو النصف ونصف ذلك يكون
ثلثة ايام وربعا ونصف ذلك الثمن فيكون الانذار في الرابع الا
ان يكون المرض مثل الغب فالبحران والانذار لا يقع في الاكثر الا
في يوم النوبة فيكون في الثالث او الخامس بحسب استعجال
الطبيعة لانتهازها بالمادة او تاخيرها انتظارا للنضج التام ثم جعلوا
ثلث ارابيع احد عشر يوما وثلث اسابيع عشرين يوما وضابطهم في
ذلك ان الحساب اذا استغرق اكثر من نصف يوم فصلوا والا
وصلوا رابوعين متصلين والثالث منفصلا وسابوعين منفصلين
والثالث منفصلين والثالث متصلا بما قبله وذلك لان الرابوع
الاول ثلثة ايام وربع ونصف ثمن وهو اقل من نصف يوم فوصلوا
به الرابوع الثاني فصار الرابوعان ستة ايام ونصفا وثمنا وكان اكثر
من نصف يوم فجعلوه يوما كاملا وابتداء الرابوع الثالث من اليوم
الثامن وكذلك في الاسابيع فان الاسبوع الاول ستة ايام ونصف

وثمن فجعلوه يوما كاملا لانه اكثر من النصف فكان اول الاسبوع الثاني
اليوم الثامن ومجموع الاسبوعين ثلثة عشر يوما وربع يوم وذلك
اقل من نصف يوم به الثالث وكان اوله اليوم الرابع عشر وآخره
اليوم عشرين واليوم الرابع منذر بالسابع واليوم الحادي عشر منذر
باليوم الرابع عشر لانه اليوم الرابع من الاسبوع الثاني واليوم السابع
عشر يوم الانذار لانه اليوم الرابع من الاسبوع الثاني واليوم الرابع عشر
واليوم السابع من اليوم الحادي عشر والامراض الحادة مطلقا بحرانها في
الرابع عشر والحادة جدا في السابع والحادة في الغاية القصوى في الرابع
والقليل في السابع عشر والعشرين والرابع والعشرين ثم حادة المزمنات
في السابع والعشرين والحادي والثلثين والرابع والثلثين ثم بحران
المزمنات الاربعون والستون والثمانون والمائة والعشرين انما
زادوا بعد الاربعين عشرين عشرين لان الرابوع والسابوع ضعيف
حكمها اذا لم يحصل لها ما يتغير في هذه المدة فزادوا عددا اجتمع فيه
الرابوع والسابوع على التحرير وزادوا بعد الثمانين اربعين اربعين
لان المرض لفرط ازمانه لا يتغير في مدد المتقاربة واول بحارين المزمن

اربعون وكان نسبته الى المزمنات نسبة الرابع الى الحادات وقد يكون
البحران في سبعة اشهر وفي سبع سنين وفي اربعة عشر سنة وفي احدى
وعشرين سنة

الباب الثالث

في الاورام والبثور والجذام والوباء و[illegible]

تقسيم الاورام كل ورم فان له مادة اما ذات قوام وهي الاخلاط
الاربعة او غير ذات قوام وهي المائية والريحية والورم الدموي
يسمى فلغموني والصفراوي يسمى حمرة والمركب منهما فلغموني حمرة
او حمرة فلغمونية فيقدمون الاغلب منهما والبلغمي اما ان يكون
مخالطا للعضو وهو الورم الرخو او متميزا وهو السلعة اللينة
والسوداوي اما ان يكون مداخلا او لا يكون والمداخل اما ان يكون
مولما ذا اصول ناشبة في الاعضاء وهو السرطان او يكون
ساكنا باردا وهو الصلابة وغير المداخل اما ان يكون متشبثا
بظاهر العضو وهو السلع او لا يكون وهو الغددي والمائي
والمائي اما ان يكون عاما كالاستسقاء او خاصا كالقيلة المائية
والريحي فاما ان يكون مخالطا ينثني عند الحس وهو التهيج او مجتمعا

سقاوما للحس وهو النفط البثور اورام صغار وصغير كالاورام
دموية وصفراوية وعيرها وتختلط الورم الدموي والصفراوي
اما الدموي فيدل عليه التمدد وحمرة اللون والانتفاخ والضربان ان
كان العضو حاسا وفيه شريان والورم غايصا وماله اما ان تجمع
او يتحلل او يستحيل صلبا او تموت العضو واذا اجتمع ازداد الوجع
والتمدد والضربان والحرارة واذا انفجر سكنت الحرارة وخف
الضربان والوجع واما الصفراوي فيكون احمر ناصع وتمدده اقل
ولذعه اقوى واقرب الى الجلد الا ان يكون صفراوية غليظة وسببها
كثرة المادة وضعف العضو القابل واسبابه بادية كضربة
او سقطة وكثرة الوجع تنذر بالدماميل وكثرتها تنذر بالخراج العلاج
ما كان عن ذلك عن دفع عضو رئيس كالدماغ الى خلف الاذنين
والقلب الى الابطين والكبد الى الاربيتين فلا تجوز ردعه
خوفا من رجوع المادة الى العضو الرئيس وقد ازدادت بالحركة
شرا فيعتقل بل يستعمل فيها المرخيات لتكثر الانجذاب فيبرا الرئيس
وتلك المرخيات كالشمع والزبد وربما كفى التنطيل بالماء الحار وان

لم يتحلل وجمعت فلا بد من تفجيره بالادوية او بالبط بالحديد وما ليس كذلك
فما كان سببه باديا كضربة او سقطة فان كان البدن معه ممتليا استفرغ
ثم حلل والا حلل من غير استفراغ والردع فيها غير جائز لئلا يزيد الوجع فيزيد
الورم الا ان يكون ضعيفا جدا كدهن الورد مفترا وان كان
سببها بدنيا فلا بد من الرادع وليكن سكن الوجع كثيرا وطلي من شمع
ابيض ودهن ورد وماء كزبرة يستعمل فاترا وربما زيد فيه قليل زعفران
عند قوة وجع وعدم التلهب وربما كفى ماء الكزبرة وحده او ماء
الهندباء او ماء عنب الثعلب او ماء لسان الحمل او ماء الرجلة
وربما جعل معه ماء ورد وخل اذا لم يكن وجع ثم يخلط بالرادع المنضج
المحلل والملين كالحلبة والبابونج والاكليل الملك والخطمي وبزر
الكتان كالدابوقيتها او نطولا بمياهها وتضميدا بثفلها بعد
طبخها ومرهم الدياخليون مع مرهم الخل او مرهم الدياخليون وحده
في الابتداء [illegible] كان في البدن امتلاء فلا بد من استفراغ بالفصد
واسهال الصفراء ثم بعد ذلك وعند الانحطاط يقتصر على المرخيات
المحللة فان بقيت الاستحالة الى الصلابة اقتصرت على المرخيات

الملينة فان خفت فساد العضو مما يرى من اسوداده او ميله
الى الخضرة فلا بد من بزغ العضو وغسله بماء ملح وليكن التبريد في
الصفراوي اكثر والتجفيف في الدموي اكثر الورم البلغمي
اما الرخوة فكلما كانت اكثر رخاوة كانت عن مادة ارق ولذلك
يكون غوص الاصبع فيها اسهل واما الصلبة فبلغمها اغلظ ويكون
اللون فيها على لون البدن بلا وجع العلاج استفراغ البدن من
البلغم والحمية عن كل ما يولده والردع في الابتداء بما هو قليل البرودة
وفيه تجفيف كالاسفنج يغمس في خل ثقيف ممزوج بماء البورق او
عصارة مغرة وقد يجعل معها قليل ملح وخل ثم النطولات والمروخات
والاضمدة المحللة كالضماد البقراطي ومرهم الباسليقون الورم السوداوي
ينقسم الى الصلابة والسرطان وعلمهما صلب ومن السرطان متقرح و
غير متقرح العلاج استفراغ السوداء والتضميد بالملينات كالشحوم ودهن
السوسن ودهن الحنا والزيت والزبد العتيق فربما تحلل الصلابة
في اسبوع فادونه وصفة خردل وبزر الانجرة وكبريت وزبد البحر وزراوند
واشق ومقل ازرق وشمع احمر وزيت عتيق الدبيلة والخراج

اما الدبيلة فكل ورم في داخله موضع ينصب اليه المادة واما الخراج فهو
ما كان مع ذلك حارا واذا اسرعت مع الورم ضربانا كثيرا والتهابا
تحت الاصبع فهو خراج فتعرف موضع المدة بان تغمز باصبع وتحرك
باصبع اخرى موضع تحته ويباض لونه او صفرته او خضرته اذا لم يكن المدة
جيدة والمدة الجيدة هي الملساء البيضاء المتشابهة الاجزاء المتوسطة
الرائحة العلاج استفراغ البدن والحمية والتقوية لئلا يضعف الوجع
والانفجار ثم يستعمل المنضجات الخفيفة كالتنطيل بماء حار والتضميد
بالشعير والبابونج او بالخبز المصنوع او شمع وزيت وكندر او زعفران
وقطن وبزر كتان فان لان الجلد وامكن التفجير بالادوية المفجرة فهو اولى
والتضميد باصل الرخس يفجر كل صلب وخصوصا مع ماء الحار والعسل
والدياخليون بلعاب الخردل يفجر مثل جميع ذلك في دهن السوسن
والافضل والاحرص ان يكون في الشق الاسفل فاذا اخرجت ما فيه
المدة والقيح فاغسله بمثل ماء العسل ثم مداواة القروح وكل ورم ظاهر
لا ضربان معه فلا بد في الاكثر ينضج وفي الاكثر لا يكون ورم من مادة مفردة
الدماميل ان ما اعوز منها من جنس الخراجات وتحدث في

الاكثر عن الحركات وكثرة الكلام على الامتلاء وفي الايام الاول تداوي
مداواة الاورام الحارة ثم يقتصر على الانضاج ومن المنضجات لها
التين والعسل وبزر المرو وماء اللبلاب والحنطة الممضوغة والتين مع
الخردل بدهن السوسن فان نضج ولم ينفجر بالادوية وربما احتيج الى
بطّه **البثور** ايضا على عدد الاورام فمنها دموية كالشرا ومنها
صفراوية كالنملة والجمرة والنار الفارسية ومنها سوداوية
كالجرب السوداوي والثآليل والمسامير ومنها بلغمية كالشرى
البلغمي ومنها مائية كالنفاطات ومنها ريحية كالنفاخات
الشرا بثور مسطحة مكربة حكاكة تحدث في الاكثر دفعة وتشتد
ليلا وكربها وغمها ليلا وسببها بخار حاد دموي في الاكثر وقد
يكون بلغميا فيكون اشتدادها ليلا اكثر من الدموي والدموي
اكثر حدة وحمرة **العلاج** الفصد واسهال الصفراء برفق بمثل المنقوع
المسهل او ماء الرمان بالهليلج وفي البلغمي بنقوع البلغم بان يكثر من
الهليلج الكابلي وربما زيد فيه قليل تربد ثم تدبير الحمى بالتبريد وترك
اللحوم والعدس بالخل نافع وخرزة الكرنب البابسة **الجمرة** بثور

تحدث عن صفراء حادة لطيفة فان كانت رديئة اوجبت النملة
الساعية الاكالة والا الساعية فقط ان كانت رقيقة وان
كان غليظا تحتبس فما دون الجلد اوجبت النملة الجاورسية
ومن اخف انها اوابطا الخلال **العلاج** يجب اولا ان يبدأ
بالاستفراغ من الصفراء بالفصد ان وجد في الدم كثرة وتعديل
المزاج ويوضع عليها عدس وقشور رمان وشعير ولسان الحمل
مدقوقا اعلاها اذا ظهر التأكل والتقرح استعملت اقراص اندروخورون
بشراب قابض والجاورسية تحمل في مسهلها قليل تربد والبقول
واللبن الحليب لها جيد وقشور الرمان والطين الارمني
بالخل وماء الورد نافع **الجمرة** **والنار الفارسية** الجمرة يقال لكل
بثر اكال منقط محرق تحدث للمحمرة شبيه وربما نفطت النار
الفارسية بما كان معه بثر من جنس النملة فيه سعي ويتنفط تبعا دقيقة
صفراوية قليل التنفط والسوداء والجمرة مما يسود الجلد غير رطوبة
ويكون كثير السواد غليظة غائصة قليل البثر **علاج** لا بد من الفصد
واستفراغ الصفراء ومراعاة السوداء وخصوصا في الجمرة وربما

احتيج الى اخراج المادة بالحديد الادوية الموضعية لا يجوز ان يكون شديدة
التبريد لئلا تحتبس المادة او يدفعها الى الباطن ومن جهة نفسه
ولا شديدة القبض لذلك ولا قوية التحليل لئلا يبرد في كيفية
المادة ومن الادوية الجيدة رمان حامض يشق ويطبخ في الخل
حتى يتهرا ويضمد به كما هو بعد دقه والعفص بالخل جيد وضماد
من لسان الحمل والعدس والخبز الكثير النخالة **النفاطات**
والنفاخات يحدث اما النفاطات فيصعد المائية الى الجلد فتحتبس
تحته كالنفاخة واما الدم رقيق **العلاج** تنقية البدن وتعديل مزاجه
وترك اللحوم ويوضع عليها اول ظهورها عدس مقشر مدقوق
اما معجونا بالخل فاذا ظهرت وكانت كبيرة تفقأ ثم عولجت
بالمجففات ومرهم الاسفيداج جيد **الجدري والحصبة** ارداها
الاسود ثم البنفسجي ثم الاخضر ثم الاحمر ثم الاصفر الابيض ثم الاكثر
واسلمها الابيض الكبير الحجم القليل العدد السهل الخروج بغير كرب
والاحمر قوية ثم كثير العدد مع باقي الصفات واما المختلط المتصل
فمن يأخذ رقعة كبيرة مستديرة او ذوات اضلاع مهوردي وكذلك

المضاعف الكبار ردي ويكون واصدا في الام ولان يكون الجدري
والحصبة تبعا للحمى اولى من العكس والاجود فيهما ان يكون النفس
والصوت سليمين واذا رايت المجدور والمحصوب يتتابع نفسه
بعد ورم فجائي وسقوط قوة واذا رايت العطش يقوى والكرب
يشتد والظاهر يبرد والجدري والحصبة يخضر او يسود فالهلاك
قريب واكثر ما يعرض في الجدري والحصبة في الربيع والبلاد
الحارة الرطبة والصبيان والشبان ويندران في المشايخ
والحصبة يفارق الجدري بانها صفراوية واصغر حجما ولا يتجاوز الجلد
ولا يكون لها سمك **العلاج** فليبادر الى اخراج الدم وفصد
عرق الانف قام مقام الرعاف عام النفع للاعضاء العالية
المشروبات المنقوع المحلو بالسكر وشراب العناب والنيلوفر
وشراب الكادي بالثلج وشراب الطلع وربما احتيج الى حليب
بزر البقلة بل الكافور الاغذية عدس مقشر او مزورة قرع وقد تتخذ
من العناب والطلع مزورة فينفع جدا فان تكاسل الجدري والحصبة
في الخروج او ضعف رجوعهما سقيت ماء الرازيانج بالسكر او ماء

الكرفس **الحكة والجرب** منه يابس فيكون عن صفراء محترقة تخالط الدم وقد يبلغ ان يصير سوداء وقد لا يبلغ ذلك ومنه رطب فيكون عن مخالطة البلغم المالح للدم والحكة كالجرب لكن لا يكون معها بثور واكثر ما يتولد عن اكثار اكل المالح والحريف والحلو والتوابل الحارة **العلاج** استفراغ المادة بطبيخ الافيتمون او السفوف المسهل بماء الجبن او اللبن بالافيتمون والسكر وماء الشاهترج وقد ينتفع به بطبيخ الاصفر والاسود وكابلي من كل اربعة دراهم وفي كل يوم يستعمل ماء الشعير بالسكر وماء الجبن بالسفوف المشدل والسكر وماء الشاهترج بالسكنجبين ونقوع بالسكر سبعا الاغذية كل بقلة تنفع كالهندباء والبقلة اليمانية والرجلة والالية ولحم الجدي بالرمان الحامض وتقليل اللحوم ما امكن **الادوية الموضعية** الكبريت والزيبق المقتول والكندش والاشق والزنجار والنوشادر اصدقه مع نصفه مرتك واسفيداج ومثله ملح ذراني ومثل الجميع حب الرمان المحمض ويضاف اليه دهن الورد ودهن البنفسج وماء الورد وماء الكزبرة الخضراء او خل وربما اصلح

الى كافور ومن المشروبات النافعة جدا ان يشرب ثلثة ايام كل يوم ماء وعشرون درهما بثرج مع نصف سكنجبين الا انه يضعف المعدة ويغثي والصبر شديد النفع لمادة الجرب وملازمة الحمام من انفع الاشياء للحكة والجرب **الجذام** السوداء اذا انتشرت في البدن كله فان عفنت اوجبت حمى الربع وان اندفعت الى الجلد اوجبت البرقان الاسود فان تراكمت اوجبت الجذام فيتغير لها اشكال الاعضاء وربما تفرق اتصالها اخر الامر **وسببه** الفاعلي اما شدة حرارة الكبد او البدن كله او يبوسه فان الدم واما برودتها فيجمد انه سوداء **وسببه** المادي الاغذية المولدة للسوداء وقد يعين عليه انسداد المسام فيختنق الحار الغريزي ويغلظ الدم وكذلك فساد مزاج الطحال فلا يجذب السوداء فلا ينقى الدم منها او فساد مزاج الهواء وكثرة التخم واذا كثرت السوداء عانت على كثرة تولدها بتغليظها الدم بالقوام والبرد واحالتها الوارد الى طبيعتها ومن **الجذام** متقرح ومنه غير متقرح ومنه ما يورث ومنه ما يعدي والمتمكن منه لا يبر

بره والمبتدي اقل الافلاح واذا ابتدا الجذام احمر اللون جدا ثم اسود وظهرت اخلاق سوداوية من الحقد والبث وظهرت في العين كمودة الى حمرة وحصل في النفس ضيق وفي الصوت بحة وفي العرق نتن ثم يرق الشعر ويتساقط وربما سقط موضعه ويحس في النوم بثقل وتخشم الانف ويتشقق الاظفار وتنبهر الصوت ويغلظ الشفة ويسود اللسان ثم يسقط الانف والاطراف ويسيل صديد منتن **العلاج** ان كان في الدم كثرة فالفصد وفصد الوداج بالغ في النفع ويوصل السوداء بقوة المسهلات ايارج لوغاذيا وطبيخ الافيتمون وحب الايارج بالحجر الارمني والسفوف المسهل بماء الجبن فينفعهم ان كانت السوداء حادقة الاشربة بكرة كل يوم ماء الشعير السادج او المبزر بالسكر او شراب النيلوفر وجلاب بارد وماء لسان الثور والسكر الاغذية لحم الجدي او الدجاج المسمن ولحم الجدي او الدجاج المسمن ولحم الضان الفتي اسفيذباجا او شطيا ويجب ان يتبعوا بما ذكرناه للخلط الغليظ وينقى ادمغتهم

بالسعوطات ويكثر من الحمام والتدخين بعده بدهن البنفسج والقرع او اللوز ويجلس في ابزن من سمن مغلي ويريا ضون رياضة معتدلة ومن **الادوية** الفاضلة لهم البنشي والبزرعلي ويفضل منها اسفيذباجة من لحوم الافاعي بالحجر التسمية لابزال باكل منها حتى تخج نظعة ويدل عقله دق بكف عنها قالوا يذبح الاسود السالح ويدفن في بيت ودم يوضع بيوددوده وليس من افرط به الجذام كل يوم درهمين بشراب العسل قبرا واذا تمكن الجذام لم يجز الفصد والاستفراغ لانهما يحركان المواد الخبيثة ولا يقوى القوة على دفعها فيقتل سريعا **الوبا** يعرض لجوهر الهواء لاسباب سماوية وارضية كالماء الاسن والجيف الكثيرة كما في الملاحم اذا لم يدفن القتلى ولم يحرق والزنة الكثيرة الى الكثيرة التعفن فاذا كثرت الشهب والرجوم في اخر الصيف وفي الخريف فانذر بالوباء وكذلك اذا كثر الجنوب والصبا في الكانونين واذا كثر علامات المطر ولم يمطر وتكرر ذلك فزاح الشتاء فاسد وان كان الربيع قليل المطر باردا ثم رايت

الجنوب بكثرة وتكدر الهواء اياما ثم صفا اسبوعا ثم تحدث رديئة النهار وغيمة وكدورة وبرد ليل فعند ذلك وان كانت الصيف قليل الحرارة وبدا تغير الاشجار وجاءت في الخريف شتاء كثير ورود مبيو مع الوباء بدا اذا كانت الاسباب سماوية واما الارضية فان ترى الحشرات والضفادع قد كثرت وهربت الحيوانات الذكية الحس كالقلق وهربت الفارة من حجرها سيدرة لطفانة فالوباء قريب واما التحفظ الاحتراز عنه الى تنقي البدن ويعدل مزاجه ويترك الفاكهة والشراب والمرق ويعتصر على المجففات والصفراء الشاهية نافع والحوامض كلها جيدة والبخور مما يصلح كيفية الهواء بالادوية التي لها في تلك خاصية كالكافور والصندل والمسك والعود والعنبر والسك والاترج والطرفاء وورق الغار ورش البيت بماء الورد وماء الخلاف ويتوب الفواكه العطرة كالتفاح والكمثرى والزعرور واطراف الاشجار والزهور الباردة

الباب الرابع في الكسر والوثي والخلع والسقط والصدمة والضربة

والنشاح

والتفاح والسيح العلاج المشترك لهذه الجملة ان يخرج الدم بالفصد والحجامة من الجهة المخالفة وان لم يكن في البدن كثرة خوفا من حدوث ورم الا ان يكون قد حصل نزف فيكفى وتليين الطبيعة بالتمر والحقن والراوند مسهل جيد وقد لا يحتاج الى المسهل ولا بد من كلعوق الخيارشنبر بالراوند والخيارشنبر بماء الهندباء ودهن اللوز والسكر ويسقى ويغذى بما يقوى الاعضاء ولماء عنب الثعلب بالسكر نفع وكذلك ماء لسان الحمل بشراب التفاح او جلاب بماء لسان الثور والعداء مزورة ماش او صفار بيض نيمرشت او مرقة فروج بماش ان حصل ضعف وترك اللحوم ما امكن ويجتنب الشراب اصلا فان حصل مع ذلك وجع البطن حقن بحقنة لينة ثم يسقى من هذه الدواء بزر ورد وكهربا واكليل الملك بابونة سنبل ومصطكى وكندر وزعفران وجوز السرو نصف جزء يعجن بماء لسان الحمل ويقرص والشربة مثقال وربما استعمل الجلنجبين بقليل بسد وكهربا ان لم يكن عطش ولهيب الادوية الموضعية اما في السيح والتفاح فعدس وبزر الورد واس يستعمل

وحده او بدهن الورد واما الضربة والسقط فان كان معهما وجع فبما قلناه في السيح مع قليل ماش مسحوق وطين ارمني وسك وزعفران بماء ورد وسعتر فان حصل مع الوثي حرارة قوية فضمادا الضماد النافع صندل وزرورد وبنفسج وبابونج وشعير مقشور وعنزا وقليل من الكافور بماء الورد ودهن ورد ثم يربط برفق واما الخلع فيحتاج الى المد ورد العضو الى شكله وليكن برفق فان العنف يوجب والوجع جذاب يحدث للورم وكذلك الكسر يحتاج الى جبر وتعصيب بما يحفظ العضو على شكله بالجبائر واخراج ما انكسر من العظام ولا يرجى صلاحه وربما يخاف فساده ثم يستعمل ما قلناه في الوثي ثم الاغذية اللزجة المولدة للاشتد كالهريسة والاكارع والارز وبطون البقر وجلود الخراف والجدي المشوية فان حصل تحت الرباط حكة فليحل وينطل العضو بماء حار وان خيف من الرباط حدوث ورم فليرخ الرباط ويغمد العضو بما ذكرناه للوثي مع حرارة

الباب الخامس في الزينة الادوية الحافظة للشعر الاس وثمرة

بلوز

بلوز وحبة والبليلج والاملج والمر والصبر ودهن المصطكى والبرسياوشان وحده او بشيت الكتان وورق الشقائق اذا استعمل بعد دهن الراس يوما وليلة حفظ الشعر وسوده ومما يحفظ صحة الحواجب اصل القاشر واصل الاسراش ورماده وشجرة الصنوبر من كل واحد جزء بورق جران يستعمل بدهن الاس والقشور واصل العوسج بالزيت حفظ وتسويد ثم قلة شعر الراس وعدمه وعدم نبات اللحية الشعر يكون من بخار دخاني لزج اذا صادف منافذ معتدلة فقلته او عدمه او قصره اما لقلة البخار الدخاني لنقصان الحرارة فلذلك لا ينبت اللحية للنساء والخصيان واما لكثرة الرطوبة فيقل الدخانية كما في الصبيان او لضيق المنافذ جدا ببرد مزاج او يبس يكثف فلا ينبت لحوم الشعر او لسعتها جدا لحرارة او رطوبة مسخفة فلا يجتمع مادة الشعر او لقلة الدم الذي هو كالمادة للبخار الدخاني كما يعرض للناقهين او لمانع من السكون من خلط ردي يحتبس في المنافذ كما في داء الثعلب الادوية المنبتة للشعر حافر الحمار محرقا والفول محرقة

يطلى بالشرج فانه مقوى واللادن جيد والعظاية التى فى البيت تجفف وتسحق ويطلى بالدهن ورماد القيصوم بالزيت ينبت اللحية المتساقطة وكذلك رماد الشونيز بالزيت وخصوصا للحواجب وقد يحتاج الى تعديل المزاج وتعديل المسام بالجلد بكثرة الحمام وتقصيفها بمثل التطبيل بماء الاس واصلاح اغذاء البدن واستفراغ الخلط الردى

داء الحية والثعلب

يعرف نوع الخلط المفسد للنبت بلون الجلد وخصوصا اذا ذلك فالدموى يميل الى حمرة والبلغمى الى البياض والصفراوى الى قليل صفرة والسوداوى الى كمودة ويعرف سرعة قبوله للعلاج وبطوءه بانه اذا حك بخرقة خشنة فان احمر بسرعة برئ بسرعة والا فلا ويفرق بين داء الحية والثعلب بانه فى داء الحية يتقشر الجلد ويبلح الجلد كما يعرض للحية

العلاج

يجب ان يبتدئ اولا بالاستفراغ بالفصد واخراج الخلط الغالب كما يعرض للحية ثم استعمال المقرحات على الموضع لينبسط فيسيل منه المادة الردية وذلك كالثوم والخردل والنا ثم يستعمل الادوية المنبتة للشعر وقد ذكرناها

افراط جعودة الشعر

سببها اما مزاج حار يابس يعرف بعلاماته وبتغير مزاج المزاج واما التواء الثقب والمسام وهذا لا يتغير المزاج

العلاج

الادوية المبسطة للشعر الجعد مثل جميع اللعابات اللزجة كالخطمى وبزر قطونا وحب السفرجل في دهن البنفسج والغذاء الحفظ بالاكارع الادوية المجعدة للشعر رغوة الملح المجعد للشعر الادوية المرقعة للشعر البورق اذا غلف به رفقة واذا ذر على المنتوف ينبت دقيقا الادوية الحالقة للشعر نورة وزرنيخ مع قليل صبر يستعمل فيحلق فى الحال وربما طبخ فى الماء وكرر مرارا ثم طبخ الماء فى دهن ورد ويجلس فى ماء حار ثم بارد ويضمد بعده بعدس وبزر الورد وصندل بماء الورد وربما احتيج الى مرهم الاسفيداج وربما يبطل رائحة النورة ورق الخوخ والطين بالخل والشوكران يستعمل مدة بعد النتف ودم السلاحف البحرية والضفادع الاجامية ودم الخفاش ودماغه وكبده

تشقق الشعر وتقصفه

سببه يبس المبسطات فيحتاج الى استفراغ السوداء والبلغم المالح وسببه مزاج او غذاء بالمطلوبات جميع الادوية التى فيها لزوجة يابضد منها الشعر

الغذاء ومركب جيد للشعر ينفع منه طلون درهما آملج خمسة دراهم يطبخ فى الماء حتى يذهب ثلثاه ثم يضاف اليه دهن بنفسج وثلثة دراهم لادن وورق الخطمى وورق السمسم وورق القرع عشرة دراهم يطبخ حتى يبقى الدهن وحده ويستعمل ودهن السوسن جيد ودهن الاس مقو ومسود ومطول

الشيب

منه طبيعى ومنه غير طبيعى وسبب الطبيعى نكرح الغذاء الصابر شعرا وهو راى جالينوس او الاستحالة الى لون البلغم وهو راى ارسطاطاليس وغير الطبيعى سببه افراط اليبس فيبيض كما يبيض الزرع لقوة العطش وهذا يكون عقيب الامراض الحادة المجففة

الاشياء التى تبطئ بالشيب

الاطريفل الكبير والصغير والاطريفل المزلق بالكل كل يوم واحدة يحفظ الشباب الى آخر العمر مع اجتناب الاراق والترابد والفاكهة وكثرة الشراب والجماع وكثرة الاستحمام بالماء العذب فان فعل فليستنشق بسرعة والزام القى على الطعام بالنخل او بزر بالسكنجبين واستفراغ البلغم والتدبير المجفف ولطخ الشعر بالقطران اربع ساعات ثم يدخل الحمام ودهن القسط ودهن الشونيز وذلك

حنظل ودهن الجوزول كل ذلك يبطئ بالشيب

المسودات

الحنا وورق النيل جيد معا وربما قدم الحنا ويقوى بالسماق او اللبن الحامض او ماء الجوز وكل ذلك معاجين وربما يدفيه قرنفل ليدفع ضرره بالدماغ ويسود جدا آخر يسود تسويدا ثابتا عفص محرق يعجن بدهنه بالزيت فى كوز فخار ضبى ببسود عفص زرنيخ عشرة دراهم شب يمانى درهمان ملح دراى

الصلع

اما فرط يبس فلا يجد الشعر غذاءه او تطاين الدماغ فلا يصل اليه الغذاء او تخلخل المسام فلا تحتبس فيه المادة او السداد فلا ينفذ كما يحدث عن القروح السالة واخص بمقدم الدماغ لفرط تخلخله واليبس منه لا يبرا وما كان لانسداد فليتحلل البدن بالحمام ثم استعمال الادوية المنبتة

فى احوال الجلد

اولا فى اللون كل ما يرقق الدم ويحركه الى خارج فانه يجعل اللون رونقا وصفاء ونضارة وذلك اما بانه يولد الدم بهذه الصفة كالبيض النيمرشت والشراب والحمص والتين فانه يولد دما متينا كالطلى خارج وكذلك الشرجانه يزيد حرارة عزيزة واما بانه يجذب الدم

كالاطريفل والهليلج الاسود واما باية بشر الدم ويحركه الى خارج كالبصل
والثوم والزعفران والفجل والكراث بخاصيته وكذلك
الغضب والجدال والسرور والنظر الى الاشياء المحبوبة كالنظر
الى الناس والمسابقة والهراش والمصارعة وجماع الاغاني
فان اعان بذا ما يجلو الجلد ويرققه كان ابلغ وذلك
كالترمس والباقلا والشعير والبورق والارز وقشور البيض
واللؤلؤ والصدف المحرق والمرتك والاسفيداج ونشارة
العاج وعظام الحوت وبزر الفجل والبطيخ والترمس ودقيق بزر
الفجل والنشا واللوز الحلو يستعمل مفردة ومجموعة وغسل الوجه
بالاشنان المعجون بالطبيخ انواع الكلف والنمش والبرش
والدم الميت يكون ذلك لانصباب قويته عرق ليبرق عن قسم من
الدم الداخل احتقانا يتبادى لونه وشكله فما كان ماله الى الحمرة
فهو النمش وما كان الى السوداء فهو البرش واللطخ الكلف
وصاحب النمش يشتق شقة كثير البسر مزاجه ويحتاج الى المبادرة
الى علاجه قبل موت الدم وغلظه وتغير جوهره العلاج الفصد

واستفراغ السوداوي وتعديل المزاج واستعمال الادوية الجلاءة
المذكورة وتحسين اللون الاشيا المضرة باللون هي
الاستحمام والغموم وكثرة الجماع والاوجاع والجوع المفرط وفر
ط الهواء وشرب الماء الراكد ومن الماكولات الخل والطين
والكمون شربا وطلاء بالخل والسكون في بيت فيه كمون يصفر
اللون والناكواه وكثرة شم الي النظر فما قبل اثار الضربة
والشوكة المرتك بعض الشحوم البهق والبرص الابيض
والاسود الفرق بين البهق والبرص الابيض ان البهق
في سطح الجلد ليس له غور والاقرب منهما اقوى والمولد لهما
ضعف الهضم فاذا تمكنا احالا الغذاء الصالح الى لونهما وليست
نسبة البرص الاسود الى البهق الاسود كنسبة البرص الابيض
الى البهق الابيض فان البرص يعرض معه تقليس وهي المسماة
بالقوباء ومادة الابيض من البلغم والاسود من السوداء
العلاج استفراغ المادة بالادوية القوية كاياريج لوغاذيا
ثم يستعمل في البهق الجوالي المذكورة في تحسين اللون وتعديل

المزاج واصلاح الهضم ودهن الباذنجان يصبغ البرص الابيض
الى السواد من الخواص العظيمة واما البرص الاسود فيستعمل
الجوالي القوية الى ان يسقط الجلد ثم يراح اياما ثم يعاد الى ان يزول
ومثل الخرف والخردل والحرمل ولعظام الحرق وتدبير السوداء وتدقيق
بالاغذية والاشربة وغيرهما حفظ اللون عن تاثير الشمس
والريح بطلي على الوجه بياض البيض او مطبوخ لباب الخبز السميذ
معجونا ببياض البيض الصنان نتن الابط وسببه خلط
عفن او عرق ويعان على ذلك تاخير غسل الجنابة او الحيض العلاج
يستفرغ البدن من خلط العفن ويعدل المزاج ويجفف ما يسيل
العرق كالحلبة وينفع من ذلك نقوع المشمش والدلك بمثل
السعد وورق السوسن واصوله والاس المحرق وخاصة
المحرق والتوتيا والمرتك والشب والصبر والادوية منها طيب
بماء الورد والمسك والكافور ان معه حرارة مفرطة بمثل السك
والسنبل والورد وورق التفاح مفردة ومجموعة القمل يتولد
من رطوبة فيها ادنى حرارة يصلح بها للحيوة العلية فلا يجرم ذلك

من واهب الحيوة ويكونها ما يقرب من الجلد فيتحرك ويخرج
ويعد كثيره يسقط الشهوة ويصفر اللون ويحدث دعة
العلاج المفرط فلابد من تنقية البدن وادامة الاستنظاف
والاستحمام بالماء المالح ثم بالعذب وتغيير الثياب كل طلوع
من الايام ولبس الحرير واذا شرب الثوم بطبيخ الافتيمون قتل
القمل الادوية الموضعة ورق الحنظل واصل الحنظل والنمام
والافيسون والزراوند وورق شبث الكتان ودهن
القرطم ويستعمل مفردة ومجموعة وربما احتيج الى زيبق ويبقى ان
يبعد عن الاعضاء الرئيسة القوباء يتولد من مائية
رقيقة حادة وخلط سوداوي العلاج اصلاح المزاج ان
كان كثيرا الادوية الموضعية كحماض الاترج ودهن الحنظل
ودهن اللوز المر والكثير منه ينذر بالجذام في احوال البدن
في كيفية الهزال المفرط سببه قلة الدم او كراهته الى
فلا يستعمل كدم الحريف ولهذا يكون دم المهزول اكثر وقدر
على الجماع اقوى او لضعف القوة المتصرفة اما الهاضمة

او الجاذبة اوالماء في نفسها او لكثرة الدم فلا يبقى للقوة
المتصرفة فيها او لمزاحمة واستفراغ الدم الكثير والحرارة بالكبد
لمضادة مزاجها كما اذا كبر الطحال او لبدن ان يختلف الغذا
الوارد فلا يحصل تحلل كما يكون عن التعب والهموم وامراض
المحللة العلاج يعدل المزاج ويستفرغ الخلط او يعف ويقابل
الاسباب كلها ويقوى القوة الجاذبة بالدلك
عقيب النوم وخصوصا بالدمس وقد يطلى بالزفت
البدن كله او عضو خاص وربما ايتح في تسمين العضو الى
ربط الجهة المخالفة فلا يقبل ورود الغذاء فينصرف الى
وذلك بعد تقوية الجذب ويودع ويفرح ويعدل في الحركة
والسكون ويسكن الظل ويسقى الماء البارد والشراب
الحديث ويوطى مفرشه ويغذى بالاغذية القوية والجوداب
واللحم المقلى والمشوي لانه يولد دما متينا بخلاف المطبوخ
والارز باللبن ولا يقتصر على ما يولد دما محمودا فربما يولد دما
رقيقا يتحلل ولحم البط سمين والحمام عقيب الاكل و ان

افرط تشبيبه لكن يخاف منه السدد فليحرز عنها بالسكنجبين البسا
او البزوري وخصوصا اغذية المسمنين كلها غليظة ولهذا
يتولد فيهم الحصاة واما بعد الهضم والاكل عقيب الحمام فيسمن
باعتدال الادوية الموضعية من التي تحبس الغذاء في المعدة والا
وتنفيذه في العروق ويفعل ذلك الاغذية بالادوية اللطيفة
الادرار كالكمون ثم يحتاج الى اجماد الغذاء في الاعضاء وذلك
بالمخدرات كالبنج واللفاح وادوية تفعل بالخاصية دواء المعتدل
لوز وبندق وحبة الخضراء وفستق وشهدانج وحب الصنوبر يعجن
بعسل وبندق كالجوزة ويستعمل كل يوم من خمسة الى عشرة فيسمن
ويحسن اللون اخر حمص منقوع في لبن البقر حتى يلين وحنطة
وارز وماش مقشر يطبخ في ماء كثير حتى يتهرا او يضاف اليها
مثلها لبن ويغلى ويضاف اليه فستق وبندق وشهدانج وحبة
الخضراء وجوز ولوز ولب الصنوبر وبزر بقلة وبزر بطيخ وبزر
خشخاش من كل واحد نصف جزء برنج وكمون وبهمن ابيض
وحب الزلم مكد ربع جزء دهن لوز او سمن يوشل ربع الجميع يستعمل

منه كل يوم اسكرجة والخبز المعجون باللبن جيد ومما يسمن بسرعة جدا
اصول اللفاح يغلى في قدر يوضع عليها قدر مثقوب فيه
كبار مزروع البنج ماذا تهرا بالبخار المتصاعد اليه طبخ في عصيدة
او هريسة او حنطة او بهطة ويوكل منه في سبعة ايام لكن
يسرع زواله والابدان التي ضمرت في زمان قصير عادت الى الخصب
في زمان قصير والتي في زمان طويل ففي زمان طويل واقبل
الابدان للسمن حسب الرطوبة القابلة للغذاء افراط السمن
هو قيد البدن عن تصرفه فيضيق مجاري الروح فينطفي ولا يصل
اليها النسيم فيختنق وهم على خطر من الصداع وعرق بغتة او انصباب
الدم الى احد التجاويف اما الدماغ او القلب فيقتل فجاة وكثيرا
ما يحدث فيهم ضيق نفس وخفقان والسمين خلقة يكون في الاكثر
بارد المزاج دقيق العروق وقليل النسل لا يصبر على جوع وعطش
ولا يكاد الادوية يصل الى اعضائهم الا بطول مدة وكلفة
العلاج تقليل الغذاء وجعل ما يقل غذاؤه والحمام والرياضة
على الجوع والنوم على الارض والاقتصار من الاغذية على الكواميخ

والحسن العيش والعدس والمخللات والجبن الكبار والشعير وكثرة
ويكثر من التوابل الحارة في اغذيتهم وتخشين الملبس وليكشف للبرد
والاستفراغات وكثرة تليين الطبيعة فيزلق الغذاء فلا يصل الى
البدن ويستعمل المدرات القوية الا التي لا يقوى الا على ايصال
الى الكبد فقط بل التي يخرجه كالفطراساليون والسندروس
والمرزنجوش فلها في ذلك خاصية عظيمة الباب
السادس في السموم وعلاجها كما يعرف النافع ليستعمل
كذلك يعرف الضار ليجتنب عنها فلا يكفي يحذر عن العدو فقد
تقع في طعام الانسان بعض من الحيوانات الردية كالعقرب
والرتيلاء وغيرهما مما فيه سمية فيقتل فلذلك يجب الاحتراز عن
اكل ما تحت الاشجار الكبار والمستنقعات ووقوع ذلك في
الشراب اكثر لحب الحيوان له فاذا حضر المحترز عنه فليترك الاغذية
القوية الطعوم والروائح واكثر ما يدس السم فيها لتخفى طعمه ورائحته
ولا يحضر على جوع مفرط او عطش فيمنعه النهم عن الاحتراز ويكون ضرر
السم اسرع لخلو المجاري واذا استعمل السم على الاغذية منعه النفوذ

وعرفت قوته وربما كان منها ما يضاد بها والسموم منها معدنية ومنها
نباتية ومنها حيوانية فالمعدنية كالزيبق والمرتك والاسفيداج
وبرادة النحاس والزنجار والشنجرف والكلس والزجاج والزرنيخ
الهالك وبرادة الحديد والزرنيخ والنورة والزاج والزاج
وماء الصابون والنباتية كالبيش وقرن السنبل والبلاذر
والبيتوعات والسقمونيا والمازريون والدفلى والبلاذر والحرمل
وخانق النمر وخانق الذئب وبنور الارز والزبد الاصغر والغاريقون
الاسود واللبوب الزنجه والافيون والافربيون والبنج وجوز
ماثل والشوكران والكماة والعظاريساليون والحيوانية كالزراريح
والارنب البحري والوزغة والدودين والضفدع ومرارة الافعى
ومرارة النمر ومرارة الكلب الماء وطرف ذنب الابل وعرق
الدواب وبيض الحرباء واللبن الفاسد والدم الجامد والشواء
المغموم وتاثيره اما بالاحراق والتلهيب كالافربيون او بالاجماد
والتخدير كالافيون او بتسديد مجاري النفس كالمرتك او بالتقطيع
كالزنجار او بالتعفن كالبيش والمرارات المذكوره وبذ الصنف

ادا اكل ويستدل على شرب السم بزاجه الم وبما يخرج بالقى اذا خرج
منه وبما يوثره من الاعراض اللازمة له تدبير من شرب السم
يجب ان يبادر الى القي بماء حار كثير وشرح ودهنت وطبيخ بزر الكتان
مع السمن ويكثر من ذلك ما امكن ومن الطعام فليفعل ذلك وان لم
يتق السم بالقي الى يكسر عاديته وما يخرج السم لا محالة ما الغي ترياق الطين
المختوم اذا استقى اول الامر واذا نقيا لاستقصاء شرب اللبن وليتقيا
ايضا ثم يسقى ان يحقنه الاحتقان الذي ينزل الى اسفل ويراح العليل
ويشم الطيب ويلبس الطيب ويعطس وينوم فيه ويبقيه شره
ثم اذا اعرف السم عولج بما يخصه مما هو مذكور في المطولات العلاج
المشترك لذلك كل المفرحات الياقوتية وغيرها والترياق الكبير والطين
المختوم وترياقه وترياق الاربعة ومما هو جيد ان يوخذ الجذوار وا
درهم شيح ارمني درهمان يعجن بالعسل ويسقى بماء التفاح وقد عد ابن
عرس البري المسلوخ المنظف من اقوى الادوية في دفع السموم
الاخر من الحيوانات الرديه وطردها من البيت من بدلك بالخطمي
او عصارة الخبازي بالزيت فلم يضره الزنبور واذا لسع الزنبور الصغير

نقيا

صحوله

عاصا لسانه لم يوذه اللسع ومن يدلك باصل اللوف لم يلدغه
منه وكذلك دماغ الارنب مع الخل والزيت والمبعة والزيت المنقوع
فيه الصنوبر الطري المدقوق او تفاح الاذخر او حب الغار او
ورق الفنجنكشت او ورق الابخرة او الدوقوا او حب البلسان
او حب البنج كل ذلك ومن طلى بهذه لم تقربه هوام ومما يطرد
الهوام من البيت التبخر باصل الرمان وقضبانه واصل السوسن
والقنة والاظلاف والكواكز والشعر والحلتيت وورق الغار
ولبه وكذلك التبخر بالفنجنكشت وافراشه ورماد الصنوبر
وقضبان العنب والشونيز وركبت من هذه الحيوانات التي
تهرب منها الحيوانات مثل الكركدن او اجعل في البيت تعلق ابوطاوس
او قنفذا او ابن عرس فان الهوام تفزع منها وتهرب فاذا ظهرت
قتلها وكذلك الببغاء والابابيل وقيل ان مثل البط
والاوز وجلد النمر لا يقربه شي الافاعي السبالج هو يقتل
الذئب والكلاب وخانق النمر يقتل النمر وخانق الذئب يقتل الذئب
والكلب وابن اوى واللوز المر يقتل الثعالب والدفلى وورق

الاذا دورقت يقتل البهايم وقيل ان السنور يهرب من دهن الورد
ولم اجربه طرد الحيات الكبريت والنوشادر بالخل يهربها والخردل
يقتلها واذا وضعت على مسكنها يهرب منه طرد العقارب
الفجل المشدوخ وعصارته اذا مسكت ووقرته والباذروج وبقل
الصائم يقتل الحيات والعقارب والتبخر بالعقارب يهرب
العقارب وكذلك الزرنيخ واذا وضع فجل المقطع على حجر ما لم تخرج
على الجحور طرد البراغيث دار رش السذاب بطبيخ الحنظل ونحوه
مات او يهارب وكذلك العليق والخرنوب ودم التيس اذا
جعلت في حفرة اوت اليها البراغيث وكذلك يجتمع على خشبة
طليت بشحم القنفذ وريح الكبريت والدفلى تطردها وخشب البرا
تبيدها وتجذبها الى ان يموت طرد البعوض والبق بالدخان
في الصنوبر او بالقلقديس او بالشونيز او مجموعها وهو اجود
او تجاوبا الاس اليابس او بالكبريت او باخشاب البق والحرمل او
بورق السرو او جوزه ورش السذاب بطبيخه او بطبيخ النرجس
او الافسنتين طرد ابن عرس يطرد بالريح السذاب طرد

وقيل اذا دهنت به

عب

ره

الفارة وسمها المرتك والجوز والبيخ وبصل الفار حتى منه الذي منه
بالسباحة في الماء فان لم يجده مات والتراب الهالك ويثب الحديد
واذا سلخ الفارة الذكر وقطع ذنبها او خصي وربط بخيط صوف
هربت الباقي والسلخ اقوى طرد النمل دخان النمل نفسه ويهرب
من المغناطيس ومرارة الثور والزفت والحلتيت والقطران
اذا وضع على جحرها يهرب طرد الذباب ينفعها الزرنيخ وحده او باللبن
ودخان الكندر وطبيخ الحرق الاسود ايضا طرد الزنابير بخار
الكبريت والثوم طرد الخنافس دخان الدلب وورقه طرد
الارضة تطرد بالهدهد اذا جعل في البيت والتدخين باغصانه
طرد البق الافسنتين والشونيز وقشور الاترج وماء الحنظل
الرطب طرد سام ابرص الزعفران اذا جعل في البيت هربت
منه اصناف الحيات تنقسم بحسب قوة سمها وضعفها الى ثلث اصناف
احدها قوية السم جدا لا يمهل اكثر من ثلث ساعات ولا علاج لها الا
قطع العضو في الحال وربما لم ينفع كما في الحية المسماة بالمكللة لان لها
كالاكليل على الراس وقيل هي الصل وهي شديدة الرداءة وتحرق كلما

يصيب اليه ولا ينبت حوله شجر شيء فاذا حاذى مسكنها طائر سقط
ولا يحس به حيوان الا هرب فان قاربت منها صدر قلم تحرك ثم يموت
ويقتل بصفيرها الرجل ومن وقع عليه بصرها ولو من بعيد مات
ومن نهشت ذاب بدنه وانتفخ وسال منه صديد ومات في الحال
ويموت كل ما يقرب منه من الحيوانات ولا يخلص من ضررها
الا بالنار وقد قتلها فارس برمح فمات هو وفرسه ويوجد اكثر في بلاد
الترك الصنف الثاني ما ليس لسمه بعضه ولا يقتل الا بجراحه كالافاعي
ونحوه من كبار الحيات وانما يعالج فوق لسعها ويوضع وضع الجراحة
فقط الصنف الثالث متوسط السم فمنه ما يقتل في سبع ساعات
ومنه ضعيف السم فلا يقتل العلاج المنهوش الحيات يبادر اولا
بسقي ترياق الفاروق فانه ان تادر فقد لا ينفع والاكثار من الثوم
والشراب يغني عن كل علاج وكذلك الشراب بالبصل والكراث
والجذل من الادوية المخلصة وقيل ان ذكر الايل مشويا ينفع في
الحال وحشيشة تعرف بالمخلصة تنفع في الحال من جميع السموم واذا
استعملت دفعت مضرة السموم الى ستة ثم يمص موضع النهش

يحتاج الى ويضمد بالابهل وقيل الفار والبابونج وبصل العنصل
المشوي والكرسنة افرادا ومجموعة وشق الصغير بالجبن
العتيق والدجاج المشوي او لحم الافاعي كل ذلك جيد ودهن
الغار بالغ وقد لسع العقرب رجلا من العرب في اربعين موضعا
واستعمل من الحنظل الرطب وزن درهم فبرا في الحال اما نهش
السباع والحشرات فليليق بالمطولات وانما يكتب في هذا
الكتاب عض الكلب الكلب ومداواته صفات الكلب
الكلب حالة كالجذام يعرض للكلب والذئب وابن
آوى وقيل لابن عرس والثعلب وقيل للبغل تحمر عيناه ويعلوهما
غشاوة ويسترخي اذناه ويدلع لسانه ويكثر لعابه وسيلان انفه
ويتطأطأ راسه ويتحدب ظهره ويتعوج صلبه الى جانب ويندفن
ذنبه ويمشي خائفا مغموما كانه سكران ويجوع فلا ياكل ويعطش
فلا يشرب وربما فزع من الماء وربما ارتعد منه وينهش كل شيء فاذا
لاح له شبح حمل عليه من غير نبح وكان حلقه انحج والكلاب تهرب
منه فان دنى منها غفلة بصبصت وخشعت بين يديه ما يعرض

لمن عضه الكلب الكلب بعد سبعة ايام يعرض كالماليخوليا من
حب الوحدة وكراهية الضوء وفكر فاسد وكلما قرب منه شيء
تخيله كلبا فخافه وربما احب التمرغ في التراب ثم يتشنج
ويكثر حتى يموت وقيل ذلك لا يعرف وجهه في المرآة وربما
تخيل منها كلبا ويموت بعرق وسقوط قوة وقد يموت عطشا
وربما نبح كالكلب وبح صوته وربما انقطع وصار كالمسكوت
ويحرص على عض الناس ومن عضه عرض له كما يعرض لذلك
واما قبل الفزع من الماء فعلاجه قريب واذا لم يعرف وجهه
في المرآة فلا مطمع فيه ويقتل ما بين اسبوع الى ستة اشهر وقيل
الى سبع سنين وتقيد والغالب في اربعين يوما والفرق
بين عضة الكلب الكلب وغير الكلب اذا لم تتوقف على
صورته ان يدلك ذلك الجرح بلب الجوز ويرمى للدجاج
فان عافته او اكلته فماتت فهو كلب والا فلا وبلوث
قطعة خبز مما يسيل من الجراحة من دم او غيره ويرمى للكلب
فان عافته والا فلا العلاج يجب ان لا يترك الجرح حتى يندمل

اربعين يوما ويمص المحاجم فان التحت حطا فرضها في الاول
بالثوم والجاوشير والخل وربما احتيج الى الادوية الاكالة كالقلفطر
ثم مسح بالسمن ويشرط ما حوله ويمص واما اذا ادرك بعد ايام
فلا فايدة في المص والجذب بل تقبل على استفراغ السوداء
بقوة دواء مشهور باهليلج كابلى مثقالان غاريقون وافيثمون
من كل واحد مثقال ونصف ملح هندى مثقال بسفايج
وحجر ارمنى من كل واحد مثقال الشربة منه نحو مثقالان ويحمل
بكرة كل يوم ماء الشعير الساذج او الممزوج بالسكر ويسهل كل ثلثة
ايام بما ذكرناه او بماء الجبن وسفوف السوداء او يستعمل
كل يوم من دواء جالينوس للعقعق في ماء ويتدرج الى اربع
ملاعق وان تاخر ايام اضعفت ما تسقيه من ذلك وغيره
والترياق الكبير لا بد منه في بعض الايام وترياق الاربعة
نافع ويخرج من الحمام الى ان يتعافى وربما احتيج الى الفصد ان كان
في الدم كثرة مفرطة ولا تكن من النطل ودع جاه الفزع من الماء
فلا تحتاج عن علاجه فقد عاش بعد ذلك رجلان ولكن كان

عضها انسان عضه كلب فان احتيج الى ربط واكراهه على
شرب الماء فعل ويضمد معدته بالمبردات وقد جرب الشراب
الممزوج بالماء مناصفا وكان عجبا قالوا اذا كان الماء في
آنية من جلد ضبع او جلد كلب كلب او جعل تحت الاناء او
في قدح مسحة ينتفع بها شرب وخصوصا من قشر الطرفا
وقد تحدثوا لهم انابيب من ذهب يدخل في حلقه ويصب
فيها الماء من بعيد ويستر ليلا يراها وقد يتخذ اشياء مجوفة من شمع
او من عقيد السكر وتملا ماء ويبلعها وكبد الكلب الكلب
يشفى المعضوض منه من الفزع عن الماء وقد شهد بذلك
جماعة وقد عض كلب كلب اربعين رجلا فاكل بعضهم من
كبده واستنكف الباقون من اكلها فمن اكلها لم يمت
ومن عاف عن اكلها مات وكان تدبيرهم واحدا واستعملوا
دواء جالينوس ومن العلاج المذكور

وقد تم هذا الكتاب ... وصلى الله على خير خلقه محمد وآله ...

تمت النسخة
في الطب المسماة بالموجز لابن النفيس
المتطبب قدس سره

صحيح
هذا الكتاب المستطاب وقف مؤبد على كافة عدول الطلبة المؤمنين
المعروفين بمعرفة الفقه والحديث والمشتغلين بتحصيلها
دون حكمة الفلاسفة والتحكيم على الشروط والقيود اللاتي
المذكورة في الحجة المعتبرة واعمر عفو الله جمال لاعليا
شعبان وفقه الله تعالى ٦٥

چنین خطی است پس بر آط مثلثی که هر دو ساق
او برابر باشد عمل کنیم و بر سر مثلث نقطه ک گذاریم
و ت ک وصل کنیم و بیرون بریم از ت بقدر فتح تا نقطه
و ک ا وصل کنیم پس گوییم مثلث اکه
مثلث مخمسی است پس از خط ک ت ط ل آ بقدر
فتح جدا کنیم و به خط ال همان عمل کنیم که به خط
ات در اول کردیم تا خط مقسوم بر نسبه ذوات
وسط و طرفین پیدا شود که ال ع است و ...

۱۵۲

از آ آک قدر بقدر فتح جدا کنیم و ب ق وصل کنیم و با خط ب ق همان عمل کنیم که با خط ا ب و خط آک کرده بودیم تا خط ب ق سه پیدا شود پس میان نقطهٔ ق و نقطهٔ ع وصل کنیم و همچنین میان ع و ب و همچنین میان آ سه و سه ک و گوییم که ک ع ب ا سه مخمس
و این مقصود بود

خواستیم که عمل کنیم دایره مخمس بیک فتح پرگار بر فتح که ا ب است مثلث مخمس عمل کردیم که آنکه آ ب ج است و نقطهٔ تقاطع ا د ه باد اید است ب ه وصل کنیم و این ضلع مخمس است
و بر جهت دیگر ا ب ضلع مخمس دیگر رسم کنیم و همچنین ب ه و نصف آن کنیم ... و ار ت وصل کنیم و ازواج کنیم با محیط اضلاع مخمس تمام حاصل شود
و چون خواهیم که در دایره مخمس عمل کنیم از نقطهٔ ... بر خط آ ب و از نقطهٔ ... بیرون کنیم ... تقاطع ... را و به مخمس است و هر یک از اضلاع ... ضلع مخمس ...

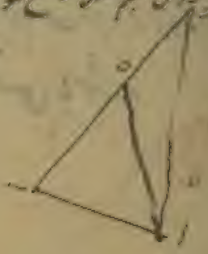

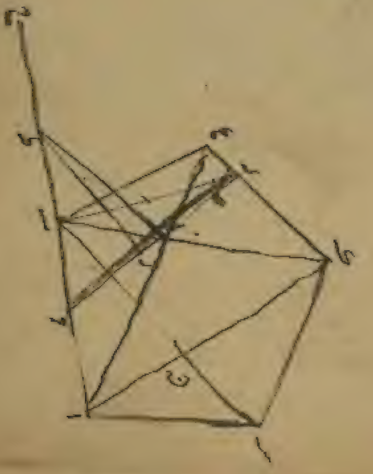

بسم الله   اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم

۱۵۳

عمل مخمس در دایره به یک فتح پرگار

بر آن که بقدر فتح است مثلث مخمس عمل کنیم که ا ب ج است و میان تقاطع خط آ ج با دایره که نقطه ة است وصل کنیم ضلع مخمس باشد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين هذا الباب في قوى الادوية

الادوية الحارة في الدرجة الاولى سنبل ناردين افسنتين بندق مغاث اسفند انيسون قثاء الحمار

حمص ارز اسطوخودوس روفا رطب برسیاوشان لسان الثور كرنب كحال كرسنة اليه

بنفسج بزركتان لادن شاهترج الادوية الحارة في الدرجة الثانية بورق ابزبارس جعده

اذخر اظفار الطيب بزارقطونا حلبه ايرسا ناسمين مر فراسيون كندر مرو سيليخه

نمام حز صبر عنبر جندقوقي شبث الادوية الحارة في الدرجة الثالثة اسقيل حب البلسان

برنجاسف ثوم شونيز رازيانج فنجنكشت راسن شيح قرنفل سعتر حوبح سود قيصوم

بلنجمشك قردمانا سعد قسط ناخواه سكنكبينج مرزنجوش اقحوان سك اسارون

ملح ابهل كروما مرماحور كراث افيون حرمل زرنباد افتيمون كرفس روفا ابن

دارفلفل حماما كمون زنجبيل كبر زعفران كبريت دهن البان محلب جند بيدستر

دارصيني بصل حاشا زراوند مر جنطيانا درونج الادوية الحارة في الرابعة حرف

كندس كبيكج ميويزج ماميران سداب بري فلفل خردل الادوية الباردة في الاولى

باقلي اسفاناخ ورد طباشير سرمق جاورس آبنج بلوط خيارشنبر اغذ اجاص لبد

بنفسج الادوية الباردة في الثانية جلنار اقاقيا ورد امبرباريس سماق برد سفرجل

بزرقطونا مشمش لسان الحمل دم الاخوين قثاء حماض كزبرة الادوية الباردة في الثالثة

كزبره خس حماض الاترج قرط البقلة الحمقا صندل زعرور عصى الراعي كاه

كافور عفص الادوية الباردة في الرابعة جوزماثل افيون نخ اسود الادوية

الرطبة في الاولى اجاص اسفاناخ حمص لسان الثور مغاث ملوكيه خيارشنبر

الادوية الرطبة الثانية ... بنفسج ... نيلوفر ... بطيخ ... كرنب ... يابس الخ

...الرابعة ... شمش روفا رطب الادوية الرطبة الثالثة خس قطر الادوية الرطبة الرابعة

غير موجودة الادوية اليابسة في الاولى ورد اقحوان حلبه زعفران اشنه اسفند

حب الخضرا برسياوشان الادوية اليابسة في الثانية مر كاكنج حاشا سفرجل صندل

جلنار كندر حماض كزبرة سوسن زنجبيل نحو ميويزج قيصوم دارفلفل بزارقطونا

درونج لعدس باذرنجبويه * ابهل اسل بليلج ارز افسنتين الادوية اليابسة في الثالثة

ابهل ثوم شونيز حاشا راسن انيسون قرنفل افيتمون بلوط شيطرج قيصوم

دارصيني قسط زعرور صبر ورد قردمانا صعتر روفا بابس حومه زراوند عفص

فراسيون بلنجمشك سماق زرنباد حلتيت سرو لحم الجيد كمون ناخواه سعد

سكنكبينج كبريت مرزنجوش ملح كرفس كروياء مسك الادوية اليابسة في الرابعة

حديد كندس كبيكج ميويزج ماميران سداب بري فلفل خردل والله اعلم بالصواب

* حب البلسان امبرباريس محلب اقحوان جاورس حب البان اسارون بورق

اشنه ابنوس برنجاسف لبد صح

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على ... [illegible]

[illegible]

اعلم ان الصاع عراقي وحجازي اما الصاع الحجازي فهو خمسة ارطال وثلث رطل والصاع العراقي فهو ثمانية ارطال ... [illegible]

... ثمانية ارطال

بدانکه جلای ... مرد ... | ... بزرگی ... شود
... کسان ... | که از خود بزرگی ... بیکو با بکوید ...

ای خواجه عقل ... که بزرگان شهرها | ... میکنند
... صدر ... | هر یک ... آهنگ میکنند
... زمانی که ... دیگر | تیغ زبان کشیده بهم جنگ میکنند

هر که ... بزرگی ... | ... بنشسته ...

ان فيعيث

[illegible]

حکمت عملی [illegible]

حالی بکند بود نفس را مستغنی بسهولت احاطه صدور فعل از وی احتیاج بفکر و رویتی

149 در معنی آنکه صناعت تهذیب اخلاق شریفترین صناعاتست — چون کمال هر چیز در صدور فعل خاص او است ازو بر تمامترین وجهی و نقصان او در تقصیر [illegible]

[illegible]

اجماع و اتفاق حکمای متقدم و متأخر حاصلست بر آنکه اجناس فضایل چهار است حکمت و شجاعت و عفت و عدالت [illegible]

[illegible]

و ما که [illegible] استعداد صبر و حلم [illegible] شهوت و غضب [illegible]

واستعداد این منازل بچهار فضیلت تواند بود اول حرص و نشاط در طلب و دوم اقتناء علوم حقیقی و معارف یقینی و سیوم حیا [illegible]

[illegible]

و ارسطو گفته است [illegible]

[illegible]

[illegible]

واگر بسبب فوات مرغوبی حزنی [illegible]

[illegible]

کسی که بسبب [illegible]

[illegible]

و حکیم را لذت حکمت [illegible]

[illegible]

و اگر چه مردم تا در این عالم [illegible]

[illegible]

کمال انسانی دو نوعست ازجهت آنکه نفس ناطقه او را دو قوتست یکی قوه علمی و یکی قوه عملی کمال قوه علمی آنست که شوق او بسوی ادراک معارف [illegible]

[illegible]

[illegible]

حذ ما صفا ودع ما کدر

اخلاق ناصری

واز اسباب حفظ صحت نفس التزام وظایف اعمال حسنه است بتوجه از قبیل نظریات و چه از قبیل عملیات بر وجهی که روز بروز نفس را بخروج از عهدهٔ وظیفهٔ از ان بهر یک مواخذه میکند و اخلال و اهمال آن بهیچ وجه جایز نشمرد و این معنی بجای ریاضت بدنی است در حفظ صحت جسمانی و مبالغه اطبا نفس در تعظیم امر این ریاضت بیشتر باشد چه نفس چون از مواظبت نظر معطل شود و از فکر در حقایق و غوص در معانی اعراض کند بلادت پیدا کند و بلادت گراید و مواد خیرات عالم قدس از و منقطع شود و چون از حلیت عمل عاطل گردد با کسل الفت گیرد و بهلاکت نزدیک شود چه این عطلت و تعطیل مستلزم انسلاخ از صورت انسانیه و رجوع بمرتبت بهایم بود و انتکاس صرف است نعوذ بالله منه •

حکیم ارسطو گفته است که کسی که بر کسب قادر بود و با قتصاد زندگانی تواند کرد نشاید که بعضی طلب دنیا مشغول گردد چه آنرا نهایت نبود و طالب آن مکاری ...

قال بطلیموس الحکیم تناول الدواء المسهل والقرن العقرب او السرطان او الحوت وصاحب الطالع یتصل بکوکب تحت الارض محمود وان اتصل صاحب الطالع بکوکب فوق الارض قذف الدواء ولم یستقر •

چو میخواهی که یابی روی درمان
بکن پرهیز از طبیب خویش پنهان

...

پس عاقل باید که همت بر ازالت این عیوب و نقصانات که مستلاء است مقصور دارد از غذا بر قدر حفظ اعتدال مزاج و قوام قوت و بقاء صحت قناعت نماید و در تناول آن بتنوع بلذت نطلبد بل صحت طلبد که لذت خود تابع افتد و بالعرض حاصل آید و از لباس بمقداری که دفع مضرت سرما و گرما کند و بر نفیس نشست کرده راضی شود و اگر اغذیهٔ ... نباید بقدر آنکه از حقارت و لوم ایمن شود از اقران و اکفاء خویش بشرط آنکه مودی بتکبر بمباهات و مفاخره نشاید •

و حکمت در وجود نفس بهیمی بقاء بدن است ... و حکمت در وجود نفس غضبی کسر و قهر نفس بهیمی است ... قابل ادب است ...

اما بعید فهی بمنزلة ... والامتناع • و بعضی گفته اند ...

در سخاوت چنانکه خواهی ده
لیکن اندر معاملت بسته
سنده و داد را مباش زبون
مرده بهتر که زنده مغبون
مرد باش بکاه بیع و شری
از زیان نیوفتی تنزل

یکی روز ابراهیم ادهم
بپرسید از یکی درویش طعم
...

کرم الواقیان و تواضع الشیم ...

قیل ان الله ذو ولد
قیل ان الرسول قد کهن
ما نجی الله والرسول معا
من لسان الوری فکیف انا

للشيخ الرئيس ابي علي سينا

توقّ اذا استطعت ادخال مطعم ، على مطعم من قبل فعل الهاضم ،
وكل طعام يعجز السن مضغه ، فلا تبتلعه فهو شر المطاعم ،
واياك اياك العجوز ووطيها ، وما هي الا مثل سم الاراقم ،
ولا تك في وطي الكواعب مسرفا ، فاسرافه للعمر اقوى الهوادم ،
ولا تتعرض للدواء وشربه ، مدى الدهر الا عند احدى العظائم ،
ولا تحبس الفضلات عند قضائها ، ولو كنت بين المرهفات الصوارم ،
ولا سيما عند المنام فنفضها ، اذا ما اردت النوم الزم لازم ،
ودو على الجسم الدماء فانها ، لصحة اجسام اجل الدعائم ،
وفي كل اسبوع عليك بقيئة ، ففيها امان من شرور البلاغم ،
وكن مستحما كل يومين مرة ، وحافظ على ذاك العلاج وداوم ،
فاني بها اوصى الطبيب بتاذق ، ابو الفضل نوشروان ملك الاعاجم

قال عليه الصلوة والسلام ...
من اوتي ولده صغيرا قرت ... به عينه كبيرا ، وقال ...
لا يحب الاب ابنه حتى يبغضه على ترك الادب

وو بیمار کا قماشکند هیچ دانی که حال او چونست
میدیدم تیر ازو چهل بعدو بی که طالب خونست

بعزت ارچه بهرام بدان صنف دارد که سوی حضرت شاه همنشین راه نبود
ز دل برون نکنم ... وطن درین صدیث کسی را چه لنشبا نبود
که شیر بیشه ... دوست او ان دارد که در ملازمت پای تخت شاه نبود

چندگی جان که زسود آوخود هیچ توشش کعود ...
نه طلب ابن ... بطلب الرزق کما تطلب

الجود من اشرف الاخلاق وانفس الاعلاق ، اكرام الاضياف من عادة الاشراف
من قدم الهدية نال الامنية ، خلف الوعد خلق الوغد
من قدم المؤنة لم يظفر بالمؤنة
الاحسان يقطع اللسان
وعد الكريم خير من نقد اللئيم
كثرة الوفاق نفاق وكثرة الخلاف شقاق
المبالغة في الوفاق تؤدي الى المراآة والمنافقة
والمبالغة في الخلاف تؤدي الى المحاربة والمفارقة

قال الشيخ الرئيس امساك الذهب في الفم يزيل البخر وكرة النهاج والجماع الكثير ...

قال الحكم راحة البدن في قلة الطعام
وراحة اللسان في قلة الكلام
وراحة القلب في قلة الاهتمام

انچه شد اندر بهر تسلیخ و جب علم آن
امتلا و قوت و حال مزاج و سخنه ان
بعد از ان امراض لازم سن و وقت و حال شهر
وانگهی صنعت و هم عادت چنین کردم بیان

کتابخانه مجلس شورای ملی
سنه ۱۳۰۲

قال النصراني [illegible] الافضل [illegible] الفقار [illegible]

اربعة يفرح النظر إليها الخضرة والماء الجاري والمحبوب والثمار واربعة تظلم البصر المشي حافيا والصبح والمساء بوجه البغيض والثقيل والعدو وكثرة البكاء وكثرة النظر إلى الخط الدقيق واربعة تهدم البدن الهم والحزن والجوع والسهر واربعة تقوي الجسم لبس الثوب الناعم والحمام المعتدل واكل الطعام الحلو والدسم واربعة تزيل ماء الوجه وتذهب البهجة وطلاوته الكذب والوقاحة وكثرة السؤال عن غير العلم وكثرة الفجور واربعة تزيد ماء الوجه والبهجة المروة والوفاء والكرم والتقوى واربعة تجلب الرزق قيام الليل وكثرة الاستغفار بالاسحار وتعاهد الصدقة والذكر اول النهار وآخره واربعة تمنع الرزق نوم الصبحة وقلة الصلوة والكسل والخيانة واربعة تضر بالفهم والذهن ادمان اكل الحامض من الفواكه والنوم على القفا والهم والغم واربعة اشياء تزيد في الفهم فراغ القلب وقلة التملي من الطعام والشراب وحسن تدبير الغذاء بالاشياء الحلوة والدسمة واخراج الفضلات المثقلة للبدن

[illegible] النفس [illegible] يكون [illegible]

فان قيل البرص انا البرص الذي [illegible]

[illegible]

اشد الاشياء شماتة الاعداء